

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

بهار ۱۳۹۸



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

بهار ۱۳۹۸

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

فهرست

- اعتقادی-فروردین ۹۸ ۸
- چرا خدا گفته "لا اکراه فی الدین" و گفته من هیچ دینی را جز اسلام نمی پذیریم؛ پس منظور از "لا اکراه فی الدین" چیست؟ آیا انتخاب دین است یا انجام واجبات و مستحبات یک دین؟ و اگر منظور انجام واجبات و مستحبات دین است، پس چرا آگه انجام ندهیم ما را عذاب می نماید؟..... ۸
- لطفا هر مطلبی که اسلام در مورد زندگی بعد از مرگ داده و می دانید بدهید؛ مثلا آیا والدین خود را ملاقات می کنیم (شنیده ام در قرآن نوشته همدیگر را نمی شناسیم)؟ کجا هستیم و تا روز حساب مشغول چه کاری هستیم؟ آیا لابلای زندگان مشغول تماشای زندگی بقیه هستیم و ...؟..... ۱۲
- برخی از منکرین، دعا و معجزه را انکار می کنند و می گویند اینها فقط قوانین احتمالات هست؛ مثلا میگویند: باید ببینیم فلان معجزه احتمال دارد در جهان بیفتد یا نه؟..... ۱۵
- در متن قرآن فقط به توحید و معاد و نبوت اشاره شده، پس امامت چطور میشه؟ یعنی اگر کسی امامت رو قبول نداشته باشه باز هم مسلمونه؟ الان خیلیا اینطوری که میگن چرا باید از ائمه چیزی بخوایم وقتی خدا هست. درسته که ما فقط ائمه رو واسطه قرار بدیم؟ الان امامت جزء اصول دین نیست؟..... ۲۰
- قرآن کریم و حدیث-فروردین ۹۸ ۲۵
- چگونه قرآن کریم، کتاب هدایت همگان است، در حالی که آیات آن به عربی نازل شده است؟..... ۲۵
- اینکه فرمود: خداوند همه ی گناهان را می بخشد (الزمر، ۵۳)؛ چطور با آیات ۴۸ و ۱۱۶ در سوره نسا [هرگز شرک را نمی بخشد] قابل جمع می باشد؟..... ۲۸
- فرق بین طلب عفو و استغفار چیست؟..... ۳۱
- چقدر از بلاهای طبیعی به گناهان مردم ربط دارد؟ آیا این دلیل اصلیت یا فرعی و این که آیا ما می توانیم بگوییم که فلان بلا به خاطر این گناه بوده است؟..... ۳۴
- آیا در کتابی، سندی دال بر این که خداوند متعال امامان را انتخاب کرده است وجود دارد؟..... ۳۷
- سیاسی-فروردین ۹۸ ۴۱
- یادداشت / پوپولیست ها - سلبریتی ها و عرصه ی سیاست / مدیران عوام و مردم عوام تر، مطلوب نظام سلطه ۴۱
- نظر و تحلیل شما در مورد قرار دادن سپاه پاسداران در فهرست "تروریسم" از سوی امریکا و هم چنین پیامدها و مواضع متقابل چیست؟..... ۴۵
- گوناگون-فروردین ۹۸ ۵۰
- با توجه به اینکه در جنگ تحمیلی خیلی از مواقع کار با توسل به ائمه و معصومین پیش می رفت حالا یک شبهه پیش می آید که چرا در بعضی مواقع که عوامل نفوذی باعث لو رفتن عملیات و در نتیجه موجب شکست کشورمان در آن عملیات ها می شدند (همانند عملیات کربلای ۴)، پس چرا این توسل ها در این عملیات ها مفید نبوده است؟..... ۵۰
- ما چقدر در مورد روح میدونیم و این که در قرآن گفته شده روح از امر پرودگارت است و به شما اندکی از علم داده نشده یعنی چه . یعنی دانستن حقیقت روح برامان ممکن نیست؟..... ۵۳
- چرا ما نمی توانیم پیغمبر یا امام باشیم و این جایگاه برای ما تمام شده و بسته شده است؟..... ۵۷
- چرا پیامبر (ص)، سادات را از دیگران متمایز نمود و چرا خمس را به آنان تعلق داد؛ آیا این تبعیض نیست و اشرافیت یک طبقه را به دنبال نمی آورد؟! این شبهه ای است که به شدت در فضای مجازی فراکنی می شود؟..... ۶۰
- آیا مقوله ازدواج چیزیه که از قبل تعیین شده با کی ازدواج کنی، یا نه خود فرد میتونه تصمیم بگیره؟ در آیه ای از قرآن مجید آمده است که زنان خوب برای مردان

خوب و مردان پاک برای زنان پاکدامن. پس این یعنی اینکه خداوند متعال تعیین کرده؟ اگر اینجوره پس چرا عده‌ای ناسازگاری دارن و حتی منجر به طلاق میشه، با عده‌ای در دوران نامزدی از هم جدا می‌شوند؟.....

۶۶
پاسخ‌های کوتاه-فروردین ۹۸.....

۶۹
س ۴۵۳ - معنا و مقصود از "انذار" در آیه ۶ از سوره یس چیست؟.....
س ۴۵۲ - من واسه اینکه دوست پسرم عاشقم بشه، دعایی رو دیدم که نوشته بود: «رو برگه بنویس به و به بازویت ببند و خودتو به بازویش بز» منم این کار رو کردم و فرداش از من جدا شد! می‌خواهم اثرشو باطل کنم، چه جوری میشه؟.....

۷۰
اعتقادی-اردیبهشت ۹۸.....

۷۲
ایمان قلبی به چیزی، چگونه ایجاد می‌شود و به آن یقین پیدا می‌کنیم؟ مثلاً می‌خوانیم که نماز معراج مومن است و می‌دانیم که این حدیث صحیح است، اما واقعا به آن باور نداریم که نمازهايمان اینگونه می‌شود.....

۷۲
می‌دانیم که چیزی از هیچ به وجود نمی‌آید. قبل از خلقت جهان که ماده نبوده است چطور خداوند آن را خلق کرده است؟ یعنی خداوند اراده کرده چیزی را از هیچ خلق کند؟!.....

۷۵
قرآن کریم و حدیث-اردیبهشت ۹۸.....

۷۹
برخی مخالفان، قرآن را به اشعار "امیه بن ابی صلت" نسبت می‌دهند و می‌گویند که نعوذ بالله حضرت محمد (ص) قرآن را از این اشعار گرفته! چه پاسخی باید به اینان داد؟ من اندکی تحقیق کردم و دیدم سند این اشعار مورد تردید هست، از این رو غیر قابل استناد است، اگر به آنها همین را بگویم به نظرتان پاسخ خوبی هست؟.....

۷۹
آیا می‌توانیم با استناد به آیه سی و سه سوره مبارکه الرحمن، نظریه "جهان‌های موازی" را قبول کنیم؟ اگر جواب مثبت است، آیا می‌توانیم بگوییم که آن جهان‌ها و عالم‌های دیگر همان عالم برزخ، عالم آخرت و ... می‌باشند؟.....

۸۲
آیا کلامی که دارای تفسیر باشد، قانون ثابت شدنش ایراد پیدا نمی‌کند؟ وقتی قرآن خود را مبین معرفی می‌کند آیا با تفسیر تضاد ندارد؟ چرا قرآن به گونه‌ای نیست که قابل تفسیر نباشد؟.....

۸۴
در آیه ۷۰ از سوره‌ی اسرا خداوند می‌فرماید: «انسان را بر بسیاری از موجودات برتری دادیم»، اما جایی دیگر می‌فرماید: «انسان اشرف مخلوقات است»، دلیل این اختلاف چیست؟.....

۸۶
آیا در حدیث "حب الوطن من الایمان"، منظور از وطن جاییه که به دنیا اومدیم؟ و یعنی هر جایی که به دنیا اومدیم رو باید دوست داشته باشیم؟ یا این که مصداق دیگه‌ای داره؟ البته که هر کس سرزمین مادری خودش رو دوست داره، ولی چرا چنین چیزی نشانه ایمان است؟.....

۹۰
سیاسی-اردیبهشت ۹۸.....

۹۴
چه بگوییم در پاسخ کسانی که به این جمله‌ی امام اشکال می‌گیرند که فرمود: «امروز نیز اگر امر دائر باشد بین حفظ نظام اسلامی و حفظ شخص ولیّ فقیه یا حفظ شخص امام زمان (عج)، حفظ نظام اسلامی، واجب‌تر است» و در صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۷۵ می‌گوید: حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر ولو امام عصر (عج) باشد، اهمیتش بیشتر است».....

۹۴
گوناگون-اردیبهشت ۹۸.....

۹۸
آیا فرد کافر یا غیرکافری که معذور است و به رحمت خداوند بخشوده می‌شود و داخل بهشت می‌گردد، عاقبت به خیر است، یا فرد مسلمانی که به تمام واجبات خود عمل کرده ولی به سبب گناهایی که داشته به جهنم داخل می‌شود؟.....

۹۸
خداوند چه نیازی در بشر آفریده که نفس اماره را در وجودش گذاشته؟! آیا این نفس اماره مورد نیاز بشر بوده است؟! با توجه به اینکه خداوند خیر محض است و شر از او صادر نمی‌شود؟.....

۱۰۱
و شر از او صادر نمی‌شود؟.....

- جوان سوال می‌کنه: آگه پول باشه سعادت هست، زندگی هست، آزادی هست، آرامش هست. پس تمام مسیرهای زندگی رو باید به سمت پول هموار کرد؟ چی باید به پاسخ این سوال گفت؟! ۱۰۴
- آیا دین با ملیت مرتبط است؟ ۱۰۶
- سوالی داشتیم در مورد اینکه اسلام در اقتصادش، هم لیبرالیسم را دارد و هم کمونیست را، هم لذت‌گرایی را، و هم سودگرایی و هم سوسیالیسم را و...؛ در کل همه دیدگاه‌ها رو دارد منتهی به صورت مطلق نداره این گزاره تا چه قدر درسته؟ ۱۱۰
- در مورد خلقت جهان و انسان همانطور که مستحضرید از عمر گیتی بالغ بر ۱۳ میلیارد سال می‌گذرد و عمر بشر کنونی حدود ۴-۵ هزار سال است. سوال اینجاست که اگر هدف از خلقت آفرینش انسان بود، چرا این همه فاصله زمانی از خلق گیتی تا پیدایش انسان و به خصوص عصر اسلام به وجود آمده است. (نسبت زمان مورد نظر با آغاز خلقت مانند کل زمان مسابقه فوتبال به ثانیه های آخر وقت اضافه است). ۱۱۴
- حقوقی و احکام-اردیبهشت ۹۸** ۱۱۸
- چرا مس میت غسل واجب دارد، ولی مس سگ و خوک که عین نجاست هستند نیاز به غسل ندارد؟ ۱۱۸
- اعتقادی-خرداد ۹۸** ۱۲۱
- چه کنیم تا خدای که به او ایمان داریم را بیشتر و بهتر بشناسیم؟ تا خداشناسی و خداپرستی ما، اینگونه ساده و عوامانه نباشد؟! ۱۲۱
- جوانی سوال می‌کند که من اعمال و مناسک عبادی و واجبات مثل نماز و روزه و... را به خوبی و در وقت آن انجام می‌دهم ولی به جهاد و مبارزه کاری ندارم، آیا این تفکر هم راهی به بهشت پیدا می‌کند؟ ۱۲۵
- آقای جان رالز فیلسوف مشهور لیبرالیست که نظریه‌ی جدیدی را درباره "عدالت" بیان کرد، در کتاب نظریه‌ای در باب عدالت می‌گوید: "هیچ دین و الهیاتی نمی‌تواند مدافع عدالت باشد. ادیان و الهیون همواره در طول تاریخ برای تحقق عدالت در جامعه مانع ایجاد کرده‌اند. هرجا ادیان حاضر بوده‌اند، عدالت از آنجا فرار کرده است. او حتی می‌گوید: "باید خدا در از اجتماع دور کنیم". نظر شما چیست؟ ۱۲۹
- قرآن کریم و حدیث-خرداد ۹۸** ۱۳۴
- در سوره واقعه از سبقت گیرندگان می‌گوید که بیشترشان در امت‌های قبلی هستند، امروزه می‌بینیم که حزب خدا بسیار بیشتر از گذشته است، پس منظور چیست؟ ۱۳۴
- در آیه‌ی هفت از سوره‌ی هود، می‌فرماید: «خدا عرشش بر آب است و شما را با این مسئله آزمایش می‌کند»، میشه توضیح بدید یعنی چی؟ ۱۳۷
- در یک آیه راجع به قیامت آمده که از مجرمین سؤالی نمی‌شود و در آیاتی آمده سؤال می‌شود؟! [این شبهه در فایل تحت عنوان «آیا قرآن کلام آفریدگار است» که در دانشگاه‌ها دست به دست می‌شود طرح شده است]. ۱۴۰
- تفاوت "جمیل" و "وجیه" در چیست؟! در حدیثی که از پیامبر اکرم (ص) نقل کردید، گفته‌اید که زن باید وجیه باشد. ۱۴۳
- با پیشرفت علم و تکنولوژی در آینده، دیگر خبری از مرگ و میر ناشی از تصادفات و... نخواهد بود، از طرفی دیگر دانشمندان می‌گویند در آینده نه چندان دور انسان با جوان سازی ژن‌های بدن خود (برای مثال هر ۱۰ سال یک بار) به نامیرایی دست پیدا می‌کند و این اتفاقات با آیه قرآن که می‌فرماید: بازگشت همه به سوی خداست در تضاد است. ممنون میشم اگر پاسخ دهید. ۱۴۶
- سیاسی-خرداد ۹۸** ۱۵۰
- چرا در مملکت ما همه چیز [حتی روزه، فطر، دعا و...] را سیاسی می‌کنند؟! این شبهه در فضای مجازی دست به دست می‌شود! ۱۵۰
- تاریخ-خرداد ۹۸** ۱۵۴
- آیا امام حسین علیه السلام در طول حیات خود مذاکره‌ای انجام داده‌اند یا خیر؟ میشه توضیحی بدید که قابلیت استناد داشته باشه. ۱۵۴

حقوقی و احکام-خرداد۹۸..... ۱۶۰

شبهه فضای مجازی: تعیین روز عید فطر رو هم سیاسی کردن؛ چطور که افغانستان رویت شده، یعنی در کشورای شرق ایران و بعد در غرب و جنوب غربی و

شمال غربی ایران هم رویت شده اما خود ایران رویت نشده. مشخصه برای این بوده که عید فطر در روز رحلت امام نباشه..... ۱۶۰

امروزه که آل سعود و عربستان به مسلمانان ظلم می کند و پول حجاج را گلوله می کند و به قلب انسان های مظلوم خالی می کند، چه لزومی دارد که باز هم

مسلمانان مخصوصا ما شیعیان به حج برویم و آل سعود را در این اعمال خبیث شان یاری کنیم؟..... ۱۶۳

گونگون-خرداد۹۸..... ۱۶۷

تقابل طب اسلامی و طب نوین غربی به بالاترین حد خود بیش از هر زمان دیگری رسیده است ؟... ۱۶۷

می خواستم بدوم چرا شما سایتی با زبان انگلیسی یا هر زبان دیگه ای که می تونید برای ترویج اسلام ناب تاسیس نمی کنید تا مردم مناطق دیگه دنیا هم بتونن از شما

استفاده کنن و الان که این سایت کاربران بیشتری هم داره میتونن در راه اندازیش بختون کمک کنن..... ۱۷۰

چرا وقتی یه نفر توبه می کنه از گناهانش و بعدش از خدا انتظار دستگیری و رحمت داره و میدونه آگه به فریادش نرسه باز هم برمی گرده باز خدا تنهاش

میزاره؟!..... ۱۷۳



اعتقادی - فروردین ۹۸

چرا خدا گفته "لا اکراه فی الدین" و گفته من هیچ دینی را جز اسلام نمی پذیرم؛ پس منظور از "لا اکراه فی الدین" چیست؟ آیا انتخاب دین است یا انجام واجبات و مستحبات یک دین؟ و اگر منظور انجام واجبات و مستحبات دین است، پس چرا آگه انجام ندهیم ما را عذاب می نماید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالا و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا خیلی عجیب است که یک مربی بگوید: «شما آزادید به سخنان من گوش کنید و دستورات من را انجام دهید و یا ندهید؛ اما من فقط آنان را که اطاعت و پیروی کرده اند، قبول نموده و می پذیرم»؟! - پس چرا اگر "ربّ العالمین" چنین بفرماید، عجیب به نظر رسد؟!!

● - از خود پرسید که چرا اکثر مردم، حتی کسانی که اساساً با دین اسلام کاری ندارند و یا حتی ضدیت و عناد دارند، این جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را نه تنها می دانند، بلکه در هر محفل و گفتگویی نیز تکرار می نمایند، و حتی گاه خطاهای خود را به آن مستند ساخته و با آن توجیه می نمایند؟! اگر اهل قرائت قرآن کریم و تأمل در آیات آن می باشند، چرا آیات دیگر را این چنین فراموش کرده اند و اگر فقط از همین یک آیه خوششان آمده است، چرا تمام همین یک آیه را بلد نیستند؟!!

علت این رویکرد [آشنایی عمومی با این فراز از آیه]، تعلیم، روشنگری و تبلیغ اهل قرآن مجید نمی باشد، بلکه سوء استفاده گسترده، با تحریف معنا و مقصود و با تفسیر به رأی به نفع اهداف انحرافی و نیز فرافکنی شدید در ضد تبلیغ توسط منحرفان و دشمنان می باشد. چنان که از این آیه، به عنوان یک سلاح، مقابل تمامی دستورات دینی، دعوت کنندگان به حق، آمران به معروف و ناهیان از منکر، سوء استفاده می نمایند!

پس اکنون تمام این آیه را با هم بخوانیم و در فرازهای آن دقت نماییم:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت [= بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

● - در ادامه‌ی همین فراز که فرمود «اجباری در دین نیست»، فرمود: علتش روشن شدن راه سعادت از هلاکت است و افزود که فقط کسانی که به طاغوت کافر شده و به الله جلّ جلاله ایمان می‌آورند، محکم و پابرجا خواهند ماند؛ یعنی ما بقی سقوط خواهند نمود.

● - "دین"، معارف (شناخت‌های) درست و غلطی است که رفتارها و عملکردهایی را بر اساس "بایدها و نبایدهای" منطبق با آن شناخت به دنبال می‌آورد؛ شاید به تعبیری بتوان گفت: «جهان‌بینی و ایدئولوژی مبتنی بر آن». بنابراین، احکام (واجبات و محرمات) که به آن شرع گفته می‌شود و در هر دین حق و باطلی هم وجود دارد، تابع اصول دین می‌باشند.

پس، اگر کسی عالم هستی را چنین شناخت که نه مبدأ علیم و حکیمی دارد و نه معاد علیمانه و حکیمانه‌ای دارد؛ پابندی و تقیدات او به اصول اخلاقی، بی‌معنا و بی‌منطق می‌شود. اگر کسی دانست و باور نمود که خودش، دیگران و این عالم هستی، از هیچ، همین‌طوری و بی‌جهت و پوچ به وجود نیامده و به سوی پوچی نیز نمی‌رود، بلکه آفریننده‌ای علیم، حکیم و قادر (اندازه‌گذار و حاکم بر آن اندازه‌ها) دارد، بالتبع چنین خالق‌ی کار بیهوده و پوچ انجام نمی‌دهد و هر چیزی و هر کاری، سرانجامی دارد؛ پس هم درست هدف‌گذاری می‌نماید، هم درست برنامه‌ریزی می‌کند و هم درست عمل می‌نماید.

● - "أَلَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ"، یعنی در نظام علیمانه و حکیمانه‌ی خلقت (تکوین)، شما اینگونه نیافریدم که مانند ملائکه، یا حتی حیوانات، گیاهان و جامدات، مجبور به معرفت و پذیرش حق گردید و هیچ راه دیگری پیش‌رو نداشته باشید، بلکه می‌توانید انتخاب کنید؛ اما چنین نیست که هر انتخابی که نمودید، هیچ فرقی نداشته باشد و همه خوب باشند، بلکه هر انتخاب و راهی، به مقصد خودش می‌رسد. مانند همین بدن است که اگر با برنامه‌ی خواب و خوراک مناسب، نرمش و ورزش هم نمودید، بدن سالم و ورزیده می‌شوید - اما اگر رعایت ننمودید، مواد الکلی یا مخدر مصرف نمودید، بدن از مغز گرفته تا خون و سلسله اعصابش، متلاشی می‌گردد. اما در انتخاب هر کدام از این دو راه آزادید.

● - خداوند متعال به آدمی، "عقل و اختیار" موهبت نمود و به همین واسطه، او را از سایر مخلوقاتش متمایز نمود و در قابلیت "خلیفه الله" شدن قرارش داد؛ که البته با هدایت، تعلیم، تربیت، تزکیه و عمل صالح به این درجات می‌رسد.

ایجاب ظهور و بروز "عقل و اختیار"، این است که آدمی از قوه‌ی "انتخاب" برخوردار گردد و "انتخاب" نیز آنگاه محقق می‌گردد، که گزینه‌های متفاوتی پیش رو باشند.

اگر برای شما انتخاب بیش از یک مقصد میسر نباشد، نمی‌توانید بگویید که «من آن را انتخاب نمودم»، و اگر برای رسیدن به مقصد، یک راه بیشتر وجود نداشته باشد و شما نیز به اجبار در آن را قرار گرفته و حرکت نمایید که نمی‌توانید بگویید: «من میان همه راه‌ها، این راه را "انتخاب" نمودم».

بنابراین، همانگونه که انسان، هم روح ملکوتی دارد و هم بدن مادی و حیوانی؛ همیشه، هر لحظه و در هر امری، بین دو یا چند راهی‌های گوناگونی قرار دارد و با توجه به نیاز، میل، کشش، گرایش، علم، بصیرت و خرد (اندیشه و خرد) خود، یکی را "انتخاب و گزینش" می‌نماید.

باغ انگور (تاکستان)، باغ انگور است، انتخاب با شماست که انگورش را به عنوان میوه مصرف نمایید، یا آب انگور بگیریید، یا شراب انگور بسازید، یا محصولاتی چون کشمش و ... به دست آورید. فرشتگان نمی‌توانند بین میوه‌ها و خوراکی‌ها، بهترین‌ها را برگزینند، چون آنها چیزی نمی‌خورند - حیوان علفخوار، نمی‌تواند اراده نماید که یک وعده هم شکار نموده و گوشت بخورد - گرگ نمی‌تواند تمیز دهد که این شکار رهاست یا از گله‌ای خاص و تحت مالکیت فلانی می‌باشد. اما آدمی می‌تواند هر چیزی بخورد، گیاه باشد یا گوشت، حلال باشد یا حرام - سیب و انگور و خرما باشد، و یا شراب آنها؛ پس انتخاب می‌نماید.

● - شیر، بر اساس طبعش، کفتار و بچه کفتار را می‌کشد، اما معمولاً نمی‌خورد؛ اما آهو و بچه آهو را شکار نموده و با حرص تمام می‌خورد - کفتار بر اساس طبعش، بچه شیر را شکار نموده و می‌خورد - لاشخور منتظر دور شدن شکارچیان از شکارشان است تا ته مانده را بکند و بخورد - فیل، زرافه و کرگردن، با آن هیکل تنونداشان، جز علف و گیاه نمی‌خورند و خفاش کوچک و ظریف اندام، خون می‌مکد و همین‌طور هستند حشرات شهدخوار و حشرات خونخوار و

اما آدمی، نه تنها شیر، فیل، کرگردن، آهو، عقاب و ... همه را شکار می‌کند، بلکه همنوعان خود را نیز قتل عام می‌نماید - مانند امریکا، اسرائیل و میانمار، بچه‌کشی راه می‌اندازد - گاه جماعتی را به آتش می‌کشد و با لذت تمام به تماشا می‌نشیند و گاه بدن کودکان را به سیخ کشیده و کباب می‌نماید و بر آن می‌بالد - بدن پیامبر را به دو نیم می‌کند - سر امام را از بدنش جدا می‌کند - روی بدن‌های پاک با اسب یا تانک مانور می‌دهد ... و چیزی که در تاریخ زیاد دیده شده، «هند جگرخوار»! و هیچ کدام از این رفتارها، ضرورت و ایجاب نیازهای

جسمی یا روحی انسان نمی‌باشد، بلکه انتخاب "طغیان" توسط اوست - پس آیا به نتایج این انتخاب نرسد؟
«فَتِيلُ أَصْحَابِ الْأَخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوُفُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا فُعُودٌ * وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» (البروج)

ترجمه: مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال (آتش) * آتشی عظیم و شعله‌ور [که می‌افروختند و مؤمنان را در آن می‌ریختند] * هنگامی که در کنار آن نشسته بودند * و آنچه را با مؤمنان انجام می‌دادند (با خونسردی و قساوت) تماشا می‌کردند!

● - نقطه‌ی مقابل، انسان‌هایی هستند که اهداف عالی حیات را بر می‌گزینند و بالتبع عقل و خرد - دانش، بینش و بصیرت - اخلاق و قانونمندی را پیشه می‌سازند - فرستادگان الهی را استقبال نموده و پیام وحی را اخذ می‌نمایند - به آن ایمان آورده و عمل می‌نمایند و در جرگه‌ی «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» قرار می‌گیرند. پس آیا به نتیجه‌ی انتخاب‌ها، باورها و عملکردهای خویش نرسند؟! آیا حق و باطل و بد و خوب و ... همه مساوی گردند؟!

«فَلَا يَسْتَوِي الْحَبِيبُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَبِيبِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۱۰۰) ترجمه: بگو: «(هیچ‌گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند؛ هر چند فرونی ناپاکها، تو را به شگفتی اندازد! (مخالفت) خدا پرهیزد ای صاحبان خرد، شاید رستگار شوید!

هیچ دینی به جز اسلام

با توجه به نیروی "عقل و اختیار" و بالتبع امکان "انتخاب"، هیچ‌کسی مجبور آفریده نشده و هر کسی می‌تواند هر دینی [اعم از اسلام یا سایر ادیان الهی - و یا ایسم‌های گوناگون و یا حتی دین‌های من‌درآوردی و تابع هوای نفس خویش و دیگران] را برای خودش انتخاب نماید؛ اما معنایش این نیست که همه این دین‌ها، اعم از حق و باطل، یکسان هستند و تمامی انتخاب‌ها، به یک نتیجه منجر می‌گردند!

اما، خداوند متعال می‌فرماید که چه بدانید و چه ندانید - چه بخواهید و چه نخواهید - چه خوش بدارید یا بدتان بیاید، معاد حتمی است و همه به سوی من باز می‌گردید و به داوری من، که خالق، مالک، رب، علیم، حکیم، خبیر و بصیر و به پنهان و آشکار شما هستم، به نتیجه‌ی انتخاب‌ها و اعمال خود خواهید رسید؛ پس بدانید که هیچ دینی که شما را به رشد و کمال برساند - به حیات جاوید در بهشت و قرب من برساند، وجود ندارد، به جز همان دینی که من برای شما قرار دادم، و من از آدم تا خاتم‌علیهم‌السلام، هیچ دینی جز "اسلام" قرار ندادم، پس هیچ دینی به جز اسلام، نزد من پذیرفته نمی‌باشد. لذا بندگان من و تبعیت‌کنندگان از عقل و وحی، به عاقبت خود می‌رسند و کفار و تبعیت‌کنندگان از شیاطین جنّ و انس و هوای نفس خویش و دیگران نیز به عاقبت انتخاب‌ها و عملکردهای خود می‌رسند.

آیا این "قانون و منطق" خیلی عجیب و غریب است، یا آن‌که بسیار واضح، علیمانه، حکیمانه و عادلانه می‌باشد؟

لطفاً هر مطلبی که اسلام در مورد زندگی بعد از مرگ داده و می‌داند بدهید؛ مثلاً آیا والدین خود را ملاقات می‌کنیم (شنیده‌ام در قرآن نوشته‌اند دیگر را نمی‌شناسیم)؟ کجا هستیم و تا روز حساب مشغول چه کاری هستیم؟ آیا لابلای زندگان مشغول تماشای زندگی بقیه هستیم و ... ؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در مثل آورده‌اند که شخصی از رایانه (کامپیوتر) پرسید: «چه خبر؟» و دستگاه یک اتاق کاغذ نوشته شده بیرون داد و سپس پرسید: «دیگه چه خبر؟» و دستگاه سوخت!

حال پرسش از هر آن چه که در اسلام پیرامون زندگی پس از مرگ، در برزخ یا قیامت بیان شده نیز مانند همین مثل می‌باشد، چرا که مستلزم نوشتن چندین کتاب قطور می‌باشد.

الف - "برزخ" به چیزی که میان دو چیز دیگر قرار گرفته باشد می‌گویند، و عالم برزخ را نیز بدان جهت که بین حیات دنیوی و اخروی قرار گرفته، "برزخ" می‌گویند.

ب - در حیات پس از مرگ [به ویژه در قیامت]، "نسبیت - خویشاوندی" وجود ندارد، نه این که شناسایی وجود نداشته باشد. یعنی پس از مرگ، دیگر کسی پدر، مادر، همسر، فرزند و خویشاوند دیگری نمی‌باشد و هر کسی منفرد محصور می‌گردد. چرا که این نسبیت‌ها، به بدن‌ها تعلق دارد و ارواح، پدر و مادر یا خویشاوند یک دیگر نمی‌باشند:

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (المؤمنون، ۱۰۱)

ترجمه: هنگامی که در «صور» دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود؛ و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست)!

ج - در قیامت و حیات اخروی، اهل جهنم، از نزدیکی به یک دیگر وحشت کرده و متنفرند و چنان متوجه خود و عذاب‌شان می‌باشند که هرگز یاد دیگری نمی‌کنند، مگر یادی از خوبان و بدان دنیا، که موجب حسرت و عذاب بیشترشان گردد:

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» (الفرقان، ۲۷ تا ۲۹)

ترجمه: و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم * ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم * او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود!» و شیطان همیشه خوارکنند * انسان بوده است!

اما اهل بهشت، با هم جمع می‌شوند و یک دیگر را می‌شناسند. آنان چنان که در دنیا، با انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین رفیق بودند، در آخرت نیز با همان‌ها و یکدیگر محشور شده و رفاقت دارند:

«وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَ حَسَنٌ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (النساء، ۶۹)

ترجمه: و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیق‌های خوبی هستند! پدر، مادر، همسر و فرزندان مؤمن، اگر آنها نیز مؤمن باشند، برای چشم روشنی به نزدشان آورده می‌شوند. همدیگر را می‌شناسند، اما دیگر خویشاوندی ندارند.

از احوال زندگی دنیا با هم سخن می‌گویند و حتی به یاد کسانی می‌افتند که قصد گمراه نمودن آنان را داشتند و از وضعیت فعلی آنان که در جهنم هستند، مطلع می‌گردند:

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالَ فَايُّكُمْ مَنِ اتَّبَعَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَأَتَيْتَكَ لِمَنِ الْمَصْدَقِينَ * أَيْدَا مِنَّا وَكُنَّا ثُرَابًا وَعِظَامًا أَتَيْنَا لَمَدِينُونَ * قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ * فَاطَّلَعَ فَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ * قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتِ لَثْرَدِينَ * وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ * أَفَمَا تَحْنُ بِمَبِينٍ * إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا تَحْنُ بِمُعَدِّينَ * إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» (الصفات، ۵۰ تا ۶۱)

ترجمه: بعضی (از این افراد مخلص) رو به بعضی دیگری می‌کنند و از یکدیگر می‌پرسند (که حال چه احوالی دارند، و در دنیا چه می‌کردند و چه می‌دیدند؟!). یکی از آنان می‌گوید: من همنشینی (در دنیا) داشتم (که با من درباره دین و قوانین آسمانی مجادله می‌کرد). می‌گفت: آیا تو از زمره کسانی هستی که باور می‌کنند (به این که بعد از مرگ، زندگی و رستاخیزی، و حساب و کتابی، و سزا و جزائی در میان است؟ آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا ما مورد بازخواست (از اعمال و اقوال خود) قرار می‌گیریم و سزا و جزا می‌بینیم؟! (سپس آن بهشتی، رو به دوستان بهشتی خود کرده) می‌گوید: آیا شما می‌توانید نگاهی (به دوزخ) بیندازید و او را بنگرید؟ پس آن گاه خودش دیده‌ور می‌شود (و به دوزخ می‌نگرد) و او را در وسط دوزخ می‌بیند. می‌گوید: به خدا سوگند! نزدیک بود (با نیرنگ خود) مرا پرت کنی و هلاکم سازی. اگر نعمت (هدایت و توفیق) پروردگارم (دستگیرم) نبود، من هم (هم اینک) از احضار شدگان (در دوزخ) بودم. آیا ما دیگر نمی‌میریم؟! مگر مرگ نخستینی که داشتیم (و بعد از آن برانگیخته شدیم) و ما هرگز عذاب داده نمی‌شویم. این (نعمت و کرامتی که خدا به ما روا دیده است) واقعاً پیروزی بزرگی است (که به دست آورده‌ایم، و رستگاری سترگی است از عقاب و عذاب اخروی که در دنیا از آن می‌ترسیدیم). برای رسیدن به چنین چیزی، کارکنان باید کار کنند.

برزخ:

● - آدمی متشکل از "روح، شکل و جسم (بدن)" می باشد؛ به هنگام مرگ، بدن می میرد و آن را در خاک می گذارند و می پوسد؛ اما روح و شکل باقیست و بالتبع از یک "بدن مثالی" به شکل همین بدن دنیا برخوردار می گردند (مانند بدن هایی که در خواب و عالم رویا دیده میشوند) و با همین ترکیب "روح، شکل و بدن"، در برزخ زندگی می نماید.

● - تجمع انسان های مؤمن و کافر، یا متقی و فاسق در کنار یکدیگر، ایجاب حیات دنیوی می باشد؛ اما پس از مرگ، بلافاصله تفکیک صورت می پذیرد و محیط زندگی برزخی از هر گروه، جداگانه است. قبر برای عده ای دری به بهشت برزخی است که به بهشت ابدی متصل می گردد و برای عده ای حفره ای از حفره ها جهنم می باشد. چنان که در حدیث شریف فرمود: هر گاه نظر به قبری کردید، بگویید: «اللَّهُمَّ ! اجْعَلْهَا ، رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ لَا تَجْعَلْهَا ، حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ النَّارِ - بار خدایا ! این را باغی از باغ های بهشت قرار ده و حفره ای از حفره های دوزخ قرارش مده». (الدعوات : ۲۶۴/۷۵۶)

● - "برزخ"، محشر و معاد نیست که در آن تمامی اعمال به محاسبه آید و پاداش و مکافات داشته باشد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ، إِلَّا مَنْ مَحَّضَ الْإِيمَانَ مَحَّضًا أَوْ مَحَّضَ الْكُفْرَ مَحَّضًا - در قبر پرسش نمی شود، مگر از کسی که مؤمن محض باشد یا کافر محض (الکافی : ۳/۲۳۶/۴)»

● - اما در "برزخ"، هر کسی مدتی با صورت برزخی (یا حقیقتی) از اعمالش زندگی می کند. به عنوان مثال: نماز به شکل دوست و رفیق خوش صورتی، به مددش می آید، چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ ، كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَ الزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَ الْبِرُّ مُظِلًّا عَلَيْهِ وَ يَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً . فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلْبِيانِ مُسَاءَلَتَهُ، قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْبِرِّ دُونَكُمْ صَاحِبُكُمْ . فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ، فَأَنَا دُونُهُ.» (الکافی : ۲/۹۰/۸)

ترجمه: چون مؤمن به گور خویش درآید، نماز در طرف راست او قرار گیرد و زکات در جانب چپ او و نیکوکاری بر فراز سرش سایه افکند و صبر در گوشه ای بایستد.

پس هر گاه دو فرشته مأمور سؤال بر او درآیند، صبر به نماز و زکات و نیکوکاری گوید: هوای یارتان را داشته باشید. اگر نتوانستید من به یاریش می آیم.

● - در برزخ، مؤمنان یک دیگر را می بینند و می شناسند و وقتی تازه واردی می رسد، از احوال نزدیکان خود در دنیا می پرسند، اگر او بگوید: «در دنیا نبود»، می فهمند که مرده، ولی به محیط اهل ایمان وارد نشده است.

● - برزخ، تماشاخانه ی دنیا نیست؛ بلکه مدتی زندگی است و مدتی هم خواب طولانی تا قیامت. البته شهداء زنده اند، برخی از کفار نیز در عذاب زنده اند.

- - هیچ الزامی ندارد که برزخیان، به صورت مدام، شاهد و ناظر بر زندگی زنده‌ها در دنیا باشند، بلکه به زندگی خود مشغولند. منتهی مواردی هم وجود دارد، مانند آن که: اهل ایمان، از ناراحتی و غم و غصه بازماندگان با خبر نمی‌شوند که ناراحت شده و غصه بخورند، اما از گرفتاری آنها با خبر می‌شوند و برایشان دعا می‌کنند - اهل کفر و ساکنین جهنم برزخی، از برخی احوال بازماندگان با خبر می‌شوند، به عنوان مثال: می‌بینند که وراثت آنها، ارث را هزینه خوشگذرانی و یا راه درست مصرف می‌کنند و او در هر دو حالت، حسرت می‌خورد که چرا این همه تلاش برای کسب حرام نمود و هیچ ذخیره و توشه‌ای برای خود بر نداشته است.
- - اهل ایمان در برزخ، از باقیات الصالحاتی که خود برجای گذاشته‌اند و یا از خیرات و مبرات که بازماندگان برایشان می‌فرستند، بهره‌مند و مسرور می‌گردند. آثار صدمات و لطمات اهل گناه و ظلم نیز بر مشقت اهل جهنم برزخی می‌افزاید.
- - به برزخیان [به ویژه مسلمانان] اجازه داده می‌شود تا از غروب پنجشنبه تا غروب جمعه، به خانه‌ی خود بیایند و از بستگان خود، طلب خیرات و مبرات، قضای واجبات به جا مانده، پرداخت دیون، اخذ حلیت و ... بنمایند.
- - سختی‌هایی که در برزخ بر مؤمنین وارد می‌شود، سبب بخشش گناهان آنان و ورود پاک به محشر و بهشت می‌گردد.
- - در برزخ، برای اهل ایمان، جلسات درس و معرفت‌شناسی، خداشناسی، ولایت‌شناسی، امام‌شناسی، قرآن کریم‌شناسی و معاد‌شناسی وجود دارد؛ چرا که بهشت، جای انسان‌های با معرفت می‌باشد. آن پیرزن یا پیرمرد و یا جوانمردی که سواد نیاموخته، فرصت و امکانی برای کسب معارف نداشته، چگونه وارد بهشت گردد، و حال آن که مؤمن بوده و باید به بهشت درآید؟ لذا در برزخ، از محضر علما، فقها، شهدا و حتی ائمه اطهار علیهم السلام و سایر اولیاء الله، بهره‌مند می‌گردند.

برخی از منکرین، دعا و معجزه را انکار می‌کنند و می‌گویند اینها فقط قوانین احتمالات هست؛ مثلاً می‌گن: باید ببینیم فلان معجزه احتمال دارد در جهان بیفتد یا نه؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته بسیار خوب و لازم است که مطالعه کنند و ببینند که آیا وقوع آن معجزه‌ی الهی، محتمل هست یا خیر؟ یقیناً اگر بدون غرض مطالعه کنند [به ویژه در مورد معجزه‌ی قرآن کریم که در اختیارشان قرار دارد]، به نتایج روشنی می‌رسد.

- - اما مهم است که چه کسی، و با چه سطحی دانش و بینش، و بر چه مبنایی، احتمال می دهد یا نمی دهد. اگر به یک کودک بگویید: «آیا احتمال می دهی که تو روزی دانشمند ریاضی یا فیزیک نظری شوی؟» اصلاً نمی فهمد که شما چه می گوئید که بخواهد احتمال بدهد یا ندهد! پس احتمال صحیح نیز علم می خواهد.
- - هیچ گاه با کسی که اصلی را منکر می شود، در مورد فروع آن اصل مباحثه ننمایید که خود خطایی بسیار آشکار می باشد!

فرض کنید که کسی وجود سرزمینی روی کره ی زمین، به نام ایران را قبول نداشته باشد و سپس درباره ی وجود رشته کوه های البرز یا دریاچه ی ارومیه در این سرزمین بحث کند - یا بگوید: «من وجود فلان شخص در عالم را قبول ندارم»، سپس راجع به دین، ملیت، شغل و یا زبان او بحث کند؟!

- - هر امری در این عالم منظم و علمی، اصول و فروعی دارد. نه تنها اسلام، بلکه تمامی ادیان و حتی تمامی مکاتب بشری نیز اصول و فروع دارند - چنان که هر صنعتی، از جمله ساختمان سازی نیز اصول و فروعی دارد. آیا می توانید در نقشه کشی برای مهندسی یک ساختمان، پیش از آن که نقشه ی اولیه زمین و محدوده ی آن و سپس نقشه ی زیربنا و زیر ساخت را ترسیم نمایید، معین کنید که پنجره ی اتاق خواب یا آشپزخانه در طبقه اول یا پنجم کجا باشد؟! حال اگر کسی قبل از تهیه و دیدن نقشه بگوید: «من اصلاً وجود چنین قطعه زمینی با این اندازه ها و در فلان نشانی را قبول ندارم، اما به نظر من، پاگرد داخل ساختمانش باید اینگونه و به این شکل و متراژ باشد»، به او چه می گوئید؟!

اولین تعلیم اسلام عزیز نیز این است که "دین اسلام" مبتنی بر اصول و فروع می باشد. اصولش تحقیقی است و تقلید در آن جایز نمی باشد؛ مگر با تقلید می تواند مدعی شد که خدا و معادی در کار هست؟ و فروعی دارد که هم می توان در آنها تحقیق نمود و هم تقلید. چنان که می توان در رشته ی حقوق تحصیل تخصصی نمود و یا کار را به حقوقدان سپرد و از او تبعیت نمود. چنان که به پزشک یا مهندس در رشته های گوناگون رجوع می نماییم و آنها در امر خود مرجع و ما مقلد آنها می گردیم.

حال آیا معقول است که با شخص و یا اشخاصی که با اصل دین، که همان خداشناسی و خداپرستی و بالتبع معاد و نبوت و ... می باشد آشنا نیستند و یا انکار می کنند، در مواردی چون وحی، معجزه، توکل، توسل، دعا و ... که همه فروع می باشند، مباحثه نمود؟!

علوم

برخی گمان دارند که کشف علمی در این عالم، با خداشناسی و خداپرستی (توحید) منافات دارد! چنان با یک کشف علمی، منکر می گردند که گویی اگر خدایی باشد [که هست]، باید همه چیز غیر علمی خلق شده باشد و چون یک قانون علمی را شناختند، می گویند: «پس خدایی نیست»! در حالی که اولاً خداوند متعال، علیم و

حکیم است - ثانیاً تمام خلقت تجلی علم و حکمت اوست - و ثالثاً هر چه که "معلوم" هست و یا در آینده برای انسان معلوم می‌شود [آدمی به آن علم می‌یابد] نیز خلق و تجلی علم اوست. بارها متذکر شدیم که آدمی علم و معلوم را "خلق" نمی‌کند، بلکه "کشف" می‌کند. آیا بدن آدمی پس از آن که دانشمندان ژن یا دی‌ان‌ای را کشف کردند، از آنها برخوردار شدند، یا از همان اولین آدم، ژن و دی‌ان‌ای داشت، و اکنون بشر کشف کرده است؟

احتمالات

احتمالات نیز در چارچوب همین قوانین حاکم بر خلقت می‌باشد. چنین نیست که گفته شود: «احتمالات، با احتمال دادن من پدید می‌آیند و اگر من احتمال ندهم، پس پدید نمی‌آیند»، بلکه آن چه بر اساس قوانین علمی، محتمل است، محتمل است، چه ما بشناسیم و چه نشناسیم. بنابراین، احتمالات نیز شعاری و هوسی نمی‌باشند، بلکه باید در چارچوب عقل و علم باشند.

به عنوان مثال، اگر پرسیده شود: «آیا احتمال دارد که این دشت سرسبز و این جنگل انبوه، روزی خشک و بیابان شود؟» پاسخ مثبت است. اما اگر پرسیده شود: «آیا احتمال دارد که زمین ناگهان از مدار خود خارج شود، حتی از این کهکشان نیز خارج شود، در کهکشان دیگری جای بگیرد و ما نیز هم چنان در آن به زندگی خود ادامه دهیم؟» پاسخ منفی می‌باشد.

بنابراین، کسی نباید متکبرانه بگوید که «خبری نیست، بلکه ما باید احتمال دهیم»، چرا که احتمالات علمی، چه بشر بشناسد و احتمال بدهد و چه نشناسد و احتمال ندهد، محتمل است و اگر چیزی در چارچوب علمی [که همه تجلی علم خداست]، محتمل نباشد، محتمل نیست.

معجزه:

معجزه نیز به لحاظ علمی، انجام و یا واقع شدن یک امر محال نمی‌باشد، بلکه انجام کاریست که دیگران از انجام آن عاجزند - معجزات انبیای الهی، دلیل و سند بر نبوت و رسالت آنهاست، نه دلیل و سند بر وجود خداوند علیم، حکیم، قادر، خالق و مالک که "فاعل" آن معجزه می‌باشد.

برای اثبات وجود خداوند متعال و خالقیت او، یک دانه و ذره از ذرات میکروسکوپی خاک زیر پایمان نیز هم دلیل است و هم معجزه، چه رسد به زمین، آسمان اول، آسمان‌ها و هر چه در آنهاست. چرا که هیچ کسی نمی‌تواند هیچ چیزی را خلق نماید و همگان در این امر عاجزند. از این رو هر چه هست را "آیه = نشانه‌ی هدایتگر" می‌نامد.

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ» (الشوری، ۲۹)

ترجمه: و از آیاتش (نشانه‌هایش)، خلقت آسمان‌ها و زمین و جنبندگانی است که در آن دو منتشر کرده، و او هر وقت بخواهد می‌تواند آنها را جمع آوری کند.

● - بشر، با عقل و علم و اسباب شناختی که خداوند متعال به او داده [نه خودش خلق نموده و نه از طبیعت گرفته] و نیز کتاب خلقت و کتاب وحی ای که در برابرش گشوده، عناصر و قوانین حاکم بر طبیعت و حتی غیر طبیعت را می شناسد و چیزی می سازد، اما هرگز نمی تواند حتی یک مگس را "خلق" نماید، هر چند که تمامی دانشمندان جمع شوند و امکانات علمی خود را بکار گیرند، و برای انجام این امر، بسیار ضعیف می باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلًا فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن را باز پس گیرند! هم این طلب کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)!

● - اگر در قرون گذشته پرسیده می شد: «آیا بشر می تواند دریاها را بشکافد - در آسمان پرواز کند - از این سر زمین با آن سر زمین، گفتگوی تصویری برقرار نماید - ابرهای آسمان را دستکاری کند که بارانی بیارد - سدی بسازد که به اندازه یک دریاچه آب پشت آن جمع شود و سپس از آن آب برق تولید نماید و ...» پاسخ منفی بود و بشر با علم اندکش، احتمالش را نیز نمی داد. اما اکنون هم دریا را شکافته - هم در آسمانها و حتی اطراف سیارات پرواز می نماید - هم اشعه ی لیزر را شناخته است و به کار می گیرد، هم الکترونیک و الکترونیک می شناسد و به کار می گیرد و ...؛ لذا اگر اکنون پرسند: «آیا احتمال می رود که روزی بشر روی سیاره مشتری قدم بگذارد - یا شهرکی در زیر آب احداث نماید و در آن زندگی کند و ...؟» پاسخ مثبت است. چرا که حساب احتمالات متغیر نشده، بلکه علم بشر پیشرفت کرده و عناصر و قوانین حاکم بیشتری را شناخته است. بنابراین، اگر چه هیچ کس نمی تواند با ضربه ی عصا دریا را بشکافد و یا بدون وسیله سوار بر جریان باد شود ...، لذا معجزات انبیای الهی، هم چنان معجزه است؛ اما دیگر احتمال وقوع آن برای کسی بعید و محال نمی باشد.

قرآن کریم

معجزه ی اصلی آخرین انبیا و رسولان الهی، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، "قرآن کریم" می باشد. حال چه چیز این قرآن حکیم معجزه است و دیگران از آوردن مثل آن در عجز هستند؟! آیا مردم حرف زدن بلد نیستند، یا حروف الفبا را نمی دانند، یا نوشتن بلد نیستند؟ یا علم، حکمت و فلسفه ندارند و یا قوانین حقوقی را نمی توانند وضع نمایند و ...؟! پس این همه کتاب در علوم گوناگون، این همه شعر، نثر و قصه چیست؟! پس، معجزه این است که هم خودش برای همه قابل درک و فهم باشد و هم همگان بفهمند و اقرار کنند که در انجام آن و آوردن مثل آن عاجزند.

دعا و احتمالات

احتمالات در استجاب دعا نیز وجود دارد، کسی تضمین نموده که هر دعایی حتما و در هر شرایطی مستجاب می‌گردد، اما احتمال استجاب نیز در چارچوب عقلی و علمی قرار دارد و البته در وحی نیز کاملاً تبیین گردیده است.

به عنوان مثال: اگر پرسیده شود: «آیا احتمال دارد که خداوند رحمان و رحیم، بدترین گناهان بنده‌اش را پس از استغفار و توبه‌ی او ببخشد؟! پاسخ این است که نه تنها احتمال دارد، بلکه وعده داده که چنین می‌کند. اما اگر پرسیده شود: «آیا احتمال دارد که خداوند متعال ظالم را در حالی که هم چنان به ظلم ادامه می‌دهد، هدایت نماید؟! پاسخ منفی است؛ چرا که او شرایط و ملزومات هدایت شدن در خود را از بین برده است، عقل را تعطیل کرده و قلب را کشته است و در عمل نیز راه را به خطا می‌رود:

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعَدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»
(آل عمران، ۸۶)

ترجمه: چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!

پس، اگر پرسیده شود: «آیا ممکن است کسی با ایمان، اخلاص، توکل، توسل و دعا، به تحصیل علم پردازد، کار و تلاش نماید و در نتیجه رشد نموده و به کمال برسد؟! پاسخ مثبت است؟ اما اگر پرسیده شود: «آیا احتمال دارد که انسان جاهل، متکبر، تنبل، خودخواه، فاسق، فاسد و کسی که خود را تحت ولایت شیاطین جنّ و انس درآورده، در حالی که اهتمامی برای کنار گذاشتن این رذیله‌ها نمی‌ورزد، دعا کند که رشد نموده و به کمال برسد و دعایش نیز مستجاب گردد؟! پاسخ منفی است.

«قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيرٍ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (القصص، ۵۰)

ترجمه: بگو: «اگر راست می‌گویید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست)، کتابی هدایت‌بخش‌تر از این دو از نزد خدا بیاورید، تا من از آن پیروی کنم!» * پس اگر این پیشنهاد (دعوت) تو را نپذیرند، بدان که آنان تنها از هوس‌های خود پیروی می‌کنند! و آیا گمراه‌تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می‌شود؟! مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند!

● - پس، اگر شخص یا جماعتی (ملتی = امتی) بپرسند: «آیا ممکن است که ما به بهانه‌ی توکل و توسل، دست روی دست بگذاریم و هیچ تلاش مثبتی ننماییم و ناگهان خداوند متعال سرنوشت دنیوی و اخروی ما را به نیکی متغیر نماید؟! پاسخ منفی است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ - خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند / الرعد، ۱۱» - اما اگر پرسیده

در قرآن کریم، به غیر از آیات صریح در خصوص ولایت، و ضرورت تبعیت از ولایت الهی که در طول زمان منقطع نشده و مستمر می‌باشد، واژه‌ی امام با مشتقاتش، ۱۲ مرتبه آمده است. در قرآن کریم، تصریح شده که تمامی اعمال با آثارش، نزد امام آشکار (امام زمان هر عصری) احصا می‌گردد، و در قیامت نیز هر کسی، هر گروهی و هر امتی، با "امامش" محشور می‌گردد.

ب - عقل، علم و تجربه نیز تصدیق دارند که "امامت" یک امر فطری است و عمومیت دارد، لذا هیچ کسی در دنیا بدون "امام" نیست، منتهی ممکن است که امامان باطل عصر خویش را پیروی نمایند. عقل به آیات تعظیم می‌کند که هر کسی در دنیا، پیرو هر پیشوایی [حق یا باطل] بود، در آخرت نیز با او محشور گردد.

بنابراین، کسی که مدعی می‌شود «من ولایت الهی و امامان منصوب الهی را قبول ندارم»، چه بخواد و چه نخواهد - چه بداند و چه نداند، از امامان باطل دیگری پیروی می‌کند. و اگر این نقص و ضعف معرفتی و ایمانی را به خدا و قرآن نسبت دهد، دروغ گفته و افترا می‌بندد!

عقل تصدیق می‌کند که اگر در این عالم، امامان باطلی وجود دارند که مردمان را به سوی آتش می‌خوانند، پس حتماً باید امامان حقی نیز وجود داشته باشند که مردمان را به سوی حق هدایت کنند:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» (القصص، ۴۱)

ترجمه: و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الأنبياء، ۷۳)

ترجمه: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می‌کردند.

نکته‌ی ظریف در این دو آیه:

چون شیاطین جنّ و انس [ابلیس لعین و لشکریانش از جنیان و انسان‌ها]، هیچ تسلطی بر انسان، جز بر کسانی که خودشان ولایت آنان را بپذیرند، ندارند، فقط دعوت کننده هستند (يَدْعُونَ) و پذیرش یا عدم پذیرش با شخص است. اما، چون "هدایت"، فقط کار خداست و آن را به طرق گوناگون انجام می‌دهد، فرمود که امامان حق، هدایت کننده به امر ما هستند. (يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا).

ج - استناد به قرآن مجید:

از بدترین و ظالمانه‌ترین کارها این است که کسی بخواد نواقص و انحرافات اعتقادی و یا عملی خود را به قرآن مجید مستند سازد و با آن توجیه نماید! و بدتر آن که بدون رجوع به قرآن کریم و قرائت کتاب خدا، و در عین

نادانی و بی خبری، چنین نماید! این کار، مصداق واقعی همان «افترا» به خداوند متعال می باشد، که فرمود:
ظالم ترین انسان ها کسانی است که به خداوند سبحان افترا ببندند:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» (العنکبوت، ۶۸)
ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا چون حق به سوی او آید آن را تکذیب کند آیا جای کافران [در] جهنم نیست.

● - آیا کسی که برای توجیه نافرمانی خود، به قرآن مجید [کلام الله = وحی]، استدلال و استناد می نماید، آیات صریح در وجوب اطاعت از رسول خدا و هم چنین اولی الامر را نخوانده است؟! و آیا رسول خدا صلوات الله علیه و آله، از همان روز نخست بعثت و آغاز دعوت مردم، "ولئى الله - حجت الله و امام برحق و الهی" را معرفی ننموده است و در پایان نیز در غدیر خم، از تمامی مردم برای آنها بیعت نگرفته است؟!

● - مگر در همین قرآن کریم و در آیه ولایت، فرمود که از خودتان تفسیر و تأویل ننمایید، و اگر در امری اختلاف نظر داشتید، چنان که به توحید و معاد ایمان دارید، آن را به خدا (وحی) و رسول ارجاع دهید و به تریب تأویل همین است؟!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [= اوصیای پیامبر] را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

● - آن کسی که می گوید: «فقط قرآن و آن هم ظاهرش»، و بدین بهانه، از اطاعت خدا، رسول، وحی و اولی الامر (امامان) سرباز می زند، نماز صبح یا ظهر را چند رکعت می خواند و آن را به کدام آیه مستند می سازد؟ در کجای قرآن کریم آمده که نمازهای یومیه چند رکعت می باشند، و یا طواف هفت شوط است و یا جزئیات مناسک حج و نیز بسیاری از احکام، چگونه است؟!

پس اگر در قرآن کریم، اشاره و تصریحی به جز «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ = اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول» نیامده باشد، همین برای اهل معرفت، ایمان و بندگی کافیه است که تابع ولایت امامان علیهم السلام باشند. و اگر کسی اهل ایمان نباشد، حتی اگر خودش در غدیر خم بوده باشد و به امر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، بیعت نموده باشد، باز هم فایده ای ندارد و به محض رحلت، بیعت شکنی می کند!

● - آیا آن کسی که به قرآن کریم استناد می نماید، در همین کتاب نخوانده که «اگر از رسول اطاعت ننمایید، تمامی اعمال دیگرش نیز باطل می گردد»؟!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد صلوات الله عليه و آله، ۳۳)
 ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و کرده‌های خود را تباه
 نکنید.

ولایت:

تقسیم‌بندی آیات قرآن کریم، به مباحث توحیدی، معادی و ...، تقسیم‌بندی موضوعی یک کتاب توسط ما،
 جهت مطالعه، درک و فهم بیشتر و صحیح‌تر می‌باشد، اما حقیقت این است که اساس اسلام، همان "ولایت"
 است؛ ولایت خدا، که در ولایت پیامبرش و امامان برگزیده‌اش جاری می‌گردد و استمرار می‌یابد و عصری خالی
 از "ولایت"، حتی قابل تصور نمی‌باشد.
 "ولایت"، اصلی است که همگان را شامل می‌شود، با این تفاوت که اگر "ولایت حق" را نپذیرفتند، حتماً و یقیناً و
 بدون استثناء، "ولایت باطل = طاغوت" را خواهند پذیرفت. و چه بسیار است آیات مربوط به "ولایت حق" و
 "ولایت باطل" در قرآن حکیم:

«اللَّهُ وَبِئْسَ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ
 أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد.
 (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند؛
 آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

تذکر:

جهل (بی‌خردی)، نادانی (ضعف علمی)، کبر، گناه و انحراف از صراط مستقیم در اعتقاد و عمل، یک ضعف،
 نقصان و رذیله است، و نسبت دادن و توجیه آنها به خدا، قرآن و رسول صلوات الله علیه و آله، نقص و رذیله‌ای
 بدتر و مهلک‌تر می‌باشد!

بنابراین، همیشه هم خود دقت و مراقبت نمایم و هم به دوستان متذکر گردیم که اگر چیزی را نمی‌دانی، بگو: نمی‌دانم
 — اگر قبول نداری، بگو: من قبول ندارم — اگر احکامی را رعایت نمی‌نمایی، بگو: من فعلاً ضعف ایمانی دارم و
 برای تخلف استغفار نما؛ نه این که بگویی اسلام و قرآن، همین است که من می‌گویم و من انجام می‌دهم! که این
 افتزای به خدا، رسول، قرآن مجید، اهل عصمت علیهم السلام و اسلام می‌باشد و البته گناه و ظلمی بس بزرگتر از
 تمامی گناهان دیگر می‌باشد و ظلمی است که مانع از هدایت الهی می‌گردد!

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (الصف، ۷)

ترجمه: و چه کسی ستمگرتز از آن کس است که با وجود آنکه به سوی اسلام فراخوانده می شود بر خدا دروغ می بندد و خدا مردم ستمگر را راه نمی نماید.

www.x-shobhe.ir



قرآن کریم و حدیث - فروردین ۹۸

چگونه قرآن کریم، کتاب هدایت همگان است، در حالی که آیات آن به عربی نازل شده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به نظر شما، به چه زبانی باید نازل می گردید تا از قابلیت هدایت همگان برخوردار باشد؟! فارسی، ترکی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی ... و یا به تمامی زبان‌های موجود در عالم؛ حتی زبان‌هایی که فقط به یک قوم یا قبیله‌ی کوچک اختصاص دارد و یا زبان‌هایی که آن موقع بودند و اکنون از بین رفته‌اند؟! نمی‌خواهیم قیاس‌نماییم، اما در قالب یک بیان و یک کتاب، از افلاطون، ارسطو، بوعلی سینا، ملاصدرا، ابوریحان، اقلیدس، حافظ و سعدی گرفته، تا گوتنبرگ، ادیسون، انیشتاین، میش رول، تا کانت، دکارت، هگل ... و هزاران دانشمند دیگر در علوم متفاوت، به چه زبانی سخن گفتند و کتاب نوشتند که مورد استفاده‌ی ملل گوناگون، با زبان‌های متفاوت، در قرون متوالی قرار گرفته است؟ آیا به تمامی زبان‌ها، یا یک زبانی که برای خودشان و دیگران نیز ناشناخته بود؟! نیز ناشناخته بود؟!!

● - بدیهی است که وحی، قطعاً به زبان پیامبر مخاطب و اخذکننده‌ی وحی نازل می‌گردد که زبان مخاطبان مستقیم آن پیامبر در عصر خودش نیز می‌باشد. حال خواه سریانی و عبری باشد و یا عربی و یا اگر پیامبری در ایران، روم و چین بوده، قطعاً به زبان خودشان. بی‌تردید یکصد و بیست و چهار هزار نبی، در یک نقطه نبودند و برای هر قومی پیامبری آمده است و قطعاً چون پیامبر بوده، اخذ و ابلاغ وحی می‌نموده و این وحی به زبان خودش نازل شده است. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (ابراهیم علیه السلام، ۴)

ترجمه: و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست ارجمند حکیم.

● - بدیهی است که نه سخن گفتن به یک زبان خاص (مانند عربی)، سبب هدایت می‌گردد و نه سخن نگفتن به آن زبان، مانع از هدایت می‌باشد. چنان که امروزه تعداد مسلمانان غیر عرب، در ایران، پاکستان، افغانستان،

هندوستان، تاجیکستان، آذربایجان، ترکیه، امریکا و اروپا، که کتاب تمامی آنها قرآن کریم می باشد، به مراتب بیشتر از مسلمانان عرب زبان می باشد و هم چنین تعداد مسیحیانی که به انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ارمنی و سایر زبان های رایج دنیا سخن می گویند، می خوانند و می نویسند، به مراتب بیشتر از مسیحیان سریانی و یا عبری زبان می باشد؛ و همین طور تعداد گروندگان به مکاتب و ایسم های گوناگون، به مراتب بیشتر از تعداد هم زبانان با آوردندگان این مکاتب بوده و هست.

زبان اصلی قرآن کریم:

زبان اصلی قرآن کریم، زبان "عقل و فطرت" است که در میان تمامی آحاد بشر، از حضرت آدم علیه السلام گرفته تا آخرین افرادی که خواهند آمد، عمومیت دارد.

عقل - آدمی در این دنیا زندگی می کند و پس از مرگ به عوالم دیگر منتقل می گردد؛ بنابراین باید با ابزار ساختنی که در اختیار دارد [عقل، قلب و حس]، در همین دنیا بشناسد و البته که او ابتدا در این دنیا، "محسوسات = دنیای مادی" را می شناسد. اما خداوند متعال، همانگونه که معقول را در محسوس می شناساند، محسوس را نیز با معقول می شناساند و از انسان عاقل می خواهد که با شناخت محسوس، پی به معقول ببرد؛ کتاب خلقت را از نیمه تا نیمه نخواند، فقط یک فصل عنصر شناسی را نشناسد، بلکه نتایج عقلی بگیرد. لذا با استناد به همین زمین و آسمان قابل شناخت و هر چه از محسوسات در آنهاست، استدلال عقلی می آورد:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (البقره، ۱۶۴)

ترجمه: به درستی که در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می اندیشند!

● - دعوت خداوند متعال در قرآن کریم، بر مبنای "حکمت" است که فهمش عمومیت دارد؛ به پیامبرش صلوات الله علیه و آله می فرماید: «با حکمت، دلیل و برهان عقلی» مردم را دعوت کن؛ اگر خواستی موعظه کنی، حتماً به نحو احسن - که مقبول عقل و قلب است - باشد و حتی اگر کار به مناظره و جدل کشید نیز جدل به نحو احسن باشد - که مطلوب اخلاق فطری - می باشد و همگان آن را درک می کنند:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (التحل، ۱۲۵)

ترجمه: با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است.

فطرت - به آن دسته از بدیهیات عقلی که در ذهن همگان حاضر است و گرایشات قلبی که در همگان وجود دارد و هیچ کدام اکتسابی (گرفته شده از بیرون) نیستند، فطریات گفته می شود.

آیت الله مصباح یزدی: «یکی از مفاهیم کلیدی در انسان شناسی اسلامی، مفهوم «فطرت» است. «فطرت» در رشته های مختلف علوم انسانی مطرح و به مناسبت های مختلف از آن یاد می شود. مثلاً، فطرت در معرفت شناسی یکی از منابع شناخت به حساب می آید. در روان شناسی و علوم رفتاری یکی از عوامل جهت دهنده رفتار است. در اخلاق و فلسفه اخلاق نیز این سؤال مطرح است که آیا خلق و خوی انسان ناشی از عوامل فطری است؟ و سرانجام مبحث «فطرت» در دانش مدیریت، بخصوص مدیریت رفتار انسانی هم از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار است.» (پیش نیازهای مدیریت اسلامی، جلسه چهارم - پایگاه اطلاع رسانی آثار آیت الله مصباح یزدی)

● - نزد خداوند متعال، دین فقط اسلام می باشد «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ - در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است / آل عمران، ۱۹»، یعنی تمامی ادیان الهی، همان اسلام هستند [شریعت ها = قوانین، به مقتضیات زمان متفاوت بوده است، نه دین خدا]، پس تمامی انبیا و رسولان الهی نیز مسلمان بودند و به اسلام دعوت می نمودند؛ اما می فرماید: که این دین خدا، دین فطری بشر است، لذا برای دعوت به دین خودش، به دین فطرت دعوت می نماید که در همگان یکسان است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الرُّوم، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت (خلقت) خدا است، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی دانند. خداشناسی، خداپرستی، خدا دوستی، خداگرایی، حبّ و بغض [دوست داشتن و بد آمدن]، حق شناسی، حق جوئی، حق خواهی، عشق به کمال و زیبایی دوستی و ... همه گرایشات فطری بشر می باشد که البته ریشه در بدیهیات عقل «فطرت عقل» دارد.

● - به سبب همین فطرت و فطریات است که هیچ احدی در عالم هستی، بدون معبود، رب و إله نمی باشد - هیچ احدی بدون دین و کتاب نمی باشد - هیچ احدی بدون ولی امر، امام و الگو نمی باشد - هیچ احدی منکر تداوم نوعی از حیات پس از مرگ نمی باشد، هیچ احدی بدون حبّ نسبت به دوست و آن چه دوست دارد و بغض نسبت به دشمن و آن چه دشمن یا مضر می داند نمی باشد ...؛ منتهی اگر "حق" را نیابند، حتماً باطل،

جعلی و بدلی را جایگزین می نمایند. إله‌های گوناگون [از طواغیت گرفته تا هوای نفس]، مکاتب و ایسم‌های گوناگون، و الگوهای تقلیدی و امامان گوناگون برای پیروی، همین قرار دادن جعلی‌ها و بدلی‌ها برای پاسخگویی به ندای فطری و نیاز جانی بشر می‌باشد.

● - در گزاره‌هایی چون «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که پرچم و شعار اصلی تمامی انبیا و ادیان الهی و سرآمد همه آنها، یعنی اسلام بوده و هست، و در آیاتی چون: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» - «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، بحثی از وجودی به نام "الله جلّ جلاله" ندارند که نه تنها روشن و مبرهن است، بلکه چیزهای دیگر نیز به نور وجود و معرفت او شناخته می‌شوند: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ بلکه تصریح و تذکر دارند به این که «آن الهی که عقل و فطرت‌تان، شما را به بندگی او می‌خواند و گواهی می‌دهد، "الله جلّ جلاله" است و نه غیر او و نه چیزی با شراکت با او در اولوهیت.

زبان عربی:

پس، این که فرمود: قرآن را به زبان عربی آشکار نازل نمودیم «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ»، یعنی به زبانی که آن را می‌شناسید، با همان سخن می‌گویید و یا برایتان قابل فراگیری و فهم می‌باشد فرستادیم، آن هم با ادبیات، فصاحت و بلاغتی در حد اعلی. باید دقت کنیم که این "مبین = روشن و آشکار"، برای چه کسی مبین است؟ برای خدا، برای پیامبرش صلوات الله علیه و آله، یا برای مخاطبانش که انسان و جامعه انسانی می‌باشد؟!

زبان قرآن مجید:

بنابراین، زبان قرآن مجید، همان زبان عقل، فطرت، منطق و حکمت است که در همگان وجود دارد، آن هم نه به صورت اکتسابی که ضرورت فراگیری از دیگران را داشته باشد و ممکن است برخی فراگرفته باشند و برخی دیگر فرا نگرفته باشند، بلکه به صورت فطری؛ یعنی زبانی که در خلقت، با وجود و جان آدمی سرشته شده است. اما ادبیات، واژگان و الفاظ آیاتش به عربی می‌باشد که قابل فراگیری، فهم، درک و ترجمه به تمامی زبان‌ها می‌باشد. مانند هر بیان و یا کتاب دیگری.

اینکه فرمود: خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد (الزمر، ۵۳)؛ چطور با آیات ۴۸ و ۱۱۶ در سوره نسا [هرگز شرک را نمی‌بخشد] قابل جمع می‌باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

لازم است ابتدا هر سه آیه را در کنار هم مطالعه نماییم:

۱- «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

۲- «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (النساء ۴۸)

ترجمه: خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

۳- «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (النساء، ۱۱۶)

ترجمه: خداوند، شرک به او را نمی‌آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌آمرزد. و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.

الف - ابتدا دقت نماییم که آن چه جمعش محال است، "نقیض" می‌باشد و نه تضاد. به عنوان مثال: شب و روز - سیاهی و سفیدی - قدرت و ضعف - عقل و جهل - خوشحالی و ناراحتی - رضایت و ناخشنودی و ... همه وجود دارند و در تضاد با یک دیگر هستند. چنان که بهشت و جهنم نیز در تضاد با یک دیگر می‌باشند، ولی هر دو وجود دارند. اما جمع "نقیض" محال است. یعنی محال است که شب در عین حال روز باشد - یا شما به همان چیزی که علم دارید، نادان باشید - یا از همان چیزی که راضی هستید، و از همان حیث، ناراضی باشید قوی از همان حیثی که قوت دارد، ضعف داشته باشد و ...

ب - خداوند متعال، خودش هستی و کمال محض است؛ اما در مقام اسم (نشانه) و فعل نسبت به بندگانش، هم ارحم الراحمین هست (وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) - هم فوق همگان شاکر و بردبار هست (وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ) - هم عزیز و غفار هست (الْعَزِيزُ الْعَفَّارُ) - هم بسیار بزرگواری هست و بزرگواری می‌نماید (وَرُبُّكَ الْأَكْرَمُ) ... و خلاصه هر چه که از حُسن و کمال قابل شناخت باشد «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ».

اما در عین حال، نسبت به بندگانش و اعمال آنها، هم به سرعت حسابگری می‌نماید «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» - هم به شدت کار را به نتیجه (عقوبت) می‌رساند (شَدِيدُ الْعِقَابِ) - و هم عذاب سخت دارد (فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) و هم عذابی بزرگتر از تمامی عذاب‌ها «فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ».

ج - آیا می‌پرسیم: «اینها چگونه با هم قابل جمع می‌باشند؟» پاسخ این است که «مگر در خود ما محبت و بغض - رأفت و خشم - سخت‌گیری و گذشت و ...، یکجا جمع نشده است؟» اما ظهورها و بروزها در هر موردی جداگانه می‌باشد.

مهم این است که بدانیم: هیچ‌گاه کسی، از همان حیثی که مورد رحمت و مغفرت الهی قرار گرفته است، مورد قهر و غضب او قرار نمی‌گیرد.

چگونگی جمع سه آیه:

هم در آیه‌ی اول فرمود که خداوند سبحان تمامی گناهان را می‌بخشد «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»، و هم در دو آیه‌ی بعدی فرمود: که به غیر از و یا پایین‌تر از "شُرک"، که بزرگترین و ظالمانه‌ترین گناه می‌باشد، هر چه را بخواد، بر هر کسی که بخواد، می‌بخشد.

طبق آیات قرآن کریم، که عقل آدمی از شدت تصدیق به آنها تعظیم می‌کند، اگر خداوند رحمان و رحیم، بخواد حسابرسی و حساب‌کشی بنماید و بندگانش را در همین دنیا، به عاقبت هر کاری که می‌کنند برساند، نه تنها اولین عصیان و گناه، برای ضلالت و هلاکت همیشگی کافیست، بلکه دیگر هیچ جنیده‌ای [از انسان و جنّ که مکلف هستند]، روی زمین باقی نمی‌ماند؛ اما او هم به ضعف و نیازهای بندگانش علم و بصیرت دارد، هم دنیا (عمر) را دار تأخیر در مکافات برای فرصت اصلاح، رشد و کمال قرار داده است. لذا فرمود:

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهِا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» (فاطر، ۴۵)

ترجمه: اگر خداوند مردم را به سبب کارهایی که انجام داده‌اند مجازات کند، جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت! ولی (به لطفش) آنها را تا سرآمد معینی تأخیر می‌اندازد (و مهلت اصلاح می‌دهد) اما هنگامی که اجل آنان فرا رسد، (خداوند هر کس را به مقتضای عملش جزا می‌دهد) او نسبت به بندگانش بیناست (و از اعمال و نیات همه آگاه است)!

بنابراین:

● - خداوند سبحان و ارحم الراحمین، بسیاری از گناهان بندگانش را حتی بدون آن که خودشان متوجه باشند، استغفار (طلب بخشش و پوشش) و توبه (بازگشت از گناه به سوی خدا) بنمایند، می‌بخشد. خواه این بندگان مسلمان و یا اهل کتاب باشند و یا حتی کافر و مشرک. و البته بر اهل توحید و ایمان و اهل تقوا بیشتر می‌بخشد، چرا که آنان را دوست دارد و محبت، خود بزرگترین دلیل بخشش می‌باشد.

● - نه تنها بسیاری از گناهان، بلکه تمامی گناهان را به شرط "استغفار و توبه" می‌بخشد، لذا فرمود که «هرگز از رحمت خدا ناامید نگردید»، یعنی امیدوار به بخشش، مغفرت و رحمت واسعه‌ی او، به سویش روید و طلب آمرزش نمایید.

● - "شرک" از جمله گناهانی است که بدون "استغفار و توبه"، مورد بخشش قرار نمی‌گیرد. بنابراین، اگر کسی توبه کرد و از شرک به سوی خدای واحد برگشت و موحد شد، دیگر "مشرک" نیست که این آیه و عدم بخشش شرک، به او تعلق گیرد، و اگر توبه ننمود و مشرک از دنیا رفت، ممکن است خداوند بسیاری از گناهان او [اعمال نادرستش] را ببخشد، اما هرگز "شرک" او را نمی‌بخشد.

***- به عنوان مثال: ممکن است به یک امریکایی، اروپایی، چینی، ژاپنی، هندی، مالزیایی و ... بفرماید که «خوردن مغز میمون زنده (خوراک لاکچری نظامیان امریکا)، و یا سوپ سوسک و سایر حشرات، و برخی دیگر از اعمالتان را می‌بخشم، چون به احوال شما علم دارم و می‌دانم که شما علم نداشتید»، اما می‌فرماید: «بت پرستی، گوساله پرستی، طاغوت پرستی و هرگونه "شرک" دیگری را بر شما نمی‌بخشم، چون "عقل" داشتید و شرک با عقلانیت منافات دارد».

نکته:

وقتی انبیا و رسولان الهی به سوی مردم [بندگان خدا] آمدند تا آنها را به خداشناسی و یکتاپرستی [توحید] دعوت نمایند، اکثر قریب به اتفاق آنها کافر و مشرک بودند! حال آیا کسانی که دعوت را پذیرفتند، از "کفر و شرک" دوری گزیدند و «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» شدند را بخشیده است یا خیر؟ خب، اگر نبخشد که دیگر انقلابی درونی تحت عنوان "ایمان آوردن" معنا، مفهوم و مصداقی نخواهد داشت. و همین‌طور است امروز و نسل‌های آینده. هر انسانی، قبل از آن که موحد شود، حتماً مشرک می‌باشد؛ حال آیا آنگاه که از شرک دوری می‌گزیند، با نفی اله‌های دروغین «لا إله» به توحید «الّا الله» روی می‌آورد، بخشوده می‌شود یا خیر؟ مگر نفرمود که «اسلام خودش از مطهرات و پاک کننده است»؟! اما اگر کسی مشرک بمیرد، به فرض که تمامی گناهانش نیز بخشوده شود، شرک او بخشوده نخواهد شد. "بھشت" جایگاه انسان‌های موحد، مؤمن، متقی، با "عمل صالح" می‌باشد، نه جای کافر، مشرک و منافق، اگر چه چند عمل خوب هم داشته باشند.

فرق بین طلب عفو و استغفار چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در واقع پرسش این است که تفاوت بین "عفو" و "غفران یا مغفرت" چیست؟ و چقدر خوب است که به این تفاوت‌ها توجه می‌شود؛ چرا که هر زبانی نسبت به زبانی دیگر، با کمبود واژگان جایگزین مواجه می‌گردد و همین امر سبب می‌گردد که گاه کلمات متفاوت را به یک معنا به کار ببرند که از جمله همین "عفو و غفران یا مغفرت" می‌باشد که هر دو را به یک کلمه‌ی «بخشش - آمرزش» ترجمه می‌نماییم؛ و حال آن که هر کدام از آنها، معنای خاص خود را دارد، چنان که در قرآن کریم، نه تنها به صورت جداگانه به کار رفته، بلکه در یک آیه، هر دو کلمه‌ی "عفو و مغفرت" در کنار هم به کار رفته است که این نشان می‌دهد معنای متفاوتی دارند. در یک آیه، فقط از واژه‌ی "غفران" استفاده شده «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا **غُفْرَانَكَ** رَبَّنَا وَإِنَّكَ **الْمَصِيرُ** - و (مؤمنان) گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم)؛ و بازگشت (ما) به سوی توست / البقره، ۲۸۵»؛ اما در آیه‌ی بعدی، هر دو واژه را کنار هم می‌آورد، که حاکی از تفاوت معنای آنهاست.

«... **وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: و بیامرز و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما تنها سلطان ما و یار و یاور ما تویی، ما را بر (مغلوب کردن) گروه کافران یاری فرما.

عفو:

"عفو" به معنای "بخشش" می‌باشد؛ اما "بخشش" یعنی چه و در کجا مصداق می‌یابد، ما به "جود" نیز بخشش می‌گوییم، مثل این که کسی چیزی را به دیگری ببخشد؟ وقتی کسی کاری می‌کند که مستحق "تنبیه و مجازات" می‌گردد که به آن "عقوبت = عاقبت و نتیجه" نیز می‌گوییم، اما صاحب حق، داور و حاکم از مجازات او صرف نظر می‌نماید، و در واقع این مجازات را بر او می‌بخشد، "عفو" گفته می‌شود.

فرض کنید که کسی امانتی به دیگری داده و او موظف به حفظ آن بوده، اما حفظ نکرده و امانت ضایع شده است. پس صاحب امانت، صاحب حق می‌باشد، اما ضایع کننده از او طلب "عفو" می‌کند و او نیز می‌بخشد. طلب عفو ما از خداوند متعال، یعنی می‌دانیم که خطا و معصیت نموده‌ایم، تو نیز حق داری که ما را به نتایج نامطلوب کرده‌های خودمان برسانی و معذب گردانی، اما این کار را نکن، و بر ما ببخشای.

غفران:

غفران (مغفرت)، به معنای "پوشش دادن" می‌باشد. این "پوشش دادن" نیز جنبه‌ها و ابعاد گوناگونی دارد. این پوشش سبب می‌گردد که "آثار گناه" پدیدار نگردد، نه این الزاماً خودش از بین برود. یک موقع شما جراحی را با باند، لباس، پارچه و ... می‌پوشانید تا دیگران نبینند - یک موقع شما روی خطای کسی پوشش می‌گذارید تا دیگران متوجه آن نگردند - یک موقع روی هیزم و آتش روشنی پوشش می‌گذارید تا

شعله‌ور نگردد...؛ و ما از خداوند غفور می‌خواهیم که روی گناهان ما به هر جهت و از هر حیث پوشش بگذارد، تا جایی که حتی خودمان دیگر آن را نبینیم و به یاد نیاوریم، و اثرات سوء آن بر جان، روان، اخلاق و سرنوشت اخروی ما، از بین برود.

در چنین حالتی هیچ ضرورتی ندارد که اصل آن زخم، جراحت، هیزم یا گناه نیز از بین رفته باشد، مگر آن که شامل "عفو و محو" گردد.

نکته:

پوشش دادن، الزاماً مربوط به گناهان نمی‌باشد، بلکه تمامی "ذنوب" را نیز شامل می‌گردد و "ذنب" فقط گناه نیست، بلکه هر چه به انسان بچسبد و همراه او شود نیز "ذنب" است؛ مانند سابقه، شایعات، تهمت‌ها و...! چنان که در قرآن کریم به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمود که خداوند به تو فتح مکه را داد تا تمامی ذنوب گذشته و آینده تو را ببوشاند، یعنی تمامی تهمت‌هایی چون ساحر، شاعر، مجنون و ابتر را پوشش دهد، نه این که ایشان العیاذ بالله اهل گناه بوده و خدا گناه قبل و بعد او را می‌بخشد. مگر می‌شود که خداوند متعال گناهان بعد کسی را از قبل ببخشد:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»
(الفتح، ۱ و ۲)

ترجمه: ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم * تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند (یا خواهند داد) پوشش دهد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایت فرماید.

محو: کتاب اعمال دست اوست، مال اوست و اختیارش با اوست، پس هر چه را بخواهد عفو می‌کند، هر چه را بخواهد مشمول مغفرت می‌نماید و هر چه را بخواهد، "محو" می‌گرداند.

«مَحُوَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (الرعد، ۳۹)

ترجمه: خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست.

صفح: صفح نیز یک مرحله دیگر است و آن را بالاتر از عفو گفته‌اند. مثل این که در عفو، شما بگویید: «من فلان خطا را کردم و بر من ببخشای و صاحب حق بگوید: من فلان خطای تو را بخشیدم»، اما در "صفح"، از این صفحه گذر می‌شود و اصلاً به روی طرف آورده نمی‌شود و با نگاه به خوبی‌ها، به او جایزه هم داده می‌شود.

تجلی این صفات در انسان:

رشد و کمال، یعنی اسمای الهی [علیم، حکیم، جواد، کریم، غفور، رحیم، غیور و ...] در آدمی تجلی یابد و هر چه این اسما بیشتر تجلی یابد، انسان کامل‌تر می‌شود.

از این رو، دستور فرمود که همه شما اهل "عفو و مغفرت و صفح"، نسبت به یک دیگر و از جمله "اعضای خانواده" باشید؛ و البته بدیهی است که اگر کسی صاحب این کمالات گردید، ابتدا نزدیکان را از آن بهره‌مند می‌گرداند و اگر کسی به خویشان محبت و ترحمی نداشت، به دیگران به نحو اولی نخواهد داشت. لذا فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (التغابن، ۱۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید و اگر ببخشایید و درگذرید و بیامرزید به راستی خدا آمرزنده مهربان است.

چقدر از بلاهای طبیعی به گناهان مردم ربط دارد؟ آیا این دلیل اصلیت یا فرعی و این که آیا ما می‌توانیم بگویم که فلان بلا به خاطر این گناه بوده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"حوادث طبیعی"، مانند: سیل، زلزله، رانش، طوفان، آتشفشان، سونامی و ...، با "بلاهای طبیعی" متفاوت می‌باشد.

● - آن چه که در طبیعت زمین و آسمان اتفاق می‌افتد، طبق قوانین حاکم بر طبیعت اتفاق می‌افتد و باید هم اتفاق بیفتد و به طور حتم لازمه‌ی چرخه‌ی حیات طبیعت می‌باشد؛ اما آنگاه از این حوادث تعبیر به "بلا" می‌گردد که موجب رسیدن آسیب‌های جانی و مالی به انسان‌ها گردد.

شما هیچ‌گاه نگران نمی‌شوید اگر بشنوید که در وسط اقیانوس، موجی به ارتفاع بیست متر پدید آمد؛ اما اگر آن موج به کشتی بزند و یا به ساحل بریزد، نگران کننده است و چه بسا که آسیب‌های فراوانی پدید آورد. در کویرها، کوه‌ها و دشت‌ها، طوفان‌های شدیدی پدید می‌آید، اما اگر به شهرها برسد، خطرساز و نگران کننده می‌شوند و اگر صدمه بزنند، به آنها "بلا" گفته می‌شود.

● - "بلا" نیز یعنی امتحان و آزمایش. یعنی اگر سیلی آمد و آسیب جانی و مالی داشت، آسیب‌دیدگان و نیز تمامی مردم (دولت - ملت)، با آن آزمایش می‌شوند که چه عکس‌العملی نشان دادند! آیا به کمک یک دیگر شتافتند؟ آیا تدابیری اتخاذ کردند که در بارش بعدی چنین سیل ویران کننده‌ای وارد آبادی‌ها و شهرها نگردد؟

● - "گناه" نیز الزاماً زنا، رباخواری، شرب خمر، قمار و ... نمی باشد. غفلت نیز گناه است؛ بی توجهی به یافته‌های علمی گناه است - سَرسری گرفتن مسئولیت توسط دولت، مجلس، استانداری، فرمانداری، شورای شهر ... و مردم گناه است - خانه‌سازی سست روی گسل زلزله و یا مسیل گناه است ... و البته که هر گناهی، عواقب خودش را در پی دارد؛ و آن چه که انسان در دنیا گرفتارش می‌گردد، الزاماً جزای کامل گناهش نمی باشد که آن را در آخرت خواهد دید.

● - نکته:

یک - دنیا، آخرت نیست که هر گناهی حتماً همین‌جا به عقوبت رسد؛ خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که در این دنیا، فقط گاهی سزای برخی از اعمال را می‌چشاند، تا همه بدانند و بفهمند که هیچ کاری بی نتیجه نیست و حتماً قیامتی وجود دارد؛ و بسیاری از گناهان را نیز نادیده گرفته و می‌بخشد:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (الشوری، ۳۰)

ترجمه: و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماس و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد.

دو - عقوبت دنیایی گناهان [که جزای اخروی آنها نیست]، الزاماً به این نیست که در طبیعت اتفاقی چون سیل و زلزله بیفتد و به انسان آسیب برساند. بلکه ممکن است جامعه‌ای به واسطه‌ی گناهان، به تدریج به قهقرا برود که مصیبت آن به مراتب بیشتر از سیل و زلزله می‌باشد.

سه - برخی از گناهان را گفته‌اند که حتماً نتیجه‌ی سوءشان را در همین دنیا نشان می‌دهند، اما نفرمودند که این نتیجه الزاماً یک بلائی طبیعی می‌باشد؛ خیر، بلکه ممکن است که یک فرد، جامعه و حتی یک ملت، بدبخت و گرفتار و منحرف شوند، ذلیل و خوار شوند و

در حدیثی از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، بیان شده: «سه گناه است که کیفرشان در همین دنیا می‌رسد و به آخرت نمی‌افتد: آزدن پدر و مادر، زورگویی و ستم به مردم و ناسپاسی نسبت به خوبی‌های دیگران» (منتخب میزان الحکمة: ۲۲۲) - اما بیان نشده که این کیفر چگونه است و یا الزاماً سقف خانه روی سرشان خراب می‌شود!

چهار - طبق آیات قرآن کریم و احادیث، کمترین عقوبت گناهی چون "ربا" یا همان "نزل خواری"، ورشکستگی است؛ حال خواه بانک مرکزی امریکا باشد، یا بانک‌های خودمان و یا یک فرد. چنان که همه ورشکسته هستند، چرا که فرمود: خداوند فرمود چنین تجارتی را نابود می‌کند:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: خداوند، ربا را نابود می کند؛ و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد.

عواقب دنیوی برخی از گناهان:

آدمی [اگر ایمان نداشته باشد]، چون با علوم طبیعی کشف کرده که نگاه مستقیم به تابش خورشید، ممکن است او را کور کند، یا اگر در کوهستان برفی عینک آفتابی نزنند، ممکن است اشعات به چشمش آسیب برساند و ... قبول کرده است؛ اما اگر به او بگویند: هنگام خسوف یا کسوف، یا زلزله و ... حتماً نماز آیات بخوان، باور نمی کند که لابد آسیب هایی در پی دارد که با نماز آیات رفع و دفع می شوند و حتماً فوایدی دارند که با این نماز به انسان می رسند.

در هر حال، برای برخی از گناهان، عقوبت هایی در همین دنیا بیان شده است، اما نگفته اند که این عقوبت ها، حتماً بلا یای طبیعی می باشند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

إِذَا ظَهَرَ الزَّيْتَانُ مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ؛

هنگامی که زنا بعد از من آشکار شود، مرگ ناگهانی بسیار می گردد؛

وَ إِذَا طُفِقَتِ الْمِكْيَالُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَ النَّقْصِ؛

و وقتی ترازوها از وزن اجناس کم و ناقص گذارند، حق تعالی نیز سال ها را کم و ناقص می نماید؛

وَ إِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا مِنَ الزَّرْعِ وَ الثَّمَارِ وَ الْمَعَادِنِ كُلِّهَا؛

و هنگامی که مردم از دادن زکات خودداری کنند، زمین از برکاتش یعنی زراعت ها و میوه ها و معادن ممانعت می نماید؛

وَ إِذَا جَارُوا فِي الْأَحْكَامِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِذَا نَفَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ عَدُوَّهُمْ

و وقتی در احکام جور و ستم کنند، در ظلم و تعدی با هم کمک و یک دیگر را یاری می نمایند، و زمانی که نقض

عهد کنند، خداوند دشمن ایشان را بر آنها مسلط می فرماید؛

وَ إِذَا قُطِعَتِ الْأَرْحَامُ جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ؛

و وقتی قطع رحم نمودند، اموالشان در دست اشرار قرار می گیرد؛

وَ إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَحْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ أَشْرَارَهُمْ فَتَدْعُو

حِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ.

و هنگامی که امر به معروف نکرده و از منکر و قبیح نهی ننمایند و نیکان از اهل بیت من را تبعیت نکنند، حق تعالی اشرار و بدهایشان را بر آنها مسلط فرموده به طوری که هر چه خوبان خود را بخوانند (توسلات)، آنها جوابشان را نمی دهند.

● - پس، در عقوبت دنیوی هیچ یک از این گناهان، نفرمود که دچار بلاهای طبیعی می گردند و البته که صدمه‌ی چنین عقوبت‌هایی، به مراتب شدیدتر از سیل و زلزله می باشد.

آیا در کتابی، سندی دال بر این که خداوند متعال امامان را انتخاب کرده است وجود دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اسلام عزیز، دین "عقل و فطرت" است، دین "علم و حکمت" است. حتی خداوند متعال نیز با عقل شناخته می شود - عظمت، اعجاز و حقانیت قرآن کریم نیز با عقل و علم شناخته می شود - شرط صحت احادیث و روایات مندرج در کتاب‌ها نیز انطباق با عقل و وحی می باشد. بنابراین، حتی اگر سندی هم وجود نداشته باشد، عقل حکم می کند که:

یک - هدایت کار خداست و دور از عقل و حکمت است که گمان گردد، او دوره‌ای بندگان را به وسیله انبیا و رسولان (ص) هدایت می نموده، و سپس آنها را رها نموده است!

دو - "امامت" نیز مانند "نبوت"، یک امر و رسالت الهی است و اوست که می داند این مسئولیت را به کدام یک از بندگان واگذار نماید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» - خداوند اعلم است به این که رسالتش را کجا قرار دهد / الأنعام، ۱۲۴».

سه - به حکم عقل، «بندگان نمی توانند، برای خداوند تعیین کنند که او چه کسی را برای بندگان امام و پیشوا قرار دهد»!

چهار - "امام"، حجت الله است، خلیفه الله است، نگه‌دارنده‌ی دین و منتشرکننده‌ی آن است و بالتبع عالم‌ترین و عامل‌ترین به قرآن کریم و دین خداست؛ لذا بندگان خدا، نه می توانند در بین خود چنین شخصیتی را بشناسند و نه با انتخاب آنها کسی به این مدارج می رسد.

*** - بنابراین، به حکم عقل، انتخاب و انتصاب "امام" فقط کار خداوند متعال است و حتی نبی و رسول نیز نمی تواند از جانب خود کسی را به امامت برگزیده و منصوب نماید.

اسناد مکتوب:

الف - قرآن مجید

تردید نیست که اولین، محکم‌ترین و موثق‌ترین سند، همان قرآن کریم می‌باشد. البته بررسی آیات مربوط به "ولایت و امامت" در قرآن کریم، کار ساده‌ای نیست و حتی نگاه گذرا به آنها نیز مستلزم نوشتن چندین کتاب می‌باشد. اما حتی ظاهر آیات نیز بسیار روشن و گویاست.

همین که به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود که «من تو را برای مردم امام قرار دادم»، خود دلیل کافی و محکمی است که انتصاب امام از جانب خداوند است و چنین نیست که یکی را او امام کند و سپس رها کند تا دیگران برای خدا و برای خودشان امام انتخاب کنند! مضافاً بر این که در آیه تصریح شده که حضرت ابراهیم علیه السلام، پس از این انتصاب، از خداوند می‌خواهد که امامت را در نسل او قرار دهد و از فرزندان او نیز به امامت برگزیند.

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۲۴)

ترجمه: و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم [ابراهیم] پرسید از دودمانم [چطور] فرمود پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

نکات این آیه:

دقت شود که اولاً فرمود: «من تو را امام قرار دادم» - ثانیاً فرمود که «امر امامت، پیمان من است» - ثالثاً تصریح نمود که «انتخاب امام از سوی خدا، در این نسل ادامه دارد، اما به ظالمان این نسل نمی‌رسد» - و البته روشن است که جز خداوند متعال، هیچ نمی‌داند که کدام بنده‌اش، هیچ ظلمی به خودش و دیگران روا نداشته و نمی‌دارد.

● - «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (السجدة، ۲۴)

ترجمه: و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند.

● - «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ما مییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردنشان بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.

نکات این آیه:

«إِنَّا نَحْنُ = همانا ما» - «نَكْتُبُ = ما می‌نویسیم» و «أَحْصَيْنَاهُ = ما بر می‌شماریم»، همه گواه و سند بر این است که این امور، فقط و فقط کار خداوند سبحان است. چه کسی جز او می‌تواند که امام مبین را منصوب و معرفی

نماید؟ آیا مردم برای خدا "امام مبین" بر می‌گزینند و سپس خداوند متعال هر چه از اعمال بندگانش و آثار آن اعمال تا قیامت هست را نزد او بر می‌شمارد؟!

مشهورترین آیه، در امر الهی امامت، همان امر به ابلاغ رسمی، قطعی و اخذ پیمان بر امامت اهل بیت علیهم السلام در غدیر خم می‌باشد که شیعه و سنی، با نقل احادیث متواتر، تصریح کرده‌اند که این آیه، مربوط به غدیر خم و اخذ بیعت برای امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین و اهل بیت ایشان تا حضرت امام مهدی علیهم السلام می‌باشد:

● - «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (المائدة، ۶۷)

ترجمه: ای فرستاده! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.

نکات این آیه:

ابتدا تصریح می‌نماید که این امر مهم، دستوری است که پروردگار با وحی نازل کرده است «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ و سپس تصریح دارد که اگر این کار انجام نپذیرد، کلاً رسالت انجام نگرفته است. چرا که هدف و برنامه‌ی هدایت الهی، منقطع می‌گردد.

ب - احادیث:

این پیامبر صلوات الله علیه و آله است که باید از جانب خداوند علیم و حکیم بگویند که آیا هدایت قطع می‌شود و یا ادامه می‌یابد و اگر ادامه می‌یابد چگونه؟ بگویند که اگر وحی قطع می‌شود، امامت پابرجا می‌ماند و این امامان کیستند؟!

بنابراین، اولین، محکم‌ترین، موثق‌ترین و مستندترین، همان فرمایشات حضرت رسول صلوات الله علیه می‌باشد که [به سند شیعه و سنی] از آغاز بعثت، به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و سپس فرزندان ایشان تصریح و تأکید نمودند، تا غدیر خم و پس از آن. در همین یک فراز در خطبه غدیریه، به طور کامل و واضح به انتصاب امام از سوی خداوند متعال تصریح شده است و البته در فرازهای دیگر نیز همین‌طور.

● - «مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أُنزِلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ، وَ أَنَا أُبَيِّنُ لَكُمْ سَبَبَ هَذِهِ الْآيَةِ: إِنَّ جِبْرِيْلَ هَبَطَ إِلَيَّ مِرَاراً ثَلَاثاً يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي - وَ هُوَ السَّلَامُ - أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأُعَلِّمَ كُلَّ أَبْيَضٍ وَأَسْوَدٍ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَحِيَّ وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي (عَلَى أُمَّتِي) وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي، الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا

أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (فرازی از خطبه غدیر، با استناد به آیهی «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»)

ترجمه: هان مردمان! آنچه بر من فرود آمده، در ابلاغ آن کوتاهی نکرده‌ام و حال برایتان سبب نزول آیه را بیان می‌کنم: همانا جبرئیل سه مرتبه بر من فرود آمد از سوی سلام، پروردگارم - که تنها او سلام است - فرمانی آورد که در این مکان به پا خیزم و به هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی طالب، برادر، وصی و جانشین من در میان امت و امام پس از من می‌باشد. جایگاه او نسبت به من، به سان هارون نسبت به موسی است، لیکن پیامبری پس از من نخواهد بود او (علی)، صاحب اختیاران پس از خدا و رسول است.

● - در خاتمه‌ی این بحث، به عنوان یک سند دیگر، فقط به دو فراز از بیانات حضرت امام رضا علیه السلام، در حق، شأن و مقام امام و انتخاب و انتصابش از جانب خداوند متعال بسنده می‌گردد:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أْبَعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُوبِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَزَائِهِمْ أَوْ يَقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ»

ترجمه: به راستی امامت اندازه‌ای فراتر و مقامی والاتر و موقعی بالاتر و آستانی منیع‌تر و عمقی فروتر از آن دارد که مردم با عقل خود بدان رسند یا با رأی و نظر خود آن را درک کنند یا به انتخاب خود امامی بگمارند.

«امام، امین خدای عز و جل است در میان خلقت و حجت او است بر بندگانش و خلیفه او است در بلاش و دعوت‌کننده به سوی خدای عز و جل است و دفاع‌کننده از حقوق خدای جل جلاله است. امام کسی است که از گناهان پاک است و از عیوب برکنار است، به دانش مخصوص است و به حلم و بردباری موسوم؛ نظام دین است و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کفار. امام یگانه روزگار خود است، کسی با او برابر نیست و دانشمندی با او هم سطح نیست؛ جایگزین ندارد، مانند و نظیر ندارد؛ بدون تحصیل [علم نزد دیگران] مخصوص به فضل و از طرف مفضل بدان اختصاص یافته است.، کیست که به حق شناسائی امام برسد یا بتواند او را انتخاب کند؟» (کافی ج ۱، ص ۲۰۰ - ۲۰۱ / کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، ج ۲، ص ۶۷۵ / و کتب دیگر روایی)



سیاسی - فروردین ۹۸

یادداشت / پوپولیست‌ها - سلبریتی‌ها و عرصه‌ی سیاست / مدیران عوام و مردم عوام‌تر، مطلوب نظام سلطه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ آيِهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ السِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ - اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أبا صالح المهدي.
سلام دوستان؛

اگر به فهرست بازیگرانی که ناگهان از عرصه‌ی هنر و نمایش، به میدان سیاست پرتاب شدند توجهی ننمایید، به رابطه‌ی مستقیم، اما پنهان این بازیگران در این میدان، پی خواهید برد.
این روزها در عرصه‌ی سیاست، واژه‌ی پوپولیسم (Populism)، بیشتر از سایر واژگانی چون راست، چپ، تندرو، میانه‌رو، اصولگرا، اصلاح‌طلب، دموکرات، جمهوریخواه و ... مطرح شده و شنیده می‌شود و شخصیت‌های به اصطلاح پوپولیست، بیش از سایر شخصیت‌های سیاسی، اذهان عمومی را به سوی خود جلب نموده و می‌نمایند.

برخی گمان دارند که پوپولیسم، به معنای "مردم‌گرایی" می‌باشد که به ویژه در عرصه‌ی سیاست، اگر مقدس شمرده نشود، دست کم محترم شمرده می‌شود؛ اما واقع مطلب این است که "پوپولیسم"، دقیقاً به معنای "عوام‌گرایی" و نقطه‌ی مقابل "نخبه‌گرایی" می‌باشد.

مردمان جهان را [به ویژه در اروپا و امریکا]، به چند دسته تقسیم کرده‌اند: دسته‌ی اول، نخبگان [صاحبان علم، تخصص، تجربه، مهارت و شهرت در هر موضوعی] می‌باشند - دسته‌ی دوم، کسانی هستند که نخبه نیستند، اما خود را از عوام جامعه جدا کرده‌اند، بر این باور که از قدرت شناخت و تصمیم‌گیری و اثرگذاری برخوردارند. خودشان مطرح نیستند، اما به طرفدارای و حمایت از یک تفکر، نظریه، "ایسم"، حزب و جریان بر می‌خیزند - اما دسته‌ی سوم، که اتفاقاً اکثریت را تشکیل می‌دهند، همان قشر عوام جامعه می‌باشند، همان قشری که در ادبیات سیاسی ما، به آنها "قشر خاکستری" گفته می‌شود.

قشر عوام (خاکستری = اکثریت)، مردمان ساده‌ای هستند که بیشتر آنها به لحاظ اقتصادی و معیشت، از سطح متوسط به پایین هستند و معمولاً بیشتر مشکلات، معضلات، کمبودها و بالتبع فشارها، متوجه آنان می‌باشد! این قشر، از صبح تا شب یا از شب تا صبح، برای کسب اندک درآمدی، کار می‌کنند - بیشترشان در خانه‌های اجاره‌ای زندگی می‌کنند - مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم از درآمد، از آنان اخذ می‌شود و کمترین خدمات نیز به آنها ارائه می‌گردد.

این قشر، گرایش خاصی جز همان بافت کلی و عمومی فرهنگ محیطی ندارند - همیشه گله‌مند هستند و به خاطر کمبودها، فشارها و ظلم‌ها، از زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، انتقاد می‌کنند.

این قشر، از تمامی احزاب و جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی منجزند و در پی یافتن شخص و شخصیتی هستند که حرف آنها را فریاد بزند، و البته کاری به سیاست‌ها و عملکردها و راست و دروغ‌هایش ندارند! و به همین دلیل، خیلی زود جوّزده می‌شوند و جریان‌های خروشان شعاری، به سرعت و به راحتی آنها را با خود می‌برد و به صخره‌های محکم ناامیدی می‌کوبد؛ اما باز هم متوجه نمی‌شوند که خطا از خودشان و انتخاب‌شان بوده و مقصر اصلی، خودشان هستند!

قشر حاکم:

در ممالک پیشرفته و نیمه پیشرفته‌ی اجتماعی که مدیران اصلی جامعه با انتخابات برگزیده می‌شوند، قشر حاکم، همین قشر عوام [خاکستری] هستند، چرا که اکثریت آرا به آنها تعلق دارد، اما هیچ‌گاه خودشان حاکمیت جامعه را در دست نگرفتند، چرا که در بیشتر موارد فریب جوّسازان و شعارهایشان را خورده‌اند و ظرف مدت کوتاهی پس از پیروزی در انتخابات، متوجه شدند که آن که می‌خواستند، این نبود!

سلبریتی‌ها و سیاست:

گاهی تابلوهای سیاسی، چون: راست، چپ، میانه، کارگری، اصولی، اصلاحی و ... کاربرد دارد، اما گاهی دست همه رو شده و عموم مردم، از تمام آنها ناراضی هستند، بنابراین هیچ حزب، اسم و شعاری از ناحیه آنها، برای آنان جذاب و امیدوار کننده نمی‌باشد.

در چنین شرایطی، وقت به میدان آمدن «سلبریتی‌ها» یا همان چهره‌های شناخته شده و نسبتاً محبوب مردمی می‌باشد که بیشترشان در میان بازیگران هنرهای نمایشی می‌باشند و پس از آن فوتبالیست‌ها!

اینها به میدان می‌آیند، همراه با مردم شعار می‌دهند، از درد و رنج و غصه مردم سخن به میان می‌آورند، زبان انتقاد علیه سایر مسئولان، حکومت‌ها، احزاب، جریان‌ها و حتی ریشه‌دارترین فرهنگ‌ها و عمیق‌ترین اعتقادات مردم باز می‌کنند. ناگهان می‌بینید که هر هنرپیشه‌ای [هر چند درجه‌ی اول نباشد]، برای خودش فیلسوف و نظریه‌پرداز شده است و دائماً دم از «به نظر من» می‌زند! دیگر این سلبریتی‌ها، فقط یک هنرمند و یا بازیگر

نیستند، بلکه جامعه‌شناس، رفتارشناس، فرهنگ‌شناس، استراتژیست و ایدئولوگ می‌باشند و حالا امکان می‌یابند که خود را در عرصه‌ی سیاست و اداره‌ی امور جامعه نیز مطرح نمایند! و البته فراموش نشود که همچنان بازیگرند و بازی‌گردانان پشت پرده، آنان را با سناریوهای خوانده شده و خوانده نشده، روی سن می‌فرستند و از آنها به نفع خودشان بازی می‌گیرند!

سلبریتی‌ها (هنرپیشه‌ها)ی سیاسی امریکا

پیش‌ترین و بیش‌ترین افراد و تعداد را در امریکا می‌بینید، چرا که هالیوود سیاسی نیز در همان امریکاست و این سناریوها آنجا تهیه و تدوین می‌گردد؛ تهیه‌کنندگان، سرمایه‌گذاران، کارگردانان و بازیگران سیاست، بیشتر در همان امریکا هستند.

ورود بازیگران به عرصه‌ی سیاست، کم و بیش در کشورهای گوناگون وجود داشته و دارد؛ البته انگلیس موزمار از این میدان‌ها به کسی نمی‌دهد؛ بیتل‌ها، هپی‌ها، پانک‌ها، متال‌ها ... و سایر گروه‌های شیطان‌پرستی را خودش درست می‌کند و به امریکا می‌فرستد؛ و البته چند بازیگر راه یافته به عرصه سیاست نیز دارد تا از این غافله عقب نماند. اما امریکا، مهد این بازی‌ها و بازیگری‌ها، به ویژه در عرصه‌ی سیاست و حاکمیت [اگر چه سوری] می‌باشد.

رونالد ریگان (Ronald Reagan) - مشهورترین چهره‌ای که در عرصه‌ی سیاست، حتی به ریاست جمهوری امریکا رسید، "رونالد ریگان"، بازیگر نه‌چندان مطرح فیلم‌های کابویی و گاوچرانی (مانند جان وین) بود. او به عنوان چهل‌مین رئیس‌جمهور امریکا، از عرصه‌ی سینمای گیشه‌ای، وارد کاخ سفید شد و از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹، همانجا سکنا گزید! می‌گویند: ریگان خودش در عرصه‌ی سیاست، صاحب‌دکترین و اندیشه‌ی سیاسی می‌باشد؛ اما کمتر کسی است که نداند، هیچ‌کدام از رؤسای جمهور امریکا، خودشان صاحب‌دکترین نیستند، بلکه دکترین‌ها به آنها دیکته شده و به نام آنها ثبت می‌گردد!

شرلی تمپل (Shirley Temple) - از کودکی بازیگر بود و شاید فیلم «شاهزاده کوچولو و چشم‌های روشن» او را بسیاری دیده باشند. اما خیلی زود و در ۲۲ سالگی، از بازیگری کنار کشید و به سرعت سیاستمدار گردید! در سال ۱۹۶۷ به دنبال اخذ کرسی در مجلس نمایندگان امریکا رفت - بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶، سفیر امریکا در غنا شد! و بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ نیز سفیر امریکا در چکسلواکی شد!

کلینت ایستوود (Clint Eastwood) - او نیز بازیگر و کارگردان فیلم‌های گیشه‌ای هالیوود می‌باشد، اگر چه تاکنون چهار جایزه اسکار نیز دریافت کرده است! او نیز ناگهان در سال ۱۹۸۶، شهردار "کارل" -

کالیفرنیا" گردید و سپس به عضویت کمیته پارک ملی درآمد و سخنان اصلی کنوانسیون حزب جمهوریخواه در سال ۲۰۱۲ بود.

استیون سایگال (Steven Seagal) - هنرپیشه‌ی فیلم‌های پلیسی و رزمی، با به کارگیری سبک آیکیدو در مبارزات تن به تن. او هم چنین متهم به آزار جنسی زنان بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۸ نیز گردیده بود؛ اما اینها شکایاتی بود که زیاد هم مطرح نشدند، ولی بازی او در فیلم‌های اکشن، سبب شهرت جهانی‌اش، به ویژه در میان نوجوانان و جوانان گردید، و به ناگهان به میدان فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی پرتاب گردید.

او در سال ۲۰۰۳ یک نامه باز به رهبری تایلند نوشت و از آنها خواست تا قانون را برای جلوگیری از شکنجه فیل‌ها را تصویب کنند - در سال ۱۹۹۹ جایزه بشردوستانه PETA را دریافت کرد - در نوامبر ۲۰۱۶ گذرنامه روسی می‌گیرد - در مصاحبه ماه مارس ۲۰۱۴ با "روسایسایا گازتا" ولادیمیر پوتین را "یکی از رهبران بزرگ جهان زندگی" توصیف می‌کند. پوتین نیز شخصا، او را به عنوان یک شهروند روسی می‌نامد - او از روسیه برای ضمیمه نمودن کریمه حمایت می‌کند - و بالاخره در سال ۲۰۱۸، وزارت امور خارجه روسیه در فیس بوک اعلام می‌کند که سایگال را به عنوان "نماینده ویژه" برای "روابط بشردوستانه روسیه و آمریکا" منصوب کرده است!

آرنولد آلویس شوارتزنگر (Arnold Schwarzenegger) - رشته‌ی اصلی او، بدن‌سازی بود. ۷ بار در مسابقات "مستر المپیا" به قهرمانی رسیده است و پس از "لی هینی" و "رونی کلمن"، بیشترین تعداد قهرمانی در این رقابت‌ها را داراست. پس از آن مُدل می‌شود، سپس به بازیگری و کارگردانی روی می‌آورد و پس از به دست آوردن شهرت و محبوبیت، ناگهان فرماندار ایالت کالیفرنیا می‌شود! در سال ۲۰۰۶ به عنوان محبوب‌ترین سیاست‌مدار سال انتخاب شد.

او در ضمن تاجر هم بود. گفته می‌شود که این سلبریتی، حقوق سالانه ۱۷۵ هزار دلار حاصل از فرماندار شدن را قبول نکرد و تمام این پول را به سازمان‌های خیریه اهدا کرد. مردم از او به عنوان فرشته نجات کالیفرنیا نام می‌بردند که همانند ترمیناتور با مشکلات مبارزه می‌کرد.

نیویورک پست در سال ۲۰۱۳ مدعی شد شوارتزنگر قصد اقدام برای پست ریاست جمهوری ایالات متحد را دارد ولی طبق قانون کلیه نامزدهای این سمت، باید زاده‌ی آمریکا باشند، اما او "اتریشی - امریکایی" است.

سلبریتی‌های دیگر:

و البته اگر بخواهیم نام ببریم، این سلبریتی‌های سیاستمدار، به ویژه در آمریکا بسیارند! (John Davis Lodge) - (Joe Flynn) - (Jack Kelly) - (Al Franken) و ده‌ها بازیگر سیاستمدار دیگر، که بیشتر در حزب جمهوریخواه بوده و در عرصه‌ی سیاست در ایالت کالیفرنیا جولان می‌دهند.

● - امروزه، در انتخابات اوکراین، با آن شرایط ویژه‌ی سیاسی و اقتصادی، و آن درگیری بین شخصیت‌ها، احزاب و جریان‌ها، و امواج انقلاب‌های رنگین، و نیز درگیری بین نامزدهای طرفدار روسیه، با نامزدهای طرفدار امریکا و ...؛ یک کم‌دین به نام «ولادیمیر زلنسکی»، بیشترین آرا به دست آورده است. هنر او بازیگری و خواندن آواز می‌باشد که اخیراً آوازهای سیاسی نیز می‌خواند! (۱).

● - وارد عرصه‌ی سیاست شدن سلبریتی‌های بازیگر، همان رویکردی است که "اداره‌کنندگان اصلی امریکا و جهان"، این کارگردانان اصلی "سیاسی - اقتصادی" پشت پرده، خواهان آن می‌باشند. هر چه مدیران، غیر سیاسی‌تر و غیر متخصص‌تر باشند، به نفع آنان است، و البته همین‌ها هستند که می‌توانند آرای مردم را به سوی خود جذب نمایند. مدیران عوام و مردم عوام‌تر، مطلوب نظام سلطه می‌باشند.

نظر و تحلیل شما در مورد قرار دادن سپاه پاسداران در فهرست "تروریسم" از سوی امریکا و هم‌چنین پیامدها و مواضع متقابل چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شاید این اقدام امریکا (ترامپ)، هیاهوی جدیدی به حساب آید، اما اتفاق جدید و عجیب و غریبی نیست. طبق قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران، "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی"، همچون "ارتش جمهوری اسلامی ایران"، یکی از ارکان و ارگان‌های رسمی این کشور می‌باشد؛ لذا متهم نمودن آن از سوی امریکا به "تروریسم"، برای ملت ما و ملل آگاه جهان، موضع و اقدام جدیدی نمی‌باشد، چرا که امریکا با کل این نظام دشمن است. هم‌زمان با تلاش رییس جمهور کشورمان (آقای خاتمی)، با دادن امتیازات عجیب و غریب، برای به دست آوردن دل امریکا و سایر غربی‌های وابسته، بوش، رییس جمهور وقت امریکا، کل این نظام و این کشور را "محور شرارت" خواند؛ حالا تروریست خواندن یک نهاد و ارگان که اقدام مهمی نیست.

امریکا، اسرائیل و هم‌پیمانان غربی و نوکران عربی آنها، در یک جنگ بسیار گسترده‌ی نیابتی و تروریستی، توسط گروهی به نام "داعش"، که ترکیبی از «طالبان، القاعده، پ.ک.ک (ترکیه) و بیش از هفت هزار اروپایی بود و به سرعت به پیچیده‌ترین سلاح‌ها و امکانات نظامی مجهز شد، در واقع از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شکست خوردند؛ حال ناراحت و عصبانی نباشند و سپاه را تروریست نخوانند!؛

هنوز فریادهای مقامات امریکایی، انگلیسی، فرانسوی و اسرائیلی، و حتی ترکیه، در حمایت شدید از "داعش" در ذهن همگان باقی هست؛ همین ترامپ در جنجال‌های تبلیغاتی‌اش گفت: «اوباما و همسرش کلینتون، براین که امریکا داعش را به وجود آورده است، بارها اقرار کرده‌اند!» هنوز داد و بیداد وزیر جنگ امریکا و فرماندهان

نظامی آنها مبنی بر حمایت بی‌قید و شرط از داعش را فراموش نکرده‌ایم، حمایتی که به غیر از کشتارها، ظلم‌ها، جنایت‌ها، تجاوزها، آدم‌ربایی‌ها و از همه بدتر زمینه‌سازی برای "اسلام هراسی" در جهان، سبب گردید که به سرعت بیش از دو سوم خاک عراق و سوریه را به اشغال درآورند، مردان بکشند، زنان را به اسارت و بردگی ببرند، ذخایر را خارج کنند، ابنیه تاریخی و مذهبی را به سرعت تخریب کنند و ...! حال که شکست خوردند، ژست مخالف تروریست به خود گرفته و می‌گویند: «چون در سوریه و عراق، در مبارزه با تروریست موفق شدیم و داعش را شکست دادیم، نیروهایمان را خارج می‌کنیم - البته خارج ننموده و نخواهند نمود!»

اگر چه دولت‌ها، ارتش‌ها و نیروهای مردمی عراق و سوریه، نقش اصلی را ایفا نمودند، اما نقش "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی"، در این شکست بزرگ و تاریخی امریکا و صهیونیسم بین‌الملل، قابل نادیده گرفتن و انکار نمی‌باشد، چنان که ابتدا دولت‌های عراق و سوریه از ایران تقاضای کمک نمودند و امروزه نیز تمامی مقامات عراقی، سوری و همگان در جهان، اذعان دارند که تروریسم امریکایی در منطقه، از سپاه پاسداران شکست خورد. و هم چنین، این حمایت‌های معنوی و مادی جمهوری اسلامی ایران، و از جمله سپاه پاسداران، از حزب الله، مقاومت و تمامی دولت‌ها، نیروها و جریان‌های مقابله‌کننده با تهاجمات اسرائیل در دفاع از سرزمین‌های فلسطین و لبنان است که سبب شد پیشروی‌های بدون مقاومت اسرائیل و به اصطلاح ارتش "کلاه آهنین" آن، ناگهان مهار گردد و قدرت مقاومت جنگی آنها، به ۳۳ روز، ۲۲ روز و بالاخره ۲ روز، کاهش یابد! آیا سپاه پاسداران را دشمن ندانند و ننامند؟!

بنابراین، اگر امریکا با کاخ سفید، سیا و پنتاگونش، سپاه پاسداران را دشمن شماره یک خود [دست کم در منطقه] ندانند و با اتهامات گوناگون - از جمله تروریست بودن - به جنگ تبلیغاتی، پس از شکست در جنگ نظامی علیه این نهاد قوی مردمی نیابند، جای تعجب دارد!

واکنش‌ها - مواضع متقابل:

ما که از همان ابتدا، و حتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، امریکا را جنایتکار و دشمن شماره یک بشریت می‌شناختیم و می‌شناسیم؛ چنان که امام خمینی رحمه الله علیه، بارها فرمودند: «آمریکا دشمن شماره اول بشر و ما است / صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۷۳» - «آمریکای جهانشواری، بزرگترین دشمن اسلام و مسلمانان جهان می‌باشد / صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۰۵» - «آمریکا دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان است. امریکا برای سیطره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی خویش بر جهان زیر سلطه، از هیچ جنایتی خودداری نمی‌نماید. امریکا دشمن همه ادیان است حتی مسیحیت، امریکا اصلاً اعتنا به ادیان ندارد و جز منافع خودش را نمی‌خواهد، حتی منافع آمریکایی‌ها (را) هم نمی‌خواهد، منافع دولت امریکا را می‌خواهد / صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۱۲» و

و هم چنین است بیانات موضعی، تحلیلی و روشنگر امام خامنه‌ای:

«امروز یکی از مسائل مهم جهان اسلام، دشمنی کینه توزانه و دیوانه وار جبهه شیطان و به خصوص شیطان بزرگ، با اسلام و مفاهیم و عقاید اسلامی است.» (۱۳۶۸/۴/۱۴)

«امروز دنیا شاهد یک ظلم فراگیر از سوی قدرت‌های غاصب جهانی است؛ شما ملاحظه کنید که منطقه‌ی ما و بسیاری از مناطق دیگر عالم امروز درگیر مشکلاتی هستند که این مشکلات، ساخته‌ی دست استکبار جهانی است. ما درباره‌ی قدرت‌های ستمگر جهانی، بدون تقیّه و با صراحت کامل سخن می‌گوییم. امروز سیاستی که استکبار و در رأس آنها آمریکای ظالم و ستمگر برای خود اتخاذ کرده‌اند، یک سیاست شرارت‌بار است؛ منافع خودشان را در ایجاد بی‌ثباتی در بسیاری از مناطق عالم بخصوص منطقه‌ی ما - منطقه‌ی غرب آسیا - قرار داده‌اند؛ سیاست آنها این است؛ منافع خودشان را این‌جور تعریف کرده‌اند که در این منطقه جنگ باشد، جنگ‌های خانگی باشد، برادران به جان یکدیگر بیفتند، تروریسم به شکل‌های فجیعی در منطقه توسعه پیدا کند؛ این سیاستی است که امروز آمریکا به کمک رژیم صهیونیستی و متأسفانه به کمک بعضی از کشورهای منطقه دنبال می‌کند» (۱۳۹۷/۶/۱۸)

پیامدها:

تروریست خواندن "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی"، آن هم از سوی تروریستی‌ترین و جنایتکارترین دولت جهان در عصر ما و ریس جمهوری بدنام به نام "ترامپ"، که نه تنها ما، بلکه مقامات، سیاسیون و کارشناسان امریکایی و اروپایی نیز او را "احق" می‌خوانند، چه پیامدی خاصی می‌تواند داشته باشد که چهل سال دشمنی - جنگ مستقیم و غیر مستقیم - جنگ‌های تبلیغاتی و روانی - جنگ‌های اقتصادی با سلاح تحریم - ترور شخصیت‌های مذهبی و سیاسی - ترور شخصیت‌های علمی و دانشگاهی و ... نداشته است؟! مگر رؤسای جمهور آمریکا و به ویژه ترامپ، بارها تمام این ملت شریف را تروریست نخواندند؟! خب چه شد که حالا سپاه پاسداران را تروریست خوانده است، چه شود؟! بهترین توصیف و تحلیل، از امام خامنه‌ای است که فرمود: «گریه‌رقصانی آمریکا علیه سپاه به جایی نخواهد رسید / ۱۳۹۸/۱/۲۰»

تعجب و انتظار:

بنابراین، مواضع و شعارهای آمریکا در دشمنی با جمهوری اسلامی ایران و ملت ایران، اصلاً تعجب برانگیز و نگران کننده نمی‌باشد، نهایتاً قیمت دلار و پیاز و پراید که به هر بهانه‌ای بالا می‌رود، باز هم بالاتر می‌رود و البته علت اصلی آن نیز داخلی می‌باشد و ربط زیادی به دشمنی دیرینه‌ی آمریکا و تحریم ندارد.

اما، تعجب و البته انتظار، اینجاست که چرا تا کنون، هیچ یک از دولت‌ها و مجلس‌های این کشور، که همه منتخب مردم هستند، همه معتقد به ولایت فقیه و ملتزم به قانون اساسی می‌باشند، آن‌گونه که باید، به صورت رسمی، "کاخ سفید" را محور شرارت در جهان معرفی نکرده‌اند - دولت امریکا را به صورت رسمی، بنیانگذار و حامی تروریسم دولتی و غیر دولتی، معرفی نکرده‌اند - ارگان‌ها و سازمان‌های رسمی جرم و جنایت، قتل و نسل‌کشی در ایران، منطقه و جهان، چون سی‌آی‌ای و پنتاگون را تشکل‌های رسمی تروریستی و حامی تروریست معرفی نکرده‌اند؟!

البته خوشحال و راضی هستیم که بسیاری از رؤسای جمهور در ایران یا نمایندگان، امریکا را شرور و تروریست خوانده‌اند و رئیس‌جمهور فعلی، آقای روحانی نیز بالاخره گفتند: «**آمریکا در راس تروریسم در عالم است**» (۱)؛ اما اولاً این مواضع باید از پیش در شعار و عمل اتخاذ می‌گردید و ثانیاً به صورت مصوبه و اعلامیه‌ی رسمی صادر می‌شد.

البته شاید کم و بیش چنین مواضعی اتخاذ شده باشد، اما [نظر شخی]، چرا مجلس ما و نمایندگان ملت عزیز، شریف، شهیدپرور، صبور و مقام ما، امروز باید در نامه‌ای خطاب به مقام معظم رهبری بنویسد: «**حضرت عالی در فرمایشات ارزشمندتان در جوار مرقد حضرت رضا (ع) در ارتباط با عدم تصمیمات قانونی مجلس شورای اسلامی در مورد اقدامات دولت آمریکا انتقاد فرمودید، به جان و دل این انتقاد را پذیرفته و آن را وارد می‌دانیم**» (۲)

دولت و مجلس در ماجرای برجام، FATF، ۲۰۳۰، و سایر دشمنی‌ها و توطئه‌ها چه کردند و چرا؟! اگر یادتان باشد، همین آقای ظریف، در کوران مذاکرات مدعی بود که دشمنی امریکا با ایران، از ما، ادبیات و مواضع خود ما بوده است، دولت یا دولت‌های قبلی مقصر و سبب بوده‌اند و حالا ما می‌خواهیم، از ابتدا ایران و جمهوری اسلامی ایران و ... را درست بشناسانیم [البته با لبخندهای فراموش نشدنی]! اما امروز، در توثیت خود، مطالب دیگری را علیه امریکا می‌نویسد! البته الحمدلله و ممنونیم، ولی به قول مرحوم شهریار: «**آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟!**»

آیا مجلس، امروز و پس از تروریست خواندن سپاه پاسداران توسط امریکا، فهمیده است که با معضل «عدم تصمیمات قانونی مجلس شورای اسلامی در مورد اقدامات دولت آمریکا» مواجه است و این مواضع و عملکرد، مورد انتقاد جدی رهبری و ملت می‌باشد؟! یا نمایندگان همین مردم هستند و از همان ابتدای انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، با مواضع رهبری [امام خمینی و امام خامنه‌ای]، و هم چنین ملت، آشنا بوده و هستند و اساساً باید آشناترین باشند و به موقع اقدام نماید.

آیا شعارهای مقامات ما که گاه با پوزخندی تلخ، علیه "خصولتی"ها بیان می شد یادتان هست؟! آیا در تعاقب تحریم و نقض قراردادها از سوی غربی‌ها، اکثر پروژه‌های دولتی، در عرصه نفت، جاده‌سازی، پل‌سازی و ... را همین خصولتی‌ها (قرارگاه خاتما الانبیا ص - سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) به انجام نرساند و بیشترین اقدام مؤثر و کمک را در زلزله‌ها و سیل‌ها نداشت؟! متأسفانه این مسائل و ضعف‌های داخلی است که تعجب‌آور و نگران‌کننده است که امید است دیگر این نقیصه‌های اندیشه‌ای، باوری، رفتاری و عملی، برای همیشه مرتفع گردد.

WWW.X-SHOBBHE.IR



گوناگون-فروردین ۹۸

با توجه به اینکه در جنگ تمحیلی خیلی از مواقع کار با توسل به ائمه و معصومین پیش می‌رفت حالا یک شبهه پیش می‌آید که چرا در بعضی مواقع که عوامل نفوذی باعث لو رفتن عملیات و در نتیجه موجب شکست کشورمان در آن عملیات‌ها می‌شدند (همانند عملیات کربلای ۴)، پس چرا این توسل‌ها در این عملیات‌ها مفید نبوده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، هیچ نفوذی به میان لشکریان و امت ایشان صورت نمی‌پذیرفت؟! آیا در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، و وقایعی چون جنگ صفین، هیچ نفوذی در کار نبود؟! بنابراین، اگر عقل، ایمان، تدبیر، بصیرت، مقاومت و مراقبت نباشد یا ضعیف باشد، دشمن نفوذ می‌کند، اگر چه شب تا صبح، دعای توسل خوانده شود، چنان که به لشکر خود آن بزرگواران نیز نفوذ می‌شد.

پیش از هر نکته‌ای، باید توجه نمود که رویکردهایی چون توکل، توسل و دعا، جادو و جنبل نیست و نه تنها تعطیل کننده‌ی دانش، بصیرت، دقت، برنامه‌ریزی، مراقبت و عمل نمی‌باشد، بلکه تعیین کننده، جهت دهنده و روشنگر می‌باشند و البته کسی که با ایمان و اخلاص، توکل، توسل و دعا می‌نماید از لطف و عنایت خداوند متعال و اهل عصمت علیهم السلام برخوردار می‌گردد.

در جنگ، وقتی کشوری به کشور و ملت دیگری حمله می‌کند، کشور مقابل به دفاع بر می‌خیزد، مانند حمله آلمان به فرانسه، انگلیس و ... در جنگ جهانی و یا آمریکا در جنگ‌های مستقیم و غیر مستقیمش در سرتاسر جهان. پس، "دفاع از حریم"، یک امر بسیار طبیعی است که حتی در حیوانات نیز وجود دارد. لذا برای انسان و جامعه‌ی انسانی مهم این است که آیا هدفش از یک کار، خداست و یا غیر خدا؟! لذا در قرآن کریم، هرگاه سخن از "جهاد" که عام است و "قتال = جنگ" که از انواع جهاد می‌باشد مطرح می‌گردد، حتماً قید به "فی سبیل الله" می‌گردد.

بنابراین، توکل و توسل و دعا، پیش از هر امری، نشان دهنده‌ی هدف، جهت و قصد یک رزمنده می‌باشد و البته چون برای خدا، به میداین جهاد علمی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و حتی جنگ [قتال] قدم می‌گذارد، حتماً مشمول وعده‌های الهی نیز می‌گردد.

وعده‌ها همه مشروط هستند

اما وعده‌ها همه مشروط می‌باشند. در قرآن کریم، به توکل کنندگان وعده می‌دهد که اگر کسی شامل نصرت الهی گردید، هرگز شکست نمی‌خورد [و البته منظور شکست فیزیکی نمی‌باشد] و مؤمنان را متذکر می‌گردد که اساساً یاری کننده‌ای جز خداوند متعال وجود ندارد:

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (آل عمران، ۱۶۰)

ترجمه: اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

اما در آیات دیگر، تصریح و تأیید نموده که این نصرت الهی، مشروط است و شرطش خلوص نیت (هدف)، و سپس قیام و عمل خودت می‌باشد، نه این که کسی در لفظ بگوید: «توکل به خدا نموده‌ام»، سپس دست روی دست بگذارد و بنشیند تا دشمنان یا گرفتاری‌ها بر او هجوم آورده و او را از پای درآورند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد صلوات الله علیه و آله، ۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

نقش و اثر توسل و دعا نیز همین گونه می‌باشد. چنین نیست که کسی به جای کار و تلاش هدفمند و برنامه‌ریزی شده، شب دعای توسل بخواند، اما صبح تا شب بخوابد و حرکتی از خودش نشان ندهد، و یا در آموزش تفکر، تدبیر و بصیرت ننماید، بعد ناگهان تمامی آموزش اصلاح گردد و برکات الهی از زمین و آسمان زیر پایش بریزد!

نقش و اثر توکل، توسل و دعا در جنگ تحمیلی:

اگر قرار بود که "توکل، توسل و دعا"، جای فکر، دقت، برنامه، مراقبت و عمل را بگیرد؛ باید در همان روز نخست که جنگنده‌های رژیم بعث عراق، به فرمان صدام، برای بمباران فرودگاه مهرآباد و ... به پرواز درآمدند، روی هوا منفجر می‌شدند، چون این مردم مؤمن، انقلابی و اهل توکل، توسل و دعا بودند، نه این که هشت سال به طول بیانجامد! باید منافقین، همین که نیت کردند، به درک واصل می‌شدند، و سایر گروه‌های تروریستی و به اصطلاح چپ‌گرا [که البته همه به آغوش غرب پناه بردند]، به محض نیت نابود می‌شدند، نه این همه جنگ داخلی و ترور به راه بیندازند، و همین طور ارباب و اصحاب فتنه‌های گوناگون در این انقلاب و نظام!

● - اما، نقش و اثر هدفمندی، جهاد و قتال صبر (استقامت) فی سبیل الله، توکل، توسل و دعا‌های اولیاء الله، رزمندگان و تمامی مردم، آن هنگام روشن و میرهن می‌گردد که کسی تفکر و تأمل نماید که این ملت چگونه و چرا پیروز شدند و تمامیت ارضی این کشور را حفظ کردند، در حالی که طی دوپست سال گذشته، در هر حمله و حتی هر قراردادی، بخشی از خاک ایران تجزیه و جدا شد؟!

در این بررسی، هرگز نمی‌گویید: «ما توسل کردیم، پس چرا فلان عملیات لو رفت، یا عده‌ای شهید و مجروح شدند و یا مناطق بسیاری ویران گردید؟!»، بلکه اول نگاه می‌کنند که دشمن که بود و چه داشت؟ و سپس ما که بودیم و چه داشتیم؟ و اگر تناسبی نداشت، پس چگونه مقاومت کردیم و به پیروزی رسیدیم؟ آیا جز نصرت الهی بود؟ چرا فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد»؟!!

جنگ تحمیلی، جنگ عراق و ایران نبود، بلکه یک جنگ جهانی علیه کشوری بود که به واسطه انقلاب و مسائلش، در اوج ضعف نظامی، اقتصادی و اجتماعی قرار داشت. یک ملت ۳۵ میلیونی، مصیبت دیده از حکومت نظامی دستگاہ سلطنت، با ارتشی نابسامان، بدون تسلیحات و ثروت. نقطه مقابل به حسب ظاهر، رژیم بعثت عراق به صدرات صدام حسین ملعون و معدوم بود، اما مسلح شده به آواکس‌های امریکایی، هواپیماهای میگ شوروی (سابق) و میزازه‌های فرانسه - تانگ‌های روسی و چیفتن انگلیسی - موشک‌های کروز فرانسوی - بمب‌های شیمایی آلمانی - ناوهای ایتالیایی - سلاح‌های سبک اسرائیلی و اروپایی - فرماندهان مصری - پول‌های عربی - و حتی حمایت نظامی زمینی و هوایی ارتش امریکا - و حمایت رسانه‌های صهیونیستی و سازمان‌های بین‌المللی و ...، به اضافه خیانت‌های ستون پنجم داخلی، حتی از ناحیه‌ی رئیس‌جمهورش بنی‌صدر و نیز گروهک‌های تروریستی!

خب؛ حالا باید ببینیم که ما چرا و چگونه پیروز شدیم؟! آیا سبب این مقاومت تاریخی، حضور چند هزار نفر نیروی ارتش، سپاه و بسیج بود، یا تسلیحات کم و ضعیف؟! اگر قدرتی داشتیم، چرا در همان ابتدا، نزدیک به یک چهارم خاک این کشور به اشغال نظامی دشمن درآمد؟! سپس چه شد؟ آیا برای ما نیرو و تسلیحات رسید؟! و یا هر چه بود، نصرت خدا بود، اثر توسلات و دعاها بود که هدفمندی، برنامه‌ریزی، بصیرت، صبر، ایثار و به میدان آوردن جان و مال، اما "فی سبیل الله"، سبب نظر لطف و رحمت الهی گردید؟!!

پس از جنگ چه شد؟ آیا شهرها و زیرساخت‌ها به صورت جادویی درست شدند؟ آیا توان اقتصادی خودمان، آن هم پس از جنگی ویرانگر طی هشت سال، سبب بازسازی‌ها گردید؟! آیا این مملکت، با تحریم‌های بدتر از جنگ، توطئه‌ها و فتنه‌های آشکار و پنهان خارجی‌ها و نوکران و سرسپردگان داخلی آنها مواجه نمی‌باشد؟! آیا نبوغ سرشار رؤسای جمهوری و نمایندگان مجلس و مدیران کل، این مملکت و ملت را نه تنها محافظت نموده، بلکه اینگونه با صلابت و قدرت به پیش می‌برد؟! یا همان نیروهای مؤمن و با اخلاص [که کم هم نیستند]، با جهادی فی سبیل الله در تمامی عرصه‌ها، با ولایت‌مداری، توکل، توسل، دعا، عبادت، اعتکاف، بصیرت، صبر و استقامت و ... کار می‌کنند، پس مشمول لطف، رحمت و تحقق وعده‌های الهی می‌گردند؟!!

نکته‌ای برای جوانان:

جوانان (نسل‌های بعدی)، نه انقلاب را دیده‌اند و نه دوران جنگ را درک نموده‌اند، لذا هیچ اطلاع و درکی به جز آن چه در اخبار، گزارشات، مستندها و تحلیل‌ها ارائه می‌شود ندارند؛ و این اخبار هیچ‌گاه نمی‌توانند منتقل کننده‌ی حقایق و واقعیت‌ها باشند. اما، نیروی "عقل" که به نور علم می‌بیند، نه تنها گرفته و یا کم نشده، بلکه به واسطه‌ی امکان دسترسی سریع و گسترده به اطلاعاتک، قوی‌تر هم شده است. لذا نوجوانان و جوانان، باید با تعقل، تفکر، تأمل، تعمق و بصیرت، حال و احوال گذشته‌ی خود را بدانند، موقعیت خود در زمان حال را بشناسند، ضرورت‌ها را دریابند، و برای فردا، هدفگذاری و برنامه‌ریزی و عمل نمایند.

اما، دقت داشته باشند که به واسطه‌ی غفلت‌ها و گناهان، عقل معیوب و قلب محبوب می‌گردد و از کارآیی لازم می‌افتند. بنابراین، شایعات و جوّسازی‌ها، جایگزین تفکرها، توسل‌ها و دعاها می‌گردد.

اگر دقت نمایید، دشمنان در تهاجمات فرهنگی، چون نمی‌توانند تاریخ را عوض کنند و پیروزی ایران اسلامی را مبدل به شکست نمایند، سعی می‌کنند تا نور و نقش ایمان، اخلاص، تقوا، معرفت، بصیرت، صبر، ایثار، توکل، توسل و دعا را در آن کمزنگ نمایند!

بنابراین، ایمان، اخلاص و نقش آن، جز با عقل سلیم و قلب روشن شده به نور ایمان، شناخته نمی‌شود.

ما چقدر در مورد روح میدونیم و این که در قرآن گفته شده روح از امر پروردگارت است و به شما اندکی از علم داده نشده یعنی چه . یعنی دانستن حقیقت روح برایمان ممکن نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آری، همانطور که مرقوم نمودید، خداوند سبحان و علیم، در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (سبأ، ۸۵)

ترجمه: و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است؛ و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است!»

الف - هر چیزی به جز خداوند متعال، "خلق - مخلوق" است؛ حتی اسم‌های خداوند سبحان «الله، علیم، حکیم، مالک، رب، جواد، کریم، غفور و ...» و آیات الهی در کلام الله مجید، همه خلق می‌باشند و خداوند متعال خالق تمامی مخلوقات می‌باشد «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» - الله خالق همه چیز است / الزمر، ۶۲.

ب - اگر پیدایش وجود متوقف بر مادیات باشد، یعنی پیدایشش جسم، اندازه و گذر زمان بخواهد، مانند بدن انسان که از آب و خاک و سپس از نطفه و خون و ... پدیدار گردیده، می‌گویند: «از عالم خلق است»؛ اما

اگر پیدایش چیزی متوقف بر مادیات نباشد، و مستقیم به امر حق تعالی پدید آمده باشد، می گویند: «از عالم امر» است، مانند تمامی مجرداتی چون فرشتگان و نیز روح انسان.

پس «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، یعنی دنبال این نباشید که روح را همچون ماده، با مشاهده‌ی جسمی - درک حسی و یا با تجزیه و ترکیب، شناسایی نمایید، و برای شناخت عامل پیدایش آن، دنبال چیزهایی چون نطفه یا بذر، و پرورش آن در رحم مادر و یا زمین (خاک) بگردید، بلکه روح، از عالم امر الهی است.

ج - انسان، چیزهای زیادی را در عالم مادی و غیر مادی می‌شناسد، مانند: جسمش، یا عقل و عشقش که مادی نیستند؛ اما هر چقدر که شناخته و بشناسد، نیز از "علم"، بهره‌ی اندکی برده است و خلقت چه در عالم خلق و چه در عالم امر، بسیار عظیم‌تر از آن مقداری است که بشر شناخته و یا می‌تواند بشناسد. بشر هنوز همین بدن مادی خود را درست و کامل نشناخته است و هنوز ژن‌ها، عصب‌ها و کارکردها و خواص یا واکنش‌هایی را کشف می‌کند - بشر هنوز تمامی موجودات خاکی، دریایی و یا پرندگان را نشناخته است، و گاه با موجود جدید و ندیده‌ای آشنا می‌شود - بشر هنوز آن چه در زمین یا سایر سیارات هست را نشناخته است - هنوز کهکشان‌های زیر همین آسمان را نشناخته است و هنوز در سیارات نزدیک نیز به دنبال آثار آب و حیات می‌گردد و ...؛ پس اگر چه علم بسیار پیشرفت نموده، ولی باز هم هر چه شناخته و بشناسد، نسبت به آن چه نشناخته، می‌تواند بشناسد و نمی‌تواند بشناسد، بسیار اندرک است و لذا فرمود: از علم و دانش، جز اندکی، به شما داده نشده است. «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا».

شناخت روح و خطای ما:

در شناخت روح نیز هر چقدر پیشرفت علمی حاصل گردد، باز به جز اندکی از حقایق آن شناخته نمی‌شود، اما مشکل اصلی این است که روش شناخت ما غلط می‌باشد و همین سبب می‌گردد که هیچ شناختی حاصل نگردد! بشر [اکثریت]، به خاطر انس شدید روح به بدن، گمان دارند که خودشان کسی هستند که همین بدن است و روح‌شان کسی دیگری است - خودشان این بدن هستند و روح‌شان چیزی دیگر - خودشان موجودی هستند و روح‌شان موجودی دیگر! و حال آن که "خود" یا به تعبیر دیگری "من"، همین روح است و بدن به مثابه‌ی ابزاری برای این روح [من]، در حیات دنیوی می‌باشد.

● - آن که می‌بیند، می‌شنود و حرف می‌زند، همین روح است، منتهی در این دنیا به وسیله‌ی مغز، چشم، گوش و آن که می‌شناسد، آن که محبت و بغض پیدا می‌کند، آن که خوشامد و بد آمدن دارد، آن که درک می‌کند، آن که اراده می‌نماید، آن که به سوی چیزی می‌رود و یا از چیزی دوری بر می‌گزیند، همین "روح" است، منتهی به وسیله‌ی بدن.

● - آن که تفاوت‌ها را تمیز می‌دهد، همین "روح" است؛ به عنوان مثال: چشم چندین شاخه گل را می‌بیند، تفاوت اندازه‌ها و رنگ‌ها را نیز تشخیص می‌دهد، حس بویایی، انواع بوهای آنان را دریافت کرده و به مغز منتقل می‌نماید، اما در چشم، شامه، اعصاب و مغز، سلول یا عصبی برای تشخیص زیبایی و آن شناخت عرفانی از گل را نداریم. برای ظاهر بین، شکل گل زیباست، برای دانشمند، پیچیدگی‌های آن زیباست. پس اگر تمامی شناخت‌ها، تفاوت‌ها و تمیزها کار بدن بود، همه چیز برای همگان مساوی می‌گردید، چرا که بدن و کارکردش در همگان یکسان می‌باشد.

● - برای چشم چه فرقی دارد که آیات الهی در نظام خلقت و قرآن کریم را ببیند، یا سنگ و چوب را ببیند - برای بدن مادی چه فرقی بین حضرت زینب کبری علیه السلام و هند جگرخوار وجود دارد؟!

روح = من:

بنابر این، وقتی می‌گویی: «من چنین می‌گویم»، مقصود گویایی همان "روح = وجود = نفس" است و نه گویایی زبانی که در دهان قرار دارد و کلمات را با صوت تلفظ می‌نماید.

آن که هنگام نماز "الله اکبر" می‌گوید، آن که پس از حمد الهی، به خداوند متعال «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می‌گوید، آن که مقابل عظمت الهی رکوع نموده و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» می‌گوید و سپس به سجده رفته و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» می‌گوید، همان روح است که به وسیله جسم (بدن) کار انجام می‌دهد. چنان که اگر به علت بیماری و یا نقص عضو، نتواند این الفاظ را به زبان آورد و یا این حرکات را انجام دهد، باز هم همین‌ها را می‌گوید، چرا که این جاننش است که نماز را اقامه می‌کند، منتهی به وسیله بدن.

● - برای دست هیچ فرقی ندارد که چاقویی را برای عمل جراحی بردارد و یا برای جنایت - برای پا فرقی ندارد که آدمی را به سوی ظلم و گناه ببرد، و یا به سوی عبادت، زیارت و خدمت. تمامی فعالیت‌ها و تحرک‌های بشر در راه حق، با همین بدن انجام می‌پذیرد و تمامی فعالیت‌ها و تحرکات او در راه باطل نیز با همین بدن انجام می‌پذیرد. رزمنده‌ی لشکر باطل، نیروی ظلم و جنایت، با همین بدنی به میدان می‌آید که مجاهد فی سبیل الله، و مدافع حق و مقابله‌کننده با ظلم و جنایت، با آن به میدان می‌آید؛ بنابراین، آن "منی" که در هر کدام از این دو جناح به میدان آمده، همان روح است.

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند؛ و آنها که کافرند، در راه طاغوت [= بت و افراد طغیانگر]. پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید!) زیرا که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است.

دنيا، برزخ و قیامت:

مخاطب وحی، روح آدمی است و نه بدن او - هنگام تولد، روح وارد این دنیای مادی می گردد که به آن بدنی متناسب با حیات در این جهان داده می شود - هنگام مرگ و ورود به برزخ نیز روح وارد عالم برزخ می شود، منتهی به آن بدنی متناسب با حیات در آن عالم [بدن مثالی] داده می شود و هنگام قیامت نیز روح محشور می گردد، و به آن بدنی متناسب با حیات در عالم آخرت داده می شود. آن که مورد محاسبه و سؤال قرار می گیرد، همان روح است.

پس "روح"، همان "من" می باشد. اصل وجود انسان، همین روح اوست، منتهی چون انس و علاقه‌ی شدیدی به بدن دارد، گاه خودش را فراموش می کند و خودش را این بدن می بیند و سپس از "روح" می پرسد که کیست؟ کجاست؟ چه شکلی است و...؟!.

خودشناسی:

بنابراین، اگر مقصود از "حقیقت روح"، چیستی آن می باشد، کسی چیز زیادی نمی داند، چنان که بشر از "حقیقت خاک" نیز چیز زیادی نمی داند و فقط با برخی از ویژگی‌ها، اندازه‌ها و خواص آن آشنا شده است. به طور کلی، بشر از "ذات" هیچ نمی داند؛ خواه ذات خودش باشد و یا یک پشه، و هر چه می داند، فقط به "نشانه‌ها" [اسم‌ها] اختصاص دارد.

اما، اگر مقصود از "حقیقت روح"، همان موجودیتش باشد، بشر خیلی چیزها می داند و یا اگر توجه نماید، می تواند بداند؛ هر چند که چه از بدن و چه از روح، هر چه بداند، باز هم اندک است.

● - چون روح، همان "من" است، بشر می تواند تا حدودی با "خودشناسی" روح را بشناسد، چنان که می شناسد، اما توجه ندارد. شناخت دیگران نیز شناخت روح آنهاست و نه بدن آنها.

وقتی می گوید: "او انسان با فضیلتی است - یا انسان سخیفی و پستی است"؛ او مؤمن و متقی، و یا کافر و فاسد است؛ او جواد و کریم و یا خسیس و بخیل است و...، از روح او می گوید و نه از جسم او.

آیا انسان پاک (مطهر)، دارای روح مطهری است و یا الزاماً جسمش پاک است؟! شهید روی زمین افتاده، هم خاکی شده و هم خودش به بدنش ریخته است - ممکن است انسان ظالم و جانی، بسیار مرتب و عطر و ادوکلن زده هم باشد، اما روحش یک حیوان درنده است.

پس شناخت ما از خود و دیگران نیز شناخت روح ماست، نه بدن ما. بدن‌ها هیچ گاه عاشق یکدیگر نمی گردند و یا از یک دیگر متنفر نمی گردند - بدن‌ها، هیچ گاه میل به دیدار و گفتگو با یک دیگر نمی کنند و هیچ گاه میل به دوری از یکدیگر را ندارند و... .

بنابراین، آدمی هر چقدر خودش را بیشتر بشناسد، همان روحش را بیشتر شناخته است و هر چقدر توجهش به "حقیقت روح خود" بیشتر باشد، خداشناس تر می گردد و هر چه چقدر توجهش به خالق و معبودی که به سوی او بر می گردد کمتر باشد، بیشتر از حقیقت و پوسته‌ی خویش خارج (فاسق) شده و خودش را فراموش می کند [به تعبیر غربی‌ها، اینه [خود دگر بین] می گردد، لذا فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقاند.

چرا ما نمی‌توانیم پیغمبر یا امام باشیم و این جایگاه برای ما تمام شده و بسته شده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

نبوت و رسالت، با پیامبری خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، به پایان رسید، چرا که دین کامل گردید و هر چه باید برای هدایت بشر نازل می شد، نازل گردید.

اما، به چند نکته‌ی بسیار مهم توجه نمایید:

الف - نبی و امام، مانند پزشک، مهندس، مدیر یا شهردار شدن، یک امر "شدنی = اکتسابی" نیست که پرسیده شود: «چرا او توانست بشود و ما نمی‌توانیم بشویم؟»؛ بلکه انتخاب و انتصابی است از جانب خداوند علیم و حکیم. بنابراین اوست که می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد، چه کسی را نبی، چه کسی را رسول و چه کسی را امام گرداند:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سِيَّيْبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَعَارًا عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، ۱۲۴)

ترجمه: و هنگامی که آیه‌ای برای آنها بیاید، می‌گویند: «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده، به ما هم داده شود!» خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد! بزودی کسانی که مرتکب گناه شدند، (و مردم را از راه حق منحرف ساختند)، در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که می‌کردند، گرفتار حقارت در پیشگاه خدا، و عذاب شدید خواهند شد.

● - خداوند علیم و حکیم که منزله از کار (فعل) پوچ، بیهوده و بازی می‌باشد، هر مخلوقی را با اندازه‌ها (قدر)های معینی، و مبتنی بر حکمت خود، برای ایفای نقشی خاص در چرخه‌ی خلقت و هدایت خلق نموده و

در جایگاه خود قرار داده است؛ خواه فرشتگان مقربى چون حضرات جبرئیل و میکائیل علیهما السلام باشند، خواه انبیا و رسولان، خواه امامان، خواه مردمان عادى، و یا گیاهان و حیوانات و حشرات و
 بنابراین، هیچ منطقی ندارد که پدر بگوید: «من چرا مادر نشدم» - سایر فرشتگان بگویند: «چرا ما جزو چهار فرشته بزرگ نشدیم» - ماه بگوید: «من چرا خورشید نشدم» - مورچه بگوید: «من چرا کرگردن نشدم» - یا انسان بگوید: «من چرا پیامبر یا امام نشدم»؟!
 «الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»
 (الفرقان، ۲)

ترجمه: همان کس که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه (اندازه‌هایی) که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است!

ب- مگر انسان در مرتبه‌ای نازل می‌باشد؟ مگر تمامی انبیا، رسولان و امامان علیهم السلام، برای هدایت و خدمت به مردم گسیل نشده‌اند؟ پس چرا قدر همین مرتبه‌ی والای خود را ندانیم؟!
 یک مرتبه پس از نبوت، رسالت و امامت، مرتبه‌ی اطاعت و پیروی می‌باشد که سبب پیوستن همگان به یک دیگر و قرار گرفتن آنها در یک صف می‌گردد. می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ» - محمد رسول خدا و کسانی که با او هستند ... / فتح، ۲۹» و سپس همه را یکجا و یک شکل توصیف می‌نماید. هنگامی که می‌خواهد "نعمت داد شدگان" را نام ببرد، تمامی اطاعت‌کنندگان را در یک ردیف نام می‌برد:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (النساء، ۶۹)

ترجمه: و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیق‌های خوبی هستند!
 حال بیندیشیم که دلمان می‌خواست رسول و امام شویم که به کجا برسیم؟ وقتی بدون مسئولیت رسالت و امامت و به صرف اطاعت، با همانها (مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) محشور و هم‌گروه می‌گردیم، دیگر چه کمبودی احساس می‌کنیم که آرزوی مسئولیت دیگری بنماییم؟!

ج- والاترین ویژگی پیامبران و امامان علیهم السلام این بود که ضمن معرفت (شناخت والا) و ایمان و تقوا، کاملاً عبد، مطیع و تسلیم بودند و هیچ‌گاه در امر الهی چون و چرا نمی‌نمودند. هیچ پیامبری نگفت: چرا وحی به وسیله‌ی ملک بر او نازل شد، اما بر من در عالم رؤیا نازل شد؟ - چرا او رسول شد و من فقط نبی؟ - چرا به او کتاب داده شد و به من داده نشد؟ - چرا او صاحب شریعت شد و من نشدم؟ ...؛ به حضرت موسی علیه السلام که اولی العزم بودند، امر می‌شود که به خدمت حضرت شعیب علیه السلام درآیند و یا از حضرت خضر

علیه السلام [عبد صالح]، علم و حکمت فراگیرند! و هیچ امامی نگفت که «من چرا من رسول و یا امیرالمؤمنین نشدم»؟!

● - حال ما در همین مقامی که قرار دادیم و کارها را بر ما آسان کرده‌اند، چقدر عبد صالح، عبد خالص و مطیع امر پروردگار بودیم و هستیم که غبطه‌ی رسالت و امامت، با آن همه سختی‌ها و مصیبت‌هایش را بخوریم؟! هنوز نمازهای واجب روزانه‌ما، صحیح و درست و با اخلاص نیست، چه رسد به نماز شبی که بر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و بالتبع بر امامان علیهم السلام، واجب بوده است! هنوز همین وحی نازل شده (قرآن حکیم) را درست و با حوصله و تعمق نمی‌خوانیم و در انجام واجبات و ترک محرمات درمانده‌ایم! آیا غبطه‌ی رسالت و امامت بخوریم؟!

می‌خواستی رسول یا امام شوی که چه کنی؟!

اما دقایقی با خود خلوت کنیم و از خود بپرسیم: «می‌خواستی رسول و امام شوی که چه کنی»؟! و بعد باز هم از خود بپرسیم: «خب، پس چرا نمی‌کنی و چه چیزی مانع از انجام رسالت و امامت از جانب تو گردیده است»؟!

● - اگر می‌خواستی که به خودت وحی به صورت یکجا و سپس تدریجی نازل شود، خب شده است؛ هم قرآن کریم یکجا در اختیار توست و مخاطبش خودت هستی و هم به صورت تدریجی، موضوعی و ... مطالعه می‌نمایی. ● - اگر می‌خواستی که بندگان خداوند متعال را به دوری از کفر، شرک و نفاق و نیز خداشناسی و یکتاپرستی دعوت کنی؛ آنان را به بهشت وعده دهی و از جهنم انذار نمایی، به مبارزه با ظلم و فساد فراخوانی؛ خب اکنون نیز نه تنها می‌توانی چنین نمایی، بلکه این دعوت، بشارت و انذار خود و دیگران، تکلیف و وظیفه‌ی عقلی و شرعی توست.

● - اگر به ایشان فرمود: «**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**»؛ و فرمود: «**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**» - «**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ**» - «**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ**» ... خطاب به خودت نیز هست، حتی قصه انبیا و امم نیز قصه خودت است: «**قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**» (الرعد، ۱۶)

ترجمه: بگو پروردگار آسمانها و زمین کیست بگو خدا بگو پس آیا جز او سرپرستانی گرفته‌اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند بگو آیا نابینا و بینا یکسانند یا تاریکیها و روشنائی برابرند یا برای خدا شریکانی پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه [این دو] آفرینش بر آنان مشتبّه شده است بگو خدا آفریننده هر چیزی است و اوست یگانه قهار.

برای خدا تعیین و تکلیف نکنیم:

انبیای الهی، هیچ کدام برای خدا تعیین و تکلیف نمودند که وحی را چگونه بر آنان نازل نماید؟ برای یکی فرشته‌ای به صورت آدم آمد - دیگری در خواب دید - دیگری صدایی شنید - برای دیگری حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و

خداوند متعالی که می‌داند وحی را چگونه نازل نماید، همان وحی را توسط رسولش صلوات الله علیه و آله، بر جمیع بندگان نازل نمود؛ اما یک عده به جای دریافت وحی، فهم و باور آن و عمل به وحی، معترضانه بهانه آوردند که «خیر، چرا به او نازل شد - چرا به خود ما نازل نشد؟! در حالی که وحی به خود آنها نازل شده است، منتهی توسط رسول (ص)؛ ولی کبر آنها اجازه‌ی اطاعت نمی‌دهد و برای خدا تعیین و تکلیف می‌کنند که وحی را چگونه به آنان نازل نماید و یا معترض می‌شوند که چرا به خودمان نازل نمودی؟!»

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (البقره، ۱۱۸)

ترجمه: افراد نادان گفتند چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا برای ما معجزه‌ای نمی‌آید؟ کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل همین گفته ایشان را می‌گفتند دها [و افکار] شان به هم می‌ماند ما نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند نیک روشن گردانیده‌ایم.

● - بنابراین، هر کسی، در جایگاه خودش، مخاطب و دریافت کننده‌ی "وحی الهی" می‌باشد و رسالت فهم، باور، اطاعت و ابلاغ آن را به دیگران دارد و می‌تواند برای خودش و گروه‌های کوچک یا بزرگی از مردم، "امام = جلودار" باشد و باذن الله آنان را به سوی حق، رهبری و هدایت نماید؛ اما اگر پرسید: «نه این قبول نیست، چرا من رسول الله و امام معصوم علیهم السلام نشدم؟!» دیگر بهانه‌جویی است.

چرا پیامبر (ص)، سادات را از دیگران متمایز نمود و چرا خمس را به آنان تعلق داد؛ آیا این تبعیض نیست و اشرافیت یک طبقه را به دنبال نمی‌آورد؟! این شبهه‌ای است که به شدت در فضای مجازی فراکنی می‌شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هیچ تردید ننمایید که به ناچار برخی نسبت به برخی دیگر فضیلت و شرافت دارند؛ چنان که زمان‌ها (مانند ماه مبارک رمضان) یا مکان‌ها (مانند کعبه معظمه، مساجد و حرم‌های شریف) نسبت به دیگر زمان‌ها و مکان‌ها، فضیلت و شرافت دارند. منتهی باید دانست که فضیلت چیست؟ شرافت کدام است؟ به چیست؟ و فضیلت و شرافت را چه کسی می‌دهد و نزد کی ارزشمند است؟ امروزه بی‌شرف‌های ثروتمند، خود را با شرافت‌ترین مردمان

جهان می‌دانند و مستضعفان نزد آنان، هیچ فضیلت و شرفی ندارند، لذا به راحتی حقوق‌شان را ضایع و آنان را قتل عام می‌کنند! ملاک سنجش نزد برخی فقط پول و ثروت است!

این تبعیض [که در شبهه‌پراکنی‌ها آمده] را پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله نگذاشته‌اند، بلکه خداوند متعال، علیم و حکیم قرار داده است و پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، چیزی از جانب خود، و از روی هوای نفس و به غیر از وحی نفرموده است:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (التَّجْم، ۳ و ۴)

ترجمه: و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید * آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نمی‌باشد! از این رو، در پاسخ کفار و معادینی که اصلاً خدا را قبول ندارند که بخواهند پیامبرش را قبول داشته باشد و با اصل اسلام و مسلمانان نیز دشمنی دارند، به جرأت می‌گوییم: «به شما چه ربطی دارد که در اسلام چه احکامی وجود دارد؟! و هیچ ناراحت و منفعل نمی‌گردیم اگر بگویند: «این چه پاسخ است؟ خیلی تند است! جذب نمی‌کند و...»!

همیشه باید دقت شود که بحث کردن راجع به فروع، با کسانی که اصول را نشناخته و باور ندارند، غیر منطقی و غیر حکیمانه است، و اگر در پاسخ کفار و دشمنان در فضای مجازی باشد، منفعل شدن و بازی خوردن می‌باشد!

● - اما، اهل توحید، اهل اسلام و اهل قرآن کریم، باید مطالعه نمایند، پرسند و بدانند؛ و اگر بدانند موضوعی حق است، وحی است، شرع است، اما حکمتش را ندانند، هر چند بوعلی سینا باشند نیز تعبداً تبعیت و اطاعت می‌نمایند، چرا که قرار نیست علم همه چیز به همگان برسد. البته در همه امور همین‌طور است و اختصاصی به اسلام ندارد. به عنوان مثال: وقتی با عقل و علم به اصول سلامتی پی‌بردیم، دیگر در فروعش تقلید نیز می‌نماییم و لازم نیست که همگان پزشک، داروساز، یا متخصص تغذیه و ورزش گردند.

از این رو پاسخ ما، فقط و فقط خطاب به مسلمانان و محققان بدون غرض می‌باشد، نه دشمنانی که برای ایجاد شبهه در فضاهای حقیقی یا به اصطلاح فضای مجازی مأموریت دارند.

گفت: «من خمس و سهم سادات را قبول ندارم، تبعیض است!» پرسیدم: آیا مسلمانی و خمس به تو تعلق می‌گیرد؟! گفت: «خیر، نه اسلام را قبول دارم و نه درآمدی دارم که شامل خمس گردد!» گفتم: «پس، در این مخالفت دردت چیز دیگری است؛ لذا از همان بگو، نه از سادات و خمس و...».

تبعیض از سوی خداوند حکیم:

"تبعیض" اگر غیر حکیمانه، باطل و ظلم باشد بد است؛ وگرنه "تبعیض" به معنای قراردادن ویژگی‌های گوناگون در برخی (بعضی) نسبت به برخی (بعضی) دیگر، نه تنها بد نیست، بلکه لازمه‌ی خلقت، حیات، رشد و تکامل می‌باشد.

خداوند متعال، نه تنها در خلقت "تبعیض" قرار داد، برخی را فرشته، برخی را حیوان و برخی را انسان آفرید؛ بلکه میان خلقت انسان نیز "تبعیض" قرار داد؛ چنان که برخی را مرد (مذکر) و برخی را زن (مؤنث) آفرید. حتی بین قد و اندازه و کارایی انگشتان یک دست نیز "تبعیض" قرار داد. چرا که خلقت هر مخلوقی و هر چیزی، حکمت و نقش خود را در چرخه‌ی حیات دارد؛ و مساوات در خلقت، هیچ معنا، مفهوم و مصداقی ندارد؛ لذا هیچ دو چیزی، از تمامی جهات، مساوی هم نیستند.

از این رو، در روابط نیز فرمود: بعضی از مؤمنان، ولیّ برخی دیگرند - برخی از کفار نیز ولیّ برخی دیگرند و فرمود که حتی بین انبیا و رسولان علیهم السلام نیز ویژگی‌های متفاوتی (تبعیض = تفاوت برخی با برخی دیگر) وجود دارد و حتی برخی نسبت به برخی دیگر، فضیلت‌هایی (برتری‌هایی) دارند:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ - اینان رسولانند [که] بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادیم» (البقره، ۲۵۳) - اینها همه "تبعیض" است، اما به حق، علیمانه و حکیمانه است و سبب ظلم به دیگران نمی‌شوند.

● - ساختار و چرخه‌ی علیمانه و حکیمانه‌ی "هدایت" نیز کاملاً منطبق با "خلقت" می‌باشد؛ "نظام تشریح"، کاملاً منطبق با "نظام تکوین" می‌باشد؛ لذا تبعیض (تفاوت‌ها و برتری‌ها) در نظام هدایت و تشریح نیز وجود دارد و باید داشته باشد. یکی پیامبر می‌شود، دیگران نمی‌شوند - یکی امام می‌شود و دیگران نمی‌شوند - یکی ثروتمند می‌گردد و مشمول خمس و زکات می‌شود و بسیاری نمی‌شوند - یکی مستطیع شده و حج بر او واجب می‌شود، اما به دیگران واجب نمی‌شود - جهاد (جنگ) بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست، و ... - اینها همه "تبعیض" است.

گزینه‌ها:

خداوند متعال، حضرت آدم علیه السلام را خلق نمود و تمامی اسماء را به او تعلیم نمود و او را قبله و مسجود فرشتگان قرار داد و البته ابلیس لعین که از جنیان بود و در صف ملائک قرار داشت، به خاطر تکبرش نافرمانی نمود و از آن مقام و جایگاه اخراج شد! حال آیا کسی می‌تواند معترض شود و بگوید: «خداوند! تو چرا آدم را با این ویژگی‌ها و فضیلت‌ها آفریدی - چرا بین او و ملائک تبعیض قایل شدی»؟! خیر؛ اگر چه پاسخ را خودش از پیش فرموده بود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - می‌خواهم خلیفه‌ام را در زمین قرار دهم [و شما قابلیت و توان و خصوصیات لازم برای حیات در زمین و این امر را ندارید]» و متذکر شده بود که «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - من داناترینم به آن چه شما نمی‌دانید / البقره، ۳۰».

● - همچنین، در میان انسان‌ها، عده‌ای را برای عهده‌دار شدن امر نبوت، رسالت، ولایت و امامت برگزید؛ و البته مسئولیت‌های سنگینی بر عهده‌ی آنان گذاشت و به سخت‌ترین ابتلائات [که همه بیانگر اخلاص در بندگی می‌باشد]، امتحان‌شان نمود. حال آیا کسی می‌تواند بگوید: «چرا ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات الله

علیهم اجمعین را نبی و رسول قرار دادی و ما را قرار ندادی»؟! خیر؛ چرا که پاسخش را خودش از قبل فرموده است: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ - خداوند داناترین است که رسالتش را کجا قرار دهد / الأنعام، ۱۲۴».

سادات:

"سادات" در اصل یعنی بزرگان و انبیا و اولیا، بزرگانند. آیا در جامعه، "بزرگ و کوچک" نباشد و روابط آنها تعریف نگردد؟! حقوق بزرگ نسبت به کوچک و کوچکتر نسبت به بزرگتر تبیین نگردد؟! اگر چه امروزه در جوامع غربی، سعی بر این است که هر گونه ارزشی را نفی کنند و بالتبع ارزش و احترام بزرگتر را نیز ضایع کنند تا ملت، الگویی را برتر ندانند و رشد ننمایند؛ اما خداوند هادی، این جایگاهها را قرار داده و روابط و احکامش را تشریح و ابلاغ نموده است، تا بندگان راه یابند. مانند بزرگی پیامبر، امام، والی، پدر، مادر، معلم، فرمانده و

خداوند سبحان، ولایت خود، نبوت، رسالت و امامت را در ابراهیم و نسل او علیهم السلام قرار و فرمود: اینها آیات مرا برای می شما می خوانند، شما را تزکیه می کنند، به شما علم و حکمت می آموزند، مربی شما هستند و در واقع از جانب من به شما "حیات و تعالی" می بخشند [مثل نقش پدر در تولد]؛ بنابراین آنها را بزرگ بدانید و احترام و حقوقشان را از هر حیث رعایت نمایید، تا خودتان رشد کنید.

فرمود که رحمت خداوند متعال در رحمة للعالمین [پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله] تجلی یافته و از آن طریق جاری می شود، پس شما نیز به او وصل شوید تا قرین رحمت من گردید. «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا / الأحزاب، ۵۶». حال یک عده ابلیس وار بگویند: «چرا از این طریق رحمت می دهی - چرا از طریق "من" نمی دهی - این تبعیض است و من قبول ندارم»؟! خب، پاسخش این است که «قبول نداشته باش، خودت محروم از رحمت می گردی»!

سادات غیر اولیاء الله:

هیچ گاه خداوند متعال، غیر مؤمن را بر مؤمن برتری نداده است؛ خواه "سادات" باشند و یا غیر سادات. اگر توصیه به حفظ احترام به خاطر جدشان شده است، از جهت محبت و تقرب به همان جدشان می باشد که تقرب به ایشان، همان تقرب به خداوند سبحان می باشد. به قول حکما: «حب ذات، حب آثار ذات را به همراه می آورد». کسی که مادرش را دوست دارد، عکس او را نیز محترم می شمارد - کسی که رفیقش را دوست دارد، فرزندان او را نیز دوست دارد یا دست کم حرمتش را نگه می دارد - کسی که شهری را دوست دارد، حتی خرابهها [یا به قولی دود گازوئیلش] را نیز دوست دارد - کسی که فضای سبز و سلامتی را دوست دارد، برای یک درخت نیز حرمت قائل می شود و در قالب قوانین حریمهایی برایش تعریف و تعیین می نماید و رعایت آن را اجباری می نماید.

اما، در گذشته، بسیاری از دشمنان نیز از همین نسل سادات بودند؛ ابوهلب و ابوجهل، پسر عمو بودند - هارون و مأمون نیز ادعای ساداتی داشتند، چنان‌که امروزه بنی‌صدر در ایران و انورسادات مصر نیز از سادات بودند، آیا خداوند امر به حرمت و محبت نسبت به آنان نیز نموده است؟ آیا فرموده یک سید کافر، یا بی‌تقوا، برتر از یک غیر سید، هر چند مؤمن و متقی می‌باشد؟! یا فرموده: «بزرگوارترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست / الحجرات، ۱۳».

خمس:

دشمنان خدا، اسلام و مسلمین، نگران محبت‌ها و احترام‌های شما نیستند؛ بلکه نگران پیامد این رویکردها در رویارویی با خودشان هستند.

از این رو، یکی از دردهای اصلی دشمنان اسلام و مسلمین، مقوله‌ی "خمس" می‌باشد؛ چرا که به خاطر خدانشناسی و دنیاپرستی، "قدرت" را فقط در "ثروت" می‌بینند و گمان دارند که جایگاه، محبوبیت و قدرت فقها و مراجع تقلید در میان اهل تشیع، به خاطر قدرت مالی آنهاست! لذا همانگونه که کشورها، حکومت‌ها، دولت‌ها و ملت‌ها را تحریم اقتصادی می‌کنند تا زمین‌گیر شوند، می‌خواهند مراجع را نیز تحریم اقتصادی کنند، و چون این امر دست مردم است (نه دولت‌ها یا بانک‌ها و ...)، یک ضد تبلیغ گسترده‌ای علیه خمس به راه انداخته‌اند تا به خیال خام خود، مردم را منصرف و قدرت مراجع و فقها را تضعیف نمایند!

از مصادیق بارز «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» همین است که هیچ قدرتی نتوانسته و نمی‌تواند مسلمانان مؤمن و مقید را از پرداخت وجوه شرعی باز دارد، چنان‌که در اختناق شدید دوران اهل بیت علیهم السلام نیز وجوه را به شخص ایشان و یا نمایندگان‌شان پرداخت می‌نمودند.

● - دقت شود که "خمس"، به سادات پرداخت نمی‌شود، بلکه متشکل از سهم امام و سهم سادات است و هر دو فقط به "امام معصوم"، و یا نماینده‌ی ایشان پرداخت می‌گردد، حال خواه آن نمایندگان سید باشند یا نباشند. مراجع تقلید (فقها)، همان نمایندگان هستند که گاه (مثل امروز)، غیر سید آنها بیشترند. مگر مقلدین آیات و مراجع عظامی چون: جوادی آملی - مکارم شیرازی - نوری همدانی و وحید خراسانی، که هیچ‌کدام سادات نیستند، خمس‌شان را به چه کسی می‌دهند!؟

● - اما، امام یا نماینده‌ی ایشان، نصف این خمس را برای رفع گرفتاری سادات مستمند هزینه می‌نماید و می‌تواند سهم امام را صرف سادات یا غیر سادات بنماید. هزینه تعلیم و تربیت نماید، یا بخشی را به آسیب دیدگان بلاای طبیعی اختصاص دهد و یا سایر هزینه‌های حاکمیت را تأمین نماید.

● - در احکام اسلامی، در کنار "خمس" که فقط به «باقیمانده‌ی درآمد، پس از کسر هزینه» تعلق می‌گیرد و بالتبع نه تنها بر همگان واجب نمی‌شود، بلکه عده‌ی محدودی را شامل می‌گردد، پرداخت دیگری به نام "زکات"

قرار دارد که پرداختش عمومی است و مبتنی بر سود یا مانده‌ی درآمد نیز نمی‌باشد؛ مانند زکات فطریه که بر همگان واجب است، و یا زکات مال از گندم و جو گرفته، تا شتر و گاو و گوسفند، و تا طلا و نقره. خداوند متعال، کمک و رفع گرفتاری سادات از محل بسیاری از انواع زکات را حرام نمود، چنان که صدقات به سادات نمی‌رسد و زکات فطریه‌ی غیر سادات، به سادات نمی‌رسد... و بخشی از خمس را جایگزین نمود؛ و آن هم با این تفاوت که زکات را خودتان می‌توانید مستقیم به فقیر بدهید، اما خمس را باید به امام و یا نماینده‌ی ایشان بدهید و یا برای پرداخت مستقیم به سید فقیری که می‌شناسید، باید اجازه بگیرید.

حکمت‌ها:

یک - إله فقط الله جلّ جلاله است، اگر چه بسیاری غیر او را بندگی نمایند - دین نزد خدا فقط اسلام است، اگر چه بسیاری به ادیان، مکاتب و ایسم‌های دیگری بگروند - امام نزد خداوند متعال، کسی است که او برگزیند، اگر چه بسیاری از امامان باطل پیروی نمایند...، و حکومت نزد خداوند متعال، از آن امام و بالتبع نمایندگان و والیان ایشان می‌باشد، اگر چه شرایط به گونه‌ای باشد که آنان نتوانند حکومت نمایند. از این رو، بخشی از اموال هر مسلمان، [که به مانده‌ی درآمد، پس از کسر هزینه تعلق می‌گیرد]، باید به حکومت تعلق گیرد تا حاکم بتواند در موارد لازم، هزینه نماید. چنان که حاکم، حق اخذ انواع زکات را نیز دارد. و در کجای دنیا و در کدام حکومتی، بودجه‌ای برای حاکمیت، تعیین نشده است!؟

دو - نباید کسی، هر چند فقط به لحاظ مالی، بر حاکم اسلامی، ولایت داشته باشد - ولیّ الله و حاکم الهی، نباید هر چند به لحاظ مالی، وابسته‌ی به دیگران باشد؛ لذا خداوند متعال، سهمی از سود درآمدهای مردم را حق حاکمیت [امام] قرار داده است.

سه - حرمت اولیای الهی (صاحبان ولایت) نباید به خاطر گرفتاری‌های مالی، توسط خاندان ایشان شکسته شود که این خود تزییف ولایت و حاکمیت می‌باشد. از این رو، صدقات را بر ایشان حرام نمود و به جایش سهمی در خمس قرار داد، که آن را نیز باید از امام یا نماینده‌ی امام بگیرند.

چهار - و البته حکمت‌های بسیار دیگری؛ مانند تقویت "اصل مودت به اهل بیت علیهم السلام" که دامنه و حواشی بسیاری دارد.

آیا مقوله ازدواج چیزیه که از قبل تعیین شده با کی ازدواج کنی، یا نه خود فرد میتونه تصمیم بگیره؟ در آیه‌ای از قرآن مجید آمده است که زنان خوب برای مردان خوب و مردان پاک برای زنان پاکدامن. پس این یعنی اینکه خداوند متعال تعیین کرده؟ اگر اینجوره پس چرا عده‌ای ناسازگاری دارن و حتی منجر به طلاق میشه، یا عده‌ای در دوران نامزدی از هم جدا می‌شوند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر جبر محض بود، هیچ کسی برای یافتن همسر مناسب اقدام نمی‌نمود - هیچ کسی به خواستگاری نمی‌رفت - طرفین با یکدیگر شرط و شروط نمی‌گذاشتند و ...، بلکه منتظر می‌ماندند تا وقت وقوع "جبر" برسد.

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد بحث به شرح زیر می‌باشد:

«الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (التور، ۲۶)

ترجمه: زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی بدین صفتند و مردان زشتکار ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند و بالعکس زنانی پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه و نیکو لایق زنانی به همین گونه‌اند و این پاکیزگان از سخنان بھتان که ناپاکان درباره‌شان می‌گویند منزهند و از خدا به ایشان آمرزش می‌رسد و رزق آنها نیکو است.

● - در این آیه، به "کفویت" و "سنخیت" در امر ازدواج توجه داده است، نه این که بفرماید یک جبر در نظام خلقت، قوانین حاکم بر آن و ربوبیت الهی وجود دارد که حتماً هر کسی با هم سنخ و کفو خود ازدواج می‌نماید. چنان که شاهدیم عکس آن نیز بسیار وجود دارد.

مراد اولیه از "طیب و خبیث"، همان عفت و پاکدامنی است و البته که دامنه‌ی پاک‌ی و ناپاک‌ی، چه در اعتقادات و چه در عمل، بسیار وسیع‌تر از مسائل جنسی می‌باشد. ممکن است که کسی زنا نکند، اما شرابخوار، رباخوار، رشوه‌خوار و ... باشد.

اگر زنی مؤمن، پاکدامن و عقیف باشد، اما همسر او بی‌دین، بی‌قید، لایبالی، عیاش و بی‌غیرت باشد، زندگی بر این زن جهنم می‌شود - اگر مرد عاقل، با غیرت، مؤمن و عقیف باشد، اما همسرش بی‌دین، بی‌تقید، بی‌حیا و یا فاسد (تا هر سطحی) باشد، همسرش رنج می‌کشد و نمی‌تواند با او زندگی کند. اما اگر هر دو، مسلمان، مؤمن، عاقل، فهیم، با اخلاق، با ادب، مقید، با حیا و پاک باشند، زندگی دنیوی آنها و نسل آنها پاک می‌شوند و این زندگی مشترک برای آنان به راهی هموار و روشن، برای رسیدن به حیات ابدی در بهشت می‌گردد.

● - بنابراین، خداوند سبحان در این آیه، توصیه نموده که در امر ازدواج، کفویت و سنخیت زوجین، شرط اصلی تداوم زندگی مشترک می‌باشد؛ پس مردان و زنان مؤمن، با افراد ناپاک، پلید، بی‌دین، پست و لایبالی، ازدواج

نکنند. و البته تأکید نموده که به طور حتم ناپاکان از روی حسادت و خشم، و نیز احساس ضعف و خود کم‌بینی، حقد و حقارت، و بغض و عداوت، به زنان و مردان مؤمن تهمت‌ها خواهند زد، اما آنها میرای از این اتهامات می‌باشند. پس یک معنایش نیز این است که مؤمنان نسبت به یکدیگر حسن ظنّ و اعتماد داشته باشند و با دهن‌بینی، منفعل سوء ظنّ‌ها و شایعات و تهمت‌های ناروا نگردند.

جبر یا اختیار در انتخاب همسر:

خداوند متعال، برای عقل و اختیاری که بشر موهبت نموده، چنان ارزش و احترامی قائل است که حتی می‌فرماید: «انتخاب رب و إله» نیز پس از هدایت و روشن‌گری، به خودت واگذار شده است. بدیهی است که اگر چنین نبود، کسی نمی‌توانست بت پرست، گوساله‌پرست، طاغوت پرست و هوای نفس پرست بشود و همگان جبراً خداپرست و مؤمن می‌شدند، مانند ملائک.

خداوند متعال، با موهبت "عقل و اختیار"، اجازه داده تا انسان خودش پیامبر، دین، کتاب، امام و قبله‌اش را انتخاب نماید؛ که اگر چنین نبود، کسی نمی‌توانست اندیشمند یا سفیهی را پیامبر خود برگزیند، مکتب و ایسم او را دین خودش قرار دهد، کتاب یا مانیفست او را جهان‌بینی و ایدئولوژی خود گرداند و رهبران و لیدرهایشان را به امامت خود برگزیند و از آنها تبعیت نماید و کاخ سفید یا غرب و شرق را قبله خود گرداند.

دقت شود که «اجازه‌ی انتخاب» به واسطه‌ی موهبت "عقل و اختیار"، به معنای صحیح و مجاز بودن هر گونه انتخاباتی نمی‌باشد؛ بلکه هر انتخابی، به نتایج و سرانجام خودش می‌رسد.

فرمود که در انتخاب دین، هیچ اجباری نیست؛ چرا؟ چون راه رشد از راه گمراهی روشن شده است و شما عقل و اختیار دارید که راه رشد را انتخاب کنید و یا خود را در سرازیر گمراهی بیندازید؛ اما بلافاصله و در ادامه‌ی همین آیه می‌فرماید: «هر کس به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به ریسمان محکم الهی چنگ زده است»، یعنی ما بقی سقوط می‌کنند:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین این، کسی که به طاغوت [= بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

● - بنابراین، امر ازدواج نیز یک امر اختیاری می‌باشد. هر چند که نیاز به آن جبری است؛ اما چه تصمیم به

اقدام و چه انتخاب همسر، اختیاری می‌باشد.

● - ممکن است بگویند: شاید دختری را در کودکی [مثل گذشته‌ها]، ناخواسته به عقد پسری درآوردند و یا دختر و پسری را ناخواسته به عقد یکدیگر درآوردند؟ خب، در چنین شرایطی نیز "جبر الهی" نیست، بلکه بزرگ‌ترها با اختیار خود چنین نموده‌اند؛ یعنی اختیار و انتخاب‌شان را به فرزندان خود تحمیل نموده‌اند.

نکته‌ای در جبر و اختیار:

جبر، یعنی این عقل، اختیار، اراده و انتخاب انسان، هیچ نقشی و اثری در پیدایش و چگونگی آن نداشته باشد. مثل این که گفته شود: قرار گرفتن خورشید و زمین در این کلهکشان و هر کدام در مدار خود، یک جبر است؛ و یا برپایی قیامت و رسیدن هر کسی به نتایج انتخاب‌ها و کرده‌های خود، یک جبر است. بنابراین، بشر در امور جبری، نقش و دخالتی ندارد، اما در هیچ یک از امور "اختیاری" نیز "اختیار" و یا تفویض محض وجود ندارد؛ چرا بشر در عالم و تحت قوانینی زندگی می‌کند که بسیاری از امورش در اختیار او نیست و مجبور است در همین شرایط انتخابی بنماید. لذا فرمود: «نه جبر محض است و نه اختیار محض، بلکه امری بین این دو می‌باشد».

بنابراین، در امر ازدواج نیز ممکن است شرایطی پیش آید که "انتخاب" تماماً در اختیار آدمی نباشد و شرایط و اندازه‌ها که در اصطلاح دینی به آنها "قضا و قدر" گفته می‌شود، انتخابی را دانسته یا ندانسته، بر انسان تحمیل نماید.

این جبر و اختیار، در انتخاب خوب و یا بد وجود دارد. مثل کسی که با اختیار خود به دختری که خودش و زیبایی‌هایش را در خیابان و برای همگان و پتیرین کرده نگاه می‌کند و ناگاه احساس وابستگی شدیدی [که به خطا آن را عشق می‌نامد] سراسر وجودش را می‌گیرد - یا فرد مؤمنی که به خاطر شرایط و یا وظایفی مهم‌تر، با اختیار خود، به ازدواج با غیر مؤمن رضایت می‌دهد! چنان که در میان امامان علیهم السلام نیز چنین ازدواج‌هایی بوده است.

اختلاف و طلاق:

اختلاف‌ها و طلاق‌ها نیز همیشه به خاطر انتخاب غلط همسر نمی‌باشد. این خطاست که تا اختلاف و یا طلاقی رخ می‌دهد، گمان شود که از همان ابتدا، انتخاب غلط بوده است! بلکه بی‌خردی‌ها، سوء مدیریت و تدبیرها، فرا نگرفتن مهارت‌های لازم در ارتباطات و نیز زندگی مشترک، بلندپروازی‌ها، بخل‌ها و حسادت‌ها، خودخواهی‌ها، عوامی‌ها و سطحی‌نگری‌های سنتی و مدرن، بی‌طاقتی‌ها و کم‌صبری‌ها، دخالت‌ها، ناخالصی‌ها، کم توجهی به نیازهای جنسی طرفین و ...، که بیشتر آنها مدتی کم یا زیاد پس از ازدواج و به واسطه‌ی رخدادها و شرایط گوناگون ظهور و بروز می‌نماید، علل اصلی بیشتر اختلاف‌ها و طلاق‌ها می‌باشد.



پاسخ‌های کوتاه-فروردین ۹۸

س ۴۵۳ - معنا و مقصود از "انذار" در آیه ۶ از سوره یس چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه): معنی کلمه‌ی "انذار"، در هر آیه‌ای که آمده باشد، همان "ترساندن" می‌باشد.

انبیا و رسولان الهی علیهم السلام، همگی "بشر و نذیر" بودند؛ چنان که در مورد حقانیت و وحیانی بودن کتاب و مبشر و نذیر بودن رسول اکرم صلوات الله علیه و آله فرمود:

«وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (الإسراء، ۱۰۵)

ترجمه: و ما قرآن را بحق نازل کردیم؛ و بحق نازل شد؛ و تو را، جز بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده، نفرستادیم!

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان، ۱)

ترجمه: زوال ناپذیر [با برکت = خیر پایدار] است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد.

ترس از چه و چرا؟

"بشارت" بیشتر برای مژده‌های مسرورکننده می‌باشد و "انذار" بیشتر برای ترساندن به کار می‌رود، هر چند که گاه در دل بشارت، انذار هم هست و منافقان را به عذاب بشارت داد، چرا که برای عاقبت آنها، امید دیگری نمی‌رود.

امید و ترس [خوف و رجاء]، دو بازوی پرواز آدمی هستند. بال "امید"، انگیزه و شوق حرکت ایجاد می‌نماید و بال "ترس" از حرکت و پیشروی باز می‌دارد.

امید به سلامتی، موفقیت، رشد، کمال، لقاء الله و در بهشت الهی و نزد مقربان سکنا گزیدن، سبب حرکتی "فی سبیل الله" می‌گردد و خداوند متعال برای عاقبت روندگان این راه، "بشارت" می‌دهد.

هم چنین ترس از گمراهی، ضرر، خسران، خطر، هلاکت، محشر، قیامت، محاسبه، مکافات عمل و جای گرفتن در جهنم و معذب شدن به قهر و عذاب الهی که نتیجه‌ی مواضع و اعمال می‌باشد، سبب بازدارندگی از انحراف و خطا می‌گردد.

اما، نکته‌ی مهم این است که جان شخص و جامعه را "ترس درست و به جا" حفظ می‌نماید. اگر آدمی از بیماری بترسد، از سلامتی خود مراقبت می‌نماید - اگر از عواقب شوم جهل، خرافه، انحراف، فساد، ظلم و جنایت بترسد؛ نه تنها خودش مرتکب نمی‌گردد، بلکه با ظهور و بروز این آفت‌ها و رذایل نیز مقابله و مبارزه می‌نماید.

بنابراین، در آیات بسیاری تصریح و تأکید شده که پیامبران - که برای اصلاح فرد و جامعه آمده‌اند - مردم را "انذار" می‌دهند. یعنی با تعلیم، آگاه‌سازی و با خبر نمودن از عواقب بسیار ناخوشایند و زجرآور گرایش‌ها و عملکردهای سوء، در دنیا و آخرت، این ترس درست و سازنده را در آنها ایجاد و تقویت می‌نمودند (می‌نمایند) تا با غفلت خود را به هلاکت نیندازند، چنان که با بشارت‌های الهی، امید، شوق و انگیزه حرکت و حتی سبقت را در آنان ایجاد و تقویت می‌نمودند (می‌نمایند) تا با علم، ایمان، تقوا، آگاهی و بصیرت، مراحل رشد و تکامل را تا قرار گرفتن در جایگاه "صدق" طی نمایند.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (القمر، ۵۴ و ۵۵)

ترجمه: یقیناً پرهیزگاران در باغ‌ها و [کنار] نهرهای بهشتی جای دارند * در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانایند.

س ۴۵۲ - من واسه اینکه دوست پسرم عاشقم بشه، دعایی رو دیدم که نوشته بود: «رو برگه بنویس به و به بازویت ببند و خودتو به بازویش بزَن» منم این کار رو کردم و فرداش از من جدا شد! می‌خواهم اثرشو باطل کنم، چه جوری میشه؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

معلوم می‌شود که آن آقا پسر، کمی تعقل به خرج داده است.

ابتدا بفرمایید [با خود بیندیشید] که چرا نام این خرافات، رمالی و مسخره‌بازی‌ها را "دعا" گذاشته‌اید؟! "دعا" یعنی خواندن خداوند منان و خواستن از او و جایگاهش بسیار والاتر از این کارهاست.

● - برخی از جوانان، واقعاً موجب شگفتی هستند! در حالی که به وقتش با یک ژست علمی، هیچ استدلال عقلی را نیز قبول نمی‌کنند و می‌گویند: «از کجا معلوم - به نظر من و ...»، به وقتش به سراغ خرافه‌هایی می‌روند که حتی بسیاری از مردمان مصر باستان نیز به بطلان آنها پی‌برده بودند!

● - چطور ممکن است که یک انسان عاقل، یک جوان فهمیده، در جایی چیزی بخواند، سپس بدون هیچ استدلال یا سندی باورش نماید، و برای آن که باورش را توجیه نماید، نام "دعا" روی آن بگذارد و عمل نیز بنماید؟!

● - اگر کسی اهل دعاست، چرا صدها دعای منقول از اهل عصمت علیهم السلام را نمی‌خواند، اما با امید و شوق فراوان، به سراغ رمال‌بازی می‌رود؟!

محبت یا ذلت:

آدمی، عزت دارد و باید قدر این عزت خود را بداند. کسی که مرا دوست ندارد، نداشته باشد. چقدر ذلیلانه و تحقیرکننده است که آدمی هزاران ادای غیر معقول در بیاورد تا دیگری او را دست داشته باشد؟! چقدر جعلی و کاذب است آن محبتی که به واسطه‌ی این رمال‌بازی و طلسمات ایجاد گردد؟! چطور کسی راضی می‌شود که دیگری به زور طلسمات، به او یک محبت جعلی داشته باشد؟! آیا کسی که به این شیوه‌ها متوسل می‌گردد، خودش نمی‌داند که او دوستش ندارد، بلکه احیاناً متأثر از این رمالی‌ها شده است؟ پس چگونه نام چنین حالتی را محبت و عشق می‌گذارد و خودش را فریب می‌دهد؟! مثل این است که به کسی بگویید: «من به تو پول می‌دهم تا نقش کسی که مرا دوست دارد بازی کنی!» یا کسی را هیپنوتیزم کنید و به او القا نمایید که بگو: «دوستت دارم» و او نیز بگوید! آیا می‌توانید به خود بگویید که «او مرا دوست دارد، چون در حال هیپنوتیزم گفت: دوستت دارم»؟! بنابراین، خودشناسی نمایید، شخصیت و هویت خود را باز یابید، برای خود ارزش و عزت قائل شوید و برای این که دیگری شما را دوست داشته باشد، به هر خرافه و یا کار غلطی متوسل نگردید.

حال چه کنم؟

هر چه از این طلسمات را که به نام "دعا" جمع‌آوری کرده‌اید را به آب بریزید. و البته گمان ننمایید که تا به آب ریختید، او بر می‌گردد و می‌گوید: «آه، حالا عاشقت شدم!» خیر؛ شاید او پسر عاقل‌تری است که از دختری با این ویژگی‌ها جدا شده است؟ شاید فقط می‌خواست دوست شود و دیده است که شما در پی عشق و عاشقی هستید و رهایتان نموده است؟ شاید فهمیده که شما سراغ این رمالی‌ها می‌روید و ترسیده [و البته حق هم دارد که از چنین دختری بترسد] و شاید...؟!

پس، همه را به آب بریزید، سپس دقایقی با خود خلوت و تفکر نمایید که دو ساعت تفکر از یک عمر عبادت بدون فکر بالاتر است، سپس از خداوند سبحان بخواهید که شما را به سوی یک زندگی سالم و عاقلانه هدایت نماید. به این می‌گویند: «دعا».



اعتقادی - اردیبهشت ۹۸

ایمان قلبی به چیزی، چگونه ایجاد می شود و به آن یقین پیدا می کنیم؟ مثلاً می خوانیم که نماز معراج مومن است و می دانیم که این حدیث صحیح است، اما واقعا به آن باور نداریم که نمازهایمان اینگونه می شود.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شناخت و باور گوینده و خیر دهنده، موثق شناختن او و اعتماد به او، پیش از اعتماد، باور و ایمان به گفتارش می باشد. پس شناخت و ایمان به خداوند سبحان، معاد و رسولش صلوات الله علیه و آله، مقدم بر اعتماد و باور اخبار و آموزه های آنان می باشد. و البته شرط عبادت و اطاعت مشتاقانه، همان "محبت" است.

"ایمان" یک حالتی در وجود می باشد و اختصاصی هم به الله جلّ جلاله و یا ایمان به آن چه حق است ندارد؛ ممکن است کسی به طاغوتی، به باطلی و یا خرافه ای ایمان بیاورد! چنان که تمامی فرامانسون ها، صهیونیست ها، پیروان ایسم ها و ...، اندیشه های منحط خود را باور دارند و به آنها ایمان آورده اند.

"ایمان"، یعنی انسانی که ذاتاً فقیر و نیازمند است و بالتبع دائم و مستمر در نگرانی و اضطراب می باشد، خودش را در پناه بردن و یا تکیه دادن به کسی یا چیزی، در "امان" ببیند. ممکن است کسی خود را در پناه خدا و اسلام در امان ببیند و ممکن است کسی خودش را در پناه امریکا و انگلیس، و یا در پناه ثروت و قدرت و ... در امان ببیند! به این می گویند: «ایمان».

خداوند متعال در قرآن کریم مکرر تأکید نمود که به توحید و معاد و بالتبع نبوت، ولایت و امامت ایمان بیاورید، به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و حقانیت قرآن مجید ایمان بیاورید، و بدانید چنین نیست که اگر به حق ایمان نیاورید، برای شما نوعی خلاصی و خلاء پدید آید؛ هرگز چنین نمی شود، بلکه حتماً باطل، بدلی و جعلی را جایگزین نموده و به آنها ایمان می آورید، در حالی که آنها خود نیز نیازمندند و هم مالک چیزی هم نیستند، پس نمی توانند برای شما "ولی" و نصیر" باشند و به شما امنیت بخشند.

«أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (البقره، ۱۰۷)

ترجمه: مگر ندانستی که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست و شما جز خدا سرور و یاری ندارید.

گام نخست:

بدیهی است که گام نخست، در هر گرایشی و در هر محبت و یا بغضی، "شناخت = معرفت" می‌باشد و این کار عقل است که به نور علم می‌بیند. تا آدمی کسی یا چیزی را نشناسد، نه به سویش می‌رود و نه از آن دوری می‌گزیند - نه دوستش دارد و نه از آن بدش می‌آید؛ چرا که ناشناخته، همان مجهول می‌باشد و آدمی نسبت به ناشناخته و مجهول، موضع خاصی ندارد. اما همین که شناختی حاصل شد، کنش‌ها، واکنش‌ها، گرایش‌ها، رویکردهای مثبت و منفی، محبت‌ها یا دشمنی‌ها و بغض‌ها آغاز می‌گردد.

گام دوم:

گام دوم، فهم و باور آن شناخت می‌باشد که این کار قلب است و سبب پیدایش حب و بغض در قلب می‌گردد.

معصوم علیه السلام (بدین مضمون) فرمود که خداشناسی کار ما نیست، بلکه او باید خودش را بشناساند - پرسیده شد: پس کار ما چیست؟ فرمود: به آن شناسایی ایمان بیاورید و انکار ننمایید. بنابراین، مهم این است که آدمی، پس از شناخت حقایق، آنها را باور کند و دیگر بدون دلیل، رد و تکذیب و انکار ننماید.

اخلاص در عمل:

«هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (غافر، ۶۵)

ترجمه: او زنده زندگی بخش است معبودی بجز او نیست پس تنها هو را بخوانید و دین را خالص برای او سازید الحمد لله رب العالمین.

"اخلاص در عمل"، چه اقامه‌ی نماز و یا روزه، صدقات و هر گونه جهادی باشد و چه انجام هر کار دیگری، مستلزم "تمرکز و توجه" می‌باشد. و البته اگر کار به امر خدا و برای خدا باشد، هر کاری مصداقی از عبادت خالصانه برای او خواهد بود.

"تمرکز"، کار ذهن است و "توجه" کار قلب. اگر ذهن هنگام انجام کاری، در همان کار متمرکز گردد، از ذهنیات دیگر خلاصی و خالصی می‌یابد. مانند مدیر، کارمند یا کارگری که هنگام انجام کار، ذهنش به همان کارش متمرکز می‌باشد - توجه کامل به مقصد و مقصود در انجام هر کاری نیز سبب می‌گردد تا قلب از توجهات دیگر خلاصی یابد و خالص گردد. مانند کسی که صرف نظر از کاری که در حال انجام آن است، دلش به یاد مادر، پدر، همسر و یا فرزندش می‌افتد - مهاجری که ناگاه در انبوه و هجمه‌ی کار، ذهنش متوجه وطن می‌شود و دلش پرواز می‌کند. پس دل، به هر سو که توجه نماید، متوجه همان مقصود می‌گردد.

اخلاص در نماز:

پس، مقوله‌ی تمرکز ذهن و توجه قلب، در هر کاری و هر امری وجود دارد، اما چون پرسش در مورد اقامه نماز بود، به همین موضوع بسنده می‌گردد.

"نیت" در اقامه‌ی نماز، با تأکید بر "قربة الی الله" انجام می‌پذیرد؛ یعنی هیچ هدف، مقصد، مقصود و منظوری به جز اطاعتی که سبب رشد، کمال و قرب من به خداوند متعال گردد ندارم. پس خلوص در نیت ایجاد می‌شود.

"الله اکبر" یا همان تکبیر نماز، برای این است که به هنگام اقامه نماز، همه چیز و هر اندیشه و تعلقی به جز خداوند سبحانی که نمازگزار در محضر او ایستاده است، پشت سر گذاشته شود، چرا که او "اکبر" است. آدم عاقل، وقتی در محضر "اکبر" ایستاده، ذهنش معطوف به غیر نمی‌گردد، قلبش نیز متوجه چیز دیگری نمی‌گردد، چرا که عقل، فکر، ذهن و قلب نمازگزار، متمرکز و متوجه به بزرگی او می‌گردد؛ خضوع و خشوع نیز به همین دلیل ایجاد می‌شوند.

● - بعید نیست که وقتی یک بزرگی با انسان سخن می‌گوید، حواس انسان معطوف به جای دیگری باشد، ذهنش روی مسائل گوناگون تاب بخورد و در کوچه‌های تخیلات، توهمات و تصورات دیگری پرسه زند و قلبش نیز هر لحظه متوجه حبّ و بغض‌های دیگری گردد؛ اما معمولاً وقتی انسان خودش در محضر بزرگی ایستاده و با او سخن می‌گوید؛ هم ذهنش بر او و سخنان خودش متمرکز می‌گردد و هم قلبش تماماً متوجه به او می‌گردد.

کسی که از یک سو، هم می‌داند خداوند متعال، سبحان و عظیم است و هم می‌داند بازگشت به سوی اوست، و هم می‌داند که نماز معراج است... و هم می‌فهمد و توجه دارد که در محضر او ایستاده است، و از سویی دیگر خالق کریم، رحمان و رحیمش را دوست دارد؛ خودش مشتاقانه و عاشقانه به سوی نماز می‌شتابد، تا این نماز وسیله معراج و قرب او گردد. بنابراین ذهن و قلبش، پراکنده و مضطرب نمی‌گردند؛ به ایمان و امنیت می‌رسد، و با اطمینان و آرامش عبادت می‌نماید و به همین تناسب نیز به معراج رفته و مقرب می‌گردد. به این می‌گویند: اخلاص در عمل - خلوص در نماز. نماز یاد خدا [ذکر] است.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الزّمر، ۲۸)

ترجمه: همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد؛ آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

بنابراین، وقتی می‌خوانید که «نماز معراج مؤمن است»، به این مهم فقط علم یافته‌اید، آن هم فقط علم خبری - باور شما به این نکته‌ی علمی و خبری، به تناسب باور شما به خدا و رسول خدا صلوات الله علیه و آله می‌باشد. اما هر چقدر در این مهم مطالعه نمایید، علم شما از خبری وارد شناختی می‌شود و تا آنجا پیش می‌رود که به مرحله‌ی علم یقینی می‌رسد - گام بعدی، فهم و باور و ایمان به این علم می‌باشد، چرا که شناخت به تنهایی کافی

نیست؛ و بیان شد که "ایمان" یعنی کمال و امنیت خود را در آن ببینی [نه این که فقط بدانی]؛ و سپس نوبت به "توجه" می‌رسد، که یعنی "جهت‌گیری" - "رویگرد" - "نیت" و "فصد" از هر کاری.

● - تمامی معارف و احکام، اوامر و نواهی الهی، برای این است که موانع شناخت و محبت، از میان برداشته شود.

می‌دانیم که چیزی از هیچ به وجود نمی‌آید. قبل از خلقت جهان که ماده نبوده است چطور خداوند آن را خلق کرده است؟ یعنی خداوند اراده کرده چیزی را از هیچ خلق کند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدای به خلقت نمودن، با از هیچ آفریدن، خیلی متفاوت است. آن که نور خود را تجلی می‌دهد، از هیچ نیافریده است؛ وانگهی، مگر ابتدا و آغاز عالم هستی، با خلق جهان مادی و ماده بوده است؟!

یکی از مشکلات ما در مطالعات شناختی این است که در عین اعتقاد به ماوراء الطبیعه، باز هم تمامی عالم وجود را همان ماده و مادی می‌بینیم! به عنوان مثال: وقتی می‌گوییم "جهان"، در نظرمات همین جهان ماده می‌آید که گمان می‌نماییم جز آن دیگر چیزی نیست! و یا وقتی می‌گوییم: «قبل از ماده چیزی نبوده»، به نظرمات می‌آید که دیگر در عالم وجود چیزی نبوده است! و حال آن که می‌دانیم، جهان ماده، پایین‌ترین (اسفل) مراتب وجود می‌باشد، لذا جرم است، ماده است و بُعد دارد. و دلیلی ندارد که به جز ماده و پیش از ماده، هیچ چیز دیگری نبوده باشد که سپس در مرتبه‌ی نزول، به شکل ماده ظهور یافته باشد.

۱- پرسیده می‌شود که "چیزی از هیچ به وجود نمی‌آید...؟"؛ و البته درست هم هست؛ اما این سلسله علل در پیدایش معلول‌ها، تا کجا می‌توانند پیش بروند. اگر به یک جایی ختم نشود که تمامی حلقه‌های این سلسله معلول‌های بدون علت خواهند بود! برای همین است که باطل بودن "دور و تسلسل"، از براهین اولیه‌ی عقلی می‌باشد. یعنی اگر چه زنجیره‌ی معلول‌ها همه به هم پیوسته هستند و هر "علتی"، خودش "معلول" علتی دیگری می‌باشد، اما چنین نیست که به یک مبدأیی نرسند و همه معلول باشند؛ پس قطعاً به علتی می‌رسند که او دیگر معلول نیست.

۲- پرسیده می‌شود: «اگر قبل از ماده چیزی نبوده، پس خدا چگونه آفریده؟»؛ قبل از هر پاسخی، باید پرسیم که آیا خداوند متعال، برای خلق، نیازمند به چیزهای دیگر می‌باشد و اگر آن چیزها نباشند، نمی‌تواند خلق نماید؟! پس آن چیزهای دیگر را چه کسی خلق می‌نماید؟!

۳- می دانیم که نوزاد از نطفه‌ی پدر و مادر به وجود می‌آید؛ حال اگر پدری در کار نباشد، خلق نوزاد برای خدا کاری دارد؟ خیر، چنان که حضرت و مسیح علیه السلام را به دنیا آورد - آیا اگر نه پدری در کار باشد و نه مادری چطور؟ باز هم خللی وارد نمی‌شود، چنان که حضرت آدم علیه السلام را آفرید - بگویند: آدم را از خاک آفرید، می‌پرسیم خاک را از چه آفرید؟! حال این سلسله‌ی جهان ماده را پیش بروند تا برسند به ماده‌ی اولیه و بگویند در آن انفجاری بزرگ رخ داد (بیگ بنگ) و این جهان پدید آمد! پرسش این است که ماده‌ی اولیه را چه کسی و از چه آفرید و چگونه در آن انفجار به وجود آورد؟!

۴- از تمامی اینها گذشته، می‌پرسیم روح و سایر مجردات، مانند فرشتگان را چگونه آفرید؟ آنها که دیگر مادی نیستند تا تجزیه و ترکیب شوند؛ و ازدواج و زاد و ولدی ندارند تا تکثیر گردند!

۵- اگر پرسید: آدم را از چه آفرید؟ گفته می‌شود جسمش را از خاک؛ اما روحش را از چه آفرید؟ فرمود: "مربوط به عالم امر من است، نه عالم خلق من [ماده]، لذا به "امر خود آفریدم"؛ «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي». "به امر خود آفریدم"، یعنی من برای آفرینش، نیازی به اسباب و وسایل ندارم، چرا که من سبحان و مبرای از نیاز هستم و تمامی اسباب و قوانین علیت و سببیت حاکم بر آنها را نیز خودم آفریده‌ام و به هر کدام اندازه‌ی معینی داده‌ام. «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ - ما میم که هر چیزی را به اندازه (با اندازه‌های معین) آفریدیم / القمر، ۴۹»؛ و آفرینش من اینگونه است که وقتی اراده می‌کنم چیزی به وجود آید، "امر به وجود یافتن" می‌دهم و آن موجود می‌شود؛ یعنی همین امر من وجود بخش است و من نیازی به اسباب و عللی که خود خلق‌شان نموده‌ام، ندارم. به این آیات توجه نمایید:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲)

ترجمه: فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود!

«هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (غافر، ۶۸)

ترجمه: او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند؛ و هنگامی که کاری را مقرر کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!» بی‌درنگ موجود می‌شود!

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (البقره، ۱۱۷)

ترجمه: هستی بخش (پدید آورنده‌ی) آسمان‌ها و زمین اوست! و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: «موجود باش!» و آن، فوری موجود می‌شود.

"بدیع"، یعنی آغاز کننده به آفرینش، بدون هیچ سابقه‌ی وجودی و الگوی قبلی، بنابراین، خلقت را بدون هیچ سابقه، الگو، مشابه و اسباب آغاز نمود.

● - بدیهی است که اگر داستان خلقت و سلسله علل و اسباب را تا مبدأ پیگیری نماییم، به نقطه‌ای می‌رسیم که اعتراف می‌کنیم «او بود و هیچ چیز دیگری نبود و سپس آغاز به آفرینش نمود»؛ اگر پرسیده شود «حال از کجا معلوم که او بود؟»؛ می‌گوییم: از آنجا که می‌بینیم هستی، هست. پس هستی بوده که در چیزهای گوناگون تجلی یافته است. اگر هستی نبود، عدم بود و از عدم نیز هستی به وجود نمی‌آید. پس او بود «هُوَ الْأَوَّل».

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، در خطبه‌ی توحیدی که به عنوان اولین خطبه در نهج البلاغه آمده است، پس از مدح خدای تعالی و تصریح به این که او بود و جز او هیچ نبود، می‌فرماید:

«أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً، بِلَا زَوِيَّةَ أَجَالَهَا، وَلَا بَحْرِيَّةَ اسْتِفَادَهَا، وَلَا حَرَكَةَ أَحَدَثَهَا، وَلَا هَمَامَةَ نَفْسٍ؛ أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا، وَ لَاءَمَ بَيْنَ مُحْتَلِفَاتِهَا، وَ عَرَّرَ عَرَائِزَهَا»

ترجمه: «آفرینش را آغاز کرد، آغاز کردنی - و به آن ابتدا نمود، ابتدا نمودنی - بدون به کارگیری اندیشه و سود جستن از تجربه و آزمایش، و بدون آنکه حرکتی از خود پدید آورده، و فکر و خیالی که تردید و اضطراب در آن روا دارد؛ موجودات را پس از به وجود آمدن به مدار اوقاتشان تحویل داد، و بین اشیاء گوناگون ارتباط و هماهنگی برقرار کرد، ذات هر یک را اثر و طبیعتی معین داد، و آن اثر را لازمه وجود او نمود».

● - دقت شود که ما خلقت را تدریجی می‌بینیم، اما خداوند متعال که خالق هر ذره است که تدریجی خلق نمی‌نماید و نیازی به این تدریج ندارد، بلکه همان است که فرمود: «موجودات را در مدار اوقات خودشان قرار داد»، اما در همین مدار نیز اوست که دائم خلق می‌کند. به عنوان مثال: می‌گوییم: «نطفه‌ی مراحل را طی می‌کند تا مبدل به جنین و سپس نوزاد زنده شود و به دنیا آید»؛ اما این تدریجی است که ما برای رسیدن به یک مرحله‌ی نهایی می‌بینیم، ولی خالق کریم، هر ذره و تحول آن را در مدار و اوقاتش، خلق می‌نماید.

علامه، آیت الله طباطبایی رحمه الله علیه: «فعل خدای تعالی تدریجی نیست، و از همین تدریجی نبودن فعل خدا این نکته استفاده می‌شود که موجودات تدریجی هم يك وجه غیر تدریجی دارند که با آن وجه از حق تعالی صادر می‌شوند، هم چنان که در جای دیگر فرمود: [إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا، أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ]، امر او تنها چنین است که وقتی اراده چیزی کند، بگوید: بباش، و او موجود شود» (المیزان، تفسیر سوره بقره، جلد ۲، ص ۳۹۴).

قبل از جهان:

بنابراین، اولاً چنین نیست که موجودات از "هیچ" آفریده شده باشند تا گفته شود: «عقلاً محال است»؛ چرا که او هست، هستی اوست و هستی بخش نیز اوست. پس چیزی از هیچ به وجود نیامده است؛ بلکه همه تجلی هستی او هستند. ثانیاً بدیهی است که وقتی آغاز به خلقت نموده، وقتی «أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً» نموده، چیزی را به عنوان اولین خلق [خلق اول]، خلق نموده است و سپس نور خود را به واسطه‌ی او، و مرتبه به مرتبه، در چیزهای دیگر تجلی داده است.

قطعاً این خلق اول، ماده‌ی اولیه نبوده که خود اسفل و نازل مخلوقات خداوند است، و حتماً خلق اول، اشرف و اکمل مخلوقات است، چرا که بدون واسطه خلق شده است.

طبق احادیث و روایات محکم و معتبر، این خلق اول، همان نور وجود اشرف و اکمل مخلوقات، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله می باشد که "احب مخلوقات" و خاتم الانبیاء و المرسلین نیز می باشند. یعنی آخر نیز به اول بر می گردد؛ چنان که در نظام کلی، قاعده‌ی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» حاکم و جاری می باشد.

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيٍِّّ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ اللَّوْحَ وَ الشَّمْسَ وَ ضَوْءَ النَّهَارِ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَ الْعَقْلَ وَ الْمَعْرِفَةَ». (بحار الأنوار، جلد ۵۴، صفحه ۱۷۰)

ترجمه: از جابر نقل شده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: اولین چیزی که خدا خلق نمود نور من بود پس از آن نور علی شکافت. سپس عرش و لوح و خورشید و روشنایی روز و نور بصر و عقل و معرفت خلق شد.

روای گوید: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلْقَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عِزَّتُهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ...» (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۴۲)

ترجمه: جابر بن یزید گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ای جابر! همانا خدا در اول آفرینش محمد صلی الله علیه و آله و خاندان رهنما و هدایت شده او را آفرید ...



قرآن کریم و حدیث - اردیبهشت ۹۸

برخی مخالفان، قرآن را به اشعار "امیه بن ابی صلت" نسبت می‌دهند و می‌گویند که نعوذ بالله حضرت محمد (ص) قرآن را از این اشعار گرفته! چه پاسخی باید به اینان داد؟ من اندکی تحقیق کردم و دیدم سند این اشعار مورد تردید هست، از این رو غیر قابل استناد است، اگر به آنها همین را بگویم به نظرتان پاسخ خوبی هست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر سند اشعار منتسب به "امیه بن ابی صلت" درست بود و یا اشعار دیگری با سند صحیح بیاورند، چه پاسخی خواهید داد؟! آیا و حیانت قرآن کریم، با ابطال سندیت اشعار گذشتگان به اثبات می‌رسد؟! از این قبیل اتهامات و شایعات، در زمان حیات خود ایشان به مراتب بیشتر بود و چون آنان نیز مانند دشمنان امروزی بغض هم داشتند، به اتهام برگرفتن اشعار از دیگران بسنده نمی‌کردند و می‌گفتند: العیاذ بالله «هم از دیگری یادگرفته و هم دیوانه است»!

«بَلْ هُمْ فِي شَكِّ يَلْعَبُونَ * ... * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مِّثْلُ نَحْنُ» (الدخان، ۹ و ۱۴)

ترجمه: ولی آنها در شکند و (با حقایق) بازی می‌کنند [یا به تعبیری دیگر، به بهانه‌ی شک‌ها، به بازیگری مشغولند و حتی با همین شک‌ها نیز بازی می‌کنند] * ... * سپس از او روی گردان شدند و گفتند: «او تعلیم یافته‌ای دیوانه است!»

نکات قابل توجه و تأمل:

● - هرگز نفرمایید «برخی از مخالفان»، بلکه بفرمایید: «برخی از دشمنان»! چرا که "منکر" کسی است که قبول ندارد و "مخالف" کسی است که ضمن قبول نداشتن، رأی و نظری در تعارض دارد، اما کسی که خود را سرباز و پیاده نظامی در عرصه‌ی جنگ نرم و مأمور به ضدتبلیغ، شبهه‌پرتابی، شایعه‌پراکنی و جو‌سازی می‌بیند، "دشمن" است، نه صرفاً منکر و یا مخالف.

● - گمان ننمایید که مجبورید هر ادعایی را پاسخ دهید؛ چرا که گاه این پاسخ دادن‌ها، منفعل شدن و بازی خوردن است و سبب گرمی بازار آنها می‌شود - پاسخ دادن، یعنی رویارویی در عرصه جنگ نرم، و کسی که وارد

این میدان می شود، باید تاکتیک های دشمن را بشناسد. آنها از شما پاسخ مستدل نمی خواهند، چه بسا خودشان نیز پاسخ را می دانند، بلکه همین حضور و رویارویی را می خواهند.

شما در قرآن مجید، ده ها آیه در پاسخ به ادعاهای کذب می خوانید، ولی یکجایی هم به پیامبر علیم و حکیمش صلوات الله علیه و آله، می فرماید: «تو اصلاً نه ناراحت بشو و نه پاسخ بده، بلکه به من واگذار کن»:

«فَأَرْبِي وَمَنْ يُكْذِبْ يَحْذَأُ الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (القلم، ۴۴)

پس مرا با کسی که این سخن [قرآن مجید] را تکذیب می کند واگذار (آنها را به من واگذار). ما به تدریج آنها را از آن جا که نمی دانند گرفتار خواهیم ساخت.

● - همیشه از آن که ادعایی می کند، سند و دلیل بخواهید، نه این که هر کسی هر چه دلش خواست روی هوا بگوید، و سپس شما به دنبال یافتن دلیل و سند در ردش بروید؛ این که بازی خوردن است!

قرآن کریم:

یک - مگر هر سخنی که سابقه ی داشته باشد، برگرفته از سخن پیشینیان می باشد؟! سخن خداوند متعال در اصول یکی است، لذا هر آنچه به انبیای گذشته وحی شده، به ایشان نیز وحی شده است؛ آیا این یعنی کتب بر گرفته از یکدیگرند، یا یعنی همه کلام واحد از خداوند واحد و سبحان می باشد؟

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا» (النساء، ۱۶۳)

ترجمه: ما به تو وحی فرستادیم؛ همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم؛ و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [= بنی اسرائیل] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم؛ و به داوود زبور دادیم.

و همین طور، در آیات متعددی فرمود که «این کتاب، مصدق همان کتبی است که در دست و یا پیش روی دارید»؛ و یا می فرماید:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ * إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» (الأنبياء، ۱۰۵ و ۱۰۶)

ترجمه: وهمانا در "زبور" بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد * در این، ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان! (پس این اصل، از تورات گرفته تا زبور و قرآن مجید بیان شده است).

* - حال فرض نمایید همانگونه که حافظ و مولوی و سعدی که مستند به علوم قرآنی شعر سروده‌اند، در گذشته نیز شاعری مستند به آموزه‌های ادیان ابراهیمی علیه السلام، شعری سروده باشد، آیا یعنی معارف قرآنی برگرفته از آن شعر و اشعار می‌باشد، یا شعر او مستند به معارف دینی بوده است؟!

دو - البته که قرآن کریم، به لحاظ فصاحت و بلاغت، در اوج قرار دارد، چرا که کلام الله است، البته در مرتبه نزول به کلمات رایج در میان بشر؛ اما قرآن کریم، شعر نیست که با اشعار مقایسه گردد. مگر هر گزاره‌ای که نظم و قافیه داشته باشد، الزاماً شعر می‌باشد؟!

قرآن کریم، کتابی است حکیمانه، در خداشناسی، معادشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاق‌شناسی، رفتارشناسی، حقوقی، تاریخی، ادبی و جمیع جهات لازم برای آگاهی و هدایت انسان از سوی خداوند سبحان. **سه -** در بیان "تهدی"، به آیاتی چون: «اگر می‌توانید، مثلش را و یا حتی یک سوره بیاورید»، بسیار استناد شده است، اما آیه‌ی دیگری هم هست که بسیار جامع، کامل و پاسخگوی تمامی شبهات و حتی شک‌ها و تردیدها می‌گردد. می‌فرماید:

«قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (القصص، ۴۹)

ترجمه: بگو: اگر راست می‌گویید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست)، کتابی هدایت‌بخش‌تر از این دو را از نزد خدا بیاورید، تا من از آن پیروی کنم!

چند نکته‌ی مهم:

اول: "کتاب هدایت‌کننده‌ی انسان و جامعه"، باید از سوی خداوند علیم، حکیم، خالق و رب باشد؛ چرا که هر بنده‌ای، خودش عاجز و محتاج به هدایت می‌باشد. اگر قرار باشد که انسان با این ضعف و فقر علمی‌اش، کتاب و دین بیاورد، می‌شود همین "ایسم"‌های نابودکننده‌ای که عمر مفیدشان به کمتر از نیم قرن رسیده است و به سرعت رد می‌شوند! مضافاً بر این که دین‌سازی از سوی بشر، ناشی از جهل و تکبر است و دیکتاتوری و ظلم می‌آورد - مثل تحمیل نظریه‌های غربی بر جهان.

دوم: می‌فرماید: چرا دعوای جاهلانه راه می‌اندازید؟! می‌گویید: «این کتاب از سوی خدا نیست»، پس حتماً باید از سوی بشر باشد و چیزی که در میان نوع بشر زیاد بوده و هست، دانشمند، ادیب، شاعر، نویسنده، حقوقدان و ... می‌باشد؛ خب شما یک کتاب بهتری از جانب خداوند متعال بیاورید تا من از آن پیروی کنم!

دیگر از این روشنفکرانه‌تر، علمی‌تر، عاقلانه‌تر و به اصطلاح "دمکرات مآبانه‌تر" چه؟ که پیامبری بفرماید: «شما بهترش را بیاورید تا من از آن پیروی نمایم»؟!

سوم: اگر کسی خدا را قبول ندارد، منکر توحید و معاد است، اصلاً نباید راجع به وحی خدا، پیامبر خدا، کتاب خدا، دین خدا و در یک کلام، راجع به "فعل خدا" بحث و چون چرا نماید. او فقط همین دنیای مادی را قبول دارد، و در اینصورت همه چیز پوچ است؛ و البته خدا بر او نیز حجت را تمام کرده است؛ چرا که به گواهی عقلش، باید از نظام و کتابی پیروی داشته باشد، و بهتر و کامل تر از قرآن کریم وجود ندارد؛ پس اگر بغض و کینه ای ندارد، باید با همان منطقی که تسلیم و تابع ایسمها می گردد، از آنها رویگردان شده و قرآن مجید را کتاب خود قرار دهد.

اما اگر کسی خدا را قبول دارد و اکنون مدعی است که این کتاب از جانب خدا نیست؛ خب برود کتاب بهتری از جانب خدا بیاورد، تا ما از آن پیروی نماییم. آیا این عالمانه تر، حکیمانه تر، انسان دوستانه تر و بهتر از حملات ضد تبلیغی، بی اساس و مغرضانه، با جو سازی، دروغ، تهمت، شایعه پراکنی و شبهه پرتابی نمی باشد؟!

آیا می توانیم با استناد به آیه سی و سه سوره مبارکه الرحمن، نظریه "جهان های موازی" را قبول کنیم؟ اگر جواب مثبت است، آیا می توانیم بگوییم که آن جهان ها و عالم های دیگر همان عالم برزخ، عالم آخرت و ... می باشند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه آیهی مورد بحث، به شرح زیر می باشد:

«يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُتُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُتُوا لَا تَنْفُتُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»
(الرحمن، ۳۳)

ترجمه: ای گروه جنّ و انس! اگر می توانید از مرزهای آسمانها و زمین بگذرید، پس بگذرید، ولی هرگز نمی توانید، مگر با نیرویی (فوق العاده و سلطه)!

الف - هیچ اصراری نداشته باشید که حتماً برای هر کشف علمی، به ویژه در عالم ماده و طبیعت، حتماً یک آیه ای در قرآن یافته و بر آن تطبیق داده و یا به آن حمل نمایید؛ به ویژه اگر گزاره ی مورد نظر، فقط نظریه باشد و هنوز به مرحله کشف و اثبات علمی نرسیده باشد!

ب - در این آیه، چند موضوع مطرح است: **یک:** مخاطب، که دو گروه جنیان و انسانها می باشند - **دو:** توانایی و استطاعت این دو گروه - **سه:** تصریح شده که نه تنها آسمان های گوناگونی وجود دارد، بلکه هر آسمان و همین زمین نیز "اقطار = طبقات" گوناگونی دارد - **چهار:** و بالاخره ناتوانی گروه انسان و جنّ، و نداشتن سلطه و ابزار سلطه، برای گذر از آنها.

ج - پیام اصلی آیه‌ی کریمه، این است که به شما دو گروه جنّ و انس، اختیارهایی داده شده است، و به همین دلیل، برخی از شماها، دچار کبر و غرور [فریب] می‌شوید؛ به اندک علمی، یا مال و قدرتی، زود طغیان می‌کنید «كَأَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبَّيْءٍ * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْتَبَى - نه هرگز چنین نیست بلکه انسان طغیان می‌کند * آنگاه که خود را غنی می‌پندارد / العلق، ۷ و ۷»؛ این طغیان تا آنجا پیش می‌رود که در ابتدا منکر وجود خداوند خالق، علیم، حکیم و سبحان می‌شوید و در امتداد این سقوط بزرگ در مسیر کفر، خدا را تکفیر نمی‌کنید، بلکه به جنگ او می‌روید و گمان می‌کنید که می‌توانید او را مغلوب نموده و خودتان "سلطه" پیدا کنید.

سپس می‌فرماید: «اگر می‌توانید، از اقطار آسمان‌ها و زمین بگذرید». معنایش این نیست که مثلاً چند هزار کیلومتر بیشتر سفر کنید؛ بلکه یعنی اگر می‌توانید، از دایره‌ی خلقت و نظام حاکم بر آن و مالکیت و حاکمیت آن که "خداوند متعال" است، خارج شوید؛ که هرگز نمی‌توانید؛ چرا که خودتان نیز مخلوق و جزئی از دایره‌ی خلقت و محاط در آن هستید؛ خودتان نیز مملوک می‌باشید.

سپس متذکر می‌گردد که خروج از این دایره، یک توان و سلطه‌ی فوق‌العاده‌ای می‌خواهد که شما فاقد آن می‌باشید، چرا که این سلطه، فقط از آن خداوند متعال می‌باشد.

- - اشاره‌ی خوبی به عوالمی چون برزخ و قیامت نمودید؛ پیام اصلی این آیه، صرفاً به این جهان مادی و زمین و آسمان‌هایش محدود نمی‌باشد، بلکه معاد و روز محشری است که همه در آن احضار و جمع می‌شوند؛ آیا کسی می‌تواند از اقطار آن خارج شود، در محشر حاضر نگردد و یا بر قوانین آن حاکمیت و سلطه یابد؟! هرگز.

جهان‌های موازی:

آیا مقصود از "جهان"، صرفاً عالم ماده است و یا تمام عالم هستی؟! بی‌تردید کسی که محصور و محدود به ماده شده است، ماده‌گرا [ماتریالیست] شده است و جز ماده را قبول ندارد؛ آسمان‌ها و عوالم دیگر را حتی نمی‌تواند بشناسد؛ چه رسد به این که بر آنها سلطه یافته و از آنها عبور و گذر نماید.

آن چه که در عالم هستی بسیار است، آسمان‌های گوناگون و عوالم گوناگون می‌باشد که برخی شناخته شده و برخی دیگر هنوز شناخته نشده‌اند! عالم ماده و عالم روح را در همین دنیا شاهدیم؛ عالم عقل، عوالم مجردات ... و برای کسانی که شناخت و باور دارند، عالم مرگ، برزخ و قیامت.

- - بنابراین، هیچ الزامی ندارد که این عوالم، حتماً "موازی" باشند؛ بلکه می‌توانند "طبقاتی" باشند و چنین هم هست.

عوالم موازی، یعنی هر کدام مستقل از دیگری، در کنار یکدیگر امتداد دارند، مثل دو خط موازی؛ اما عوالم "طبقاتی"، یعنی هر کدام فوق دیگری قرار گرفته است؛ سقف و بالای هر طبقه‌ی پایین‌تر، کف مرحله‌ی بالاتر از خودش می‌باشد؛ مانند یک ساختمان چند طبقه. و آسمان هر طبقه نیز یعنی بخش فوقانی آن. چنان که آسمان

زمین، فوق زمین می‌باشد. این آسمان‌ها در طبقات گوناگون ادامه دارد، تا برسد به عرش الهی. آن نیز عالمی است؛ ساختار و تشکیلاتی دارد، و آسمان و فوقی دارد.

● - دو خط موازی، هیچ‌گاه به یکدیگر نمی‌رسند، اما عوامل گوناگون در نظام خلقت و هدایت، هم به یکدیگر مرتبط هستند و هم در نهایت به یک مقصد می‌رسند، چون خالق اوست و بازگشت نیز به سوی اوست:

«حَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيْرُ» (التغابن، ۳)

ترجمه: آسمانها و زمین را بحق آفرید؛ و شما را (در عالم جنین) تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر؛ و سرانجام (همه) بسوی اوست.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ حَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيْرُ» (المائدة، ۱۸)

ترجمه: یهود و نصاری گفتند: «ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.» بگو: «پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند؟! بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقاتی که آفریده؛ هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می‌بخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، مجازات می‌کند؛ و حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن اوست؛ و بازگشت همه موجودات، به سوی اوست.

آیا کلامی که دارای تفسیر باشد، قانون ثابت شدنش ایراد پیدا نمی‌کند؟ وقتی قرآن خود را مبین معرفی می‌کند آیا با تفسیر تضاد ندارد؟ چرا قرآن به گونه‌ای نیست که قابل تفسیر نباشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

کدام کلامی تفسیر یا قابلیت تفسیر ندارد؟ پس آیا هیچ گزاره‌ای در هیچ زبان و ادبیاتی روشن، بین و ثابت نمی‌باشد؟!

«چرا قرآن به گونه‌ای نیست که قابل تفسیر نباشد؟» به مثابه این است که گفته شود: «چرا قرآن مجید، کلامی علیمانه، حکیمانه، جامع و کامل می‌باشد؟» پس آیات قرآن کریم، هم ظاهر ساده و آسانی برای فهم عموم دارد و هم ژرفنایی برای "راسخون فی العلم - اولی الالباب - و اهل بصیرت"، که اگر جنین نبود، کامل نبود و نمی‌توانست همگان را مخاطب قرار دهد؟!

* - دقت شود که مقوله‌ی "تفسیر قرآن و چرایی آن"، فقط پرسش شما که برای دانستن و فهمیدن طرح نمودید نمی‌باشد، بلکه چنان که شاهدید، هجمه‌ی گسترده‌ای در فضای مجازی و شبکه‌ها اجتماعی، علیه "تفسیر" به راه افتاده است که البته قصدشان خود تفسیر نیست؛ بلکه تضعیف قرآن کریم می‌باشد! لذا شاهدید که بسیاری از

آنان که اصلاً قرآن نمی‌خوانند و نمی‌دانند تفسیر یعنی چه؟ می‌گویند: «چرا قرآن تفسیر می‌خواهد - ما چه نیازی به تفسیر داریم - قرآن فرموده برای همه سهل و آسان و بین است، پس تفسیر نمی‌خواهد و...».

به یاد داریم که چهل سال پیش، در ابتدای انقلاب، گروهک‌های بی‌دین، از سلطنت‌طلب‌ها گرفته، تا جوجه مارکسیست‌ها، تا بهایی‌ها و ...، طبق معمول در یک اتحادی سازماندهی شده، تحت عنوان "چپی‌ها"، یا اسم‌های گوناگون، مقابل دانشگاه تهران و ... تجمع می‌کردند و می‌گفتند: «قانون اساسی مبتنی بر قرآن کریم غلط است، چون قرآن تفسیر دارد و تفاسیر با هم اختلاف دارند و...!»! سپس در بحث از آنها می‌پرسیدیم که چند بار قرآن مجید را خوانده‌ای؟ چند تفسیر خوانده‌ای که متوجه اختلاف آنها شده‌ای، آن هم اختلافی که در قانونگذاری اثر بگذارد و ... - حتی می‌گفتیم: تو فقط نام ببر؟! اما نمی‌توانستند!

- - همین حجمه‌ای که از آن زمان شروع شد و اکنون نیز ادامه دارد و گاه به شدت موجش افزوده می‌شود، خود دلیل محکمی بوده و هست بر این که حتی کلمه‌ی "تفسیر" نیز هم معنا دارد و هم "تفسیر" می‌خواهد.
- - اگر معنا و مفهوم "تفسیر" به درستی درک شود، معلوم خواهد شد که هیچ جمله و حتی گاه کلمه‌ای، در هیچ زبان و ادبیاتی وجود ندارد که قابلیت تفسیر نداشته باشد؛ حتی یک "سلام"؛ و هم چنین هیچ قانونی وجود ندارد که قابل "تفسیر" نباشد؛ لذا در هر کشوری، یک جمعی [مانند شورای نگهبان در کشور ما، شورای قضات عالی در برخی کشورهای دیگر و ...]، برای تفسیر قانون، تعیین شده‌اند.

تفسیر:

تفسیر یعنی باز کردن - گذر از ظاهر و نگاه به لایه‌های درونی - شرح دادن برای فهم بیشتر محتوا ... و در مورد قرآن کریم، به قول علامه آیت الله طباطبایی رحمه الله علیه: «تفسیر، عبارت است از روشن کردن معانی آیات قرآن و کشف مراد و مدلول آنها»؛ و البته معنا و مصداق تفسیر، به ویژه در آیات قرآن کریم نیز این نیست هر کسی هر چه دلش خواست را بگوید که به آن "تفسیر به رأی" می‌گویند، بلکه "تفسیر" نیز قواعد علمی دارد.

- - با توجه به نکات فوق، برای همه معلوم می‌شود که هر جمله‌ای، به هر زبانی، و متناسب با مقصودش قابل تفسیر است؛ و البته تفسیر باید بر اساس اصول و قواعد باشد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، یک آیه‌ای است که تمامی مسلمانان و حتی غیر مسلمانانی که در کشورها، شهرها و یا حتی روستاهای مسلمان نشین زندگی می‌کنند، با آن و معنایش آشنایی دارند؛ اما، فقط در شرح و تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ»، می‌توان با کمک گرفتن از آیات دیگر، احادیث، عقل، علم و نیز ذوق، کتاب‌ها نوشت، چه رسد به جمله‌ی کامل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

● - بنابراین، قابلیت تفسیر داشتن قرآن کریم، نه تنها هیچ منافات و تضادی با "بین" بودن آن ندارد، بلکه چون قرآن مجید "مبین" است، قابل تفسیر (شکافتن) درست می باشد؛ و چون جامع است، نیاز به تفسیر دارد؛ بدیهی است که جملات پراکنده، بی ربط، غیر علیمانه، غیر حکمیانه و مبهم که تفسیر ندارند.

یک مثال روشن:

در قرآن کریم، با کلمات بسیار روشنی، امر به نماز شده است، مانند «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...» - «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ...» - «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي» و...؛ حال اگر پرسید که این «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ» یعنی چه؟ می گویند: بسیار روشن است، یعنی نماز بخوان!

فرد آگاه تر، از این ترجمه ساده و مفهوم برای همگان عبور می کند و می گوید: «اصلاً در این کلمات، سخنی از خواندن به میان نیامده است، بلکه سخن از "قیام و اقامه نمودن" است، پس نماز خواندنی نیست، بلکه اقامه کردنی [برپا داشتنی] است»!

حال اگر شما پرسید که یعنی چه و چگونه نماز را اقامه کنیم و برپا داریم؟ او برای شما شرح می دهد که کار با "قیام" انجام می گیرد، اگر شما دانشمند باشید، عاقل هم باشید، عادل هم باشید، اما قیام به قسط ننمایید، هیچ کاری در اجرای عدالت انجام نمی پذیرد و...؛ این می شود "تفسیر".

حال پرسید: «چرا نام این عبادتی را که در فارسی به آن نماز می گوئیم، صلاة گذاشته اند؟ برای شما باز می کنند که "صلاة" از ریشه "صل"، به معنای وصل شدن است، چنان که صلوات و صله ارحام و... نیز چنین می باشد. سپس برای شما آیاتی از قرآن کریم درباره ی اتصال و وصل شدن به رحمت خدا و یا به آتش جهنم [جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا فَبِئْسَ الْمَهَادُ] را می آورد و شرح می دهد. این می شود تفسیر، در حالی که شما پیام امر به نماز را همان ابتدا، به سادگی و روشنی دریافت نموده بودید، اما تفسیر، علم و اطلاعات شما را زیاد کرد و به شما بصیرت و ژرف نگری بخشید.

در آیه ی ۷۰ از سوره ی اسرا خداوند می فرماید: «انسان را بر بسیاری از موجودات برتری دادیم»، اما جایی دیگر می فرماید: «انسان اشرف مخلوقات است»، دلیل این اختلاف چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هر انسانی، بر تمامی موجودات برتری ندارد، بلکه فقط بر بعضی یا بسیاری از موجودات برتری دارد - و هر انسانی نیز اشرف مخلوقات نمی باشد. آیا آیه ای می شناسید که فرموده باشد: به طور کلی انسان اشرف مخلوقات است؟!

آیه‌ای که استناد نمودید، به شرح ذیل می‌باشد:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»
(الإسراء، ۷۰)

ترجمه: ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم؛ و آنها را در خشکی و دریا، (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم؛ و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم، آن هم چه برتری (روشنی)؟!!

در هیچ آیه‌ای به صورت مستقیم نمی‌خوانید که ما "انسان را اشرف مخلوقات قرار داده‌ایم"؛ بلکه از آیاتی که در مورد "خليفة الله" بودن انسان، مظهر تمام و کامل اسم الله بودن انسان، یا مُسَحَّر (رام) بودن همه چه چیز برای انسان، و این که همه چیز را در زمین برای انسان خلق نموده است، و یا حضرت آدم علیه السلام خليفة الله است، و یا پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» می‌باشند و ...، این چنین نتیجه گرفته می‌شود که پس «انسان افضل یا اشرف مخلوقات می‌باشد».

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۹)

ترجمه: او خدایی است که همه آنچه را (از نعمت‌ها که) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید؛ سپس به آسمان پرداخت؛ و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود؛ و او به هر چیز آگاه است.

***- هم چنین در قرآن مجید، آیات بسیاری وجود دارد که در آن به شدت انسان را مورد نکوهش و مذمت قرار داده است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - همانا انسان در خسران است» - «فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ» - پس انسان بسیار ناسپاس است» - «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» - قطعاً انسان ستم‌پیشه‌ی ناسپاس است» - «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَعِي، هرگز چنین نیست، بلکه انسان طغیان می‌کند» و ...

● - آیا این آیات در تضاد و تناقض و در عرض هم قرار دادند؟ خیر؛ بلکه حالات گوناگون انسان را در شرایط گوناگون بیان می‌دارد. آیا اگر بگوییم: «انسان خداجو و خدادوست است»، و سپس بگوییم: «انسان بسیار کافر و مشرک است»، با بگوییم: «انسان اهل علم است» و بگوییم: «انسان اهل شکم‌چرانی است»، تناقض دارند؟ خیر؛ بلکه هر کدام حالتی از انسان را مورد بحث قرار داده است.

ابعاد وجود آدمی:

این "انسان"، یک موجود تک بُعدی و یا یک تک سلولی نمی‌باشد، بلکه به سروده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، عالمی در او پیچیده شده است. اگر عالم حیات در زمین را به «جامدات، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها» تقسیم کنید، و بگویید به ترتیب هر دسته "افضل" از دسته‌ی پیشین خود می‌باشد، چرا که از حیات جامع‌تر و کامل‌تری

برخودار می باشد، می بینید که در آدمی، هر چهار وجه حیات، همیشه وجود دارد. این چهار صنف، چهار سنخ هستند، لذا نه تنها بدن مادی انسان از هر چهار برخوردار است، بلکه انسانیت انسان نیز در این چهار ودای سیر می کند و باید از این مزاج عبور نماید؛ و البته گاه عبور نمی نماید!

● - بنابراین، برخی از آدمیان در طی مسیر رشد، در یک مرحله و درجه می مانند و بالاتر نمی روند و در همان مرتبه، نسبت به هم سخنان خود، افضل یا برترند.

دقت کنیم که "افضلیت به معنای برتری"، همیشه جنبه‌ی مثبت و ممدوح ندارد، بلکه گاه بسیار مذموم و بد است. مثل این است که بگویند: «در انسان خیریت هم وجود دارد، پس اگر خر شود، خرتترین خرهاست»، یا «اگر گرگ شود، افضل از همه‌ی گرگ‌ها خواهد بود»! آیا این امتیاز است؟!

قرآن کریم، "انسان" را در تمامی این مراحل تعریف کرده است و فرموده که در هر مرحله، برتر از هم نوعان خویش می باشد؛ و این "افضلیت"، یا شدیدتر بودن، همیشه نشانه‌ی امتیاز مثبت نمی باشد:

جمادی:

جمادات به موجودات بی جان گفته می شود و سمبل آنها "سنگ" است، چرا که ذرات فشرده و متراکمش، آن را سخت نموده است.

می فرماید: قلب آدمی اگر احیا و زنده نگردد و اگر دچار قساوت شود و بمیرد [مانند تمام بدن که پس از مرگ جامد می گردد]، مانند سنگ و بدتر شدیدتر (سخت تر) می شود، چون سنگ گاهی می شکافد و از آن چشمه‌ای بیرونی می آید، اما قلب اینها هیچ نمودی و تراوشی از حیات ندارد، مضافاً بر این که سنگ به لحاظ تکوینی هم که شده در خشیت خداست، اما به قلب سنگ شده‌ی اینها، هیچ خشیتی راه ندارد! پس نسبت به هر سنگی، سنگ تر می باشند، قلبش سنگ‌ترین سنگ‌های محکم است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ... / البقره، ۷۴» - آیا این یک امتیاز و برتری مثبت می باشد؟!

نباتی - گیاهی:

هم چنین هم در خلقت مادی انسان و هم در رشد مادی و نیز معنوی او، حیات نباتی جریان دارد. نمی بینید برخی تمامی عمرشان صرف این می شود که به موها و ناخن‌های خود، برسند؟ آنها جز بُعد زندگی نباتی خود، هیچ بُعد دیگری را نشناخته و رشد نداده‌اند!

از این رو، انسان و مجموعه‌ی شاکله‌اش را به "درخت" که سمبل گیاهان است، تشبیه نموده و می فرماید مجموعه‌ی او، اگر بر حق بود، «شجره‌ی طیبه = درخت پاک» می شود «كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ - کلمه پاک که مانند درختی پاک است / ابراهیم علیه السلام، ۲۴» - و اگر بر باطل بود، «شجره خبیثه = درخت ناپاک» می شود: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ - و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است ... / ابراهیم علیه السلام، ۲۶».

هم به میوه‌های درختان "ثمرات" گفته می‌شود، هم به اولاد آدمی، و هم به حاصل عمل و کردار؛ و این ثمرات، گاه چون میوه‌های بهشتی، روشنی چشم و حلاوت دارند و گاه چون درخت زقوم، میوه‌هایی تلخ دارند که شکل‌شان نیز وحشت‌آور است: «طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ - میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است / الصافات، ۶۵».

حیوانی:

حیات گیاهی، کامل‌تر از حیات جمادی است و حیات حیوانی نیز کامل‌تر از حیات گیاهی می‌باشد؛ گفته می‌شود که سقف جمادات مرجان‌ها هستند که در عین سنگ بودن، حیات و رشد گیاهی دارند و سقف گیاهان نیز نخل خرماست؛ چنان‌که اگر سر هر گیاهی را قطع کنید، از بدنه رشد می‌کند، اما اگر سر نخل خرما را قطع کنید، هم چون حیوانات می‌میرد و خشک و جمادی می‌شود.

آدمی نیز بعد حیوانی دارد، نفس حیوانی دارد، چرا که بدن حیوانی دارد، پس حیات حیوانی نیز دارد؛ همچون حیوانات به خوردن، آشامیدن، مسکن، تولید مثل، تعیین حریم مادی، دفاع از آن، زندگی اجتماعی و...؛ نیاز دارد.

آدمی نیز در مسیر رشد، پس از گذر از مراتب جمادی و نباتی، به وادی حیوانی و حیات حیوانی قدم می‌گذارد. تنوع حیوانات در خزندگان، چرندگان، پرندگان، درندگان و... بسیار است و هر کدام خصوصیتی و خصالی دارند، و اگر دقت کنید، تمامی خصال و صفات تمامی حیوانات، در انسان جمع است، از مال‌اندوزی مورچه، تا گزندگی عقرب، تا درندگی گرگ، تا خون‌آشامی خفاش در تاریکی‌ها (ظلمات)، تا روباه صفتی، و...؛ پس در وادی حیوانی، انسان، افضل (برتر) از آنهاست. لذا فرمود که برخی در همین مرحله‌ی حیوانی می‌مانند و از آن گذر نمی‌کنند، و «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ - حیوان، بلکه پست‌تر» می‌گردند؛ اما آیا این فضیلت و برتری حیوانی، برای انسان یک امتیاز و ارزش است؟!

انسان:

پس از گذر از جمادی، نباتی و حیوانی، نوبت به حیات انسانی می‌رسد؛ اگر کسی از وادی حیوانیت عبور کرد، و به هر مقدار که عبور کرد، به وادی حیات انسانی و به همان مقدار قدم می‌گذارد.

احکام اسلام، همه برای کنترل و هدایت حیوانیت است، تا آن‌که آدمی در کنترل حیوانیت خویش باقی نماند، بلکه جهت رشد خود در این دنیا، از آن استفاده نماید.

به قصه‌ی قربانی کردن پسر به دست پدر نگاه کنید که در آخر قوچی فرستاده می‌شود و این واقعه در هر حجی به عنوان مناسک تکرار می‌گردد؛ یعنی امتحان را خوب پس دادی، تو خالصی، اما نیازی نیست که فرزندت را قربانی کنی، حیوان و حیوانیت را که قربانی کردی، کار تمام است و انسان می‌شوی.

بنابراین، "فضیلت" های انسانی، که در آیات و احادیث بیان گردیده، در شأن کسی است که به وادی حیات انسانی قدم گذاشته است، نه هر موجودی که شبیه انسان می باشد. البته "انسانیت" نیز مراتب و درجات دارد، پس فضایل نیز مراتب و درجات دارند و حد اکمل آن، در "انسان کامل" ظهور می یابد و اوست که "خليفة الله في راضه و حجة الله في خلقه" می گردد؛ و مابقی انسان ها [کسانی که وارد عرصه ی انسانیت شده اند]، به تناسب شناخت، محبت، مودت، اطاعت، پیروی، الگوپذیری و تبعیت، به این درجات کامل تر از حیات می رسند: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»

ترجمه: و اوست کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر] قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید آری پروردگار تو زودکیفر است و [هم] او بس آمرزنده [رحیم = حیات بخشی مهربان] است.

آیا در حدیث "حب الوطن من الايمان"، منظور از وطن جاییه که به دنیا اومدیم؟ و یعنی هر جایی که به دنیا اومدیم رو باید دوست داشته باشیم؟ یا این که مصداق دیگه ای داره؟ البته که هر کس سرزمین مادری خودش رو دوست داره، ولی چرا چنین چیزی نشانه ایمان است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه وطن جغرافیایی هر کسی برایش عزیز است و باید هم باشد؛ اما این شعارهایی که پیرامون "وطن" می دهند، بیشتر همان شعار است و به درد "شعر و دکلمه" می خورد؛ و البته نظام سلطه و استعمار نیز از آن سوء استفاده می کند؛ چنان که گاه وطن، به کشور اطلاق می گردد، گاه به یک استان، گاه به شهر، و حتی گاه به محله و کوچه؛ تا با این تجزیه، اختلاف و دشمنی رخنه کند و وحدت را از بین ببرد. از آن جهت که پس از "حبّ معبود" [چه الله جلّ جلاله باشد و یا سایر خدایان دروغین]، حبّ وطن، شدیدترین محبت بشری است، [لذا آدمی حاضر است که جانش را در راه آن فدا کند]؛ کفار و مشرکین سعی کرده اند که از "وطن و حبّ وطن"، به عنوان آلترناتیوی در مقابل خدا و دین خدا سوء استفاده کنند! البته نه فقط در ایران و یا کشورهای اسلامی، بلکه در سرتاسر دنیا!

در این ایران عزیز نیز چه پیش از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران و چه پس از آن، شعار «شهید راه وطن» را شنیده اید که البته پیش از انقلاب، جز این گفته نمی شد! اما این از بی محتواترین و مسخره ترین شعارهاست و البته بسیار مشرکانه نیز هست. چرا که شهید راه هر چیزی به جز خداوند متعال، "شهید راه خر" شده است، یعنی

شهادت نفس و حیات حیوانی! چنان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در مورد یکی از سربازانش که به هوس دست یابی به الاغی غنیمتی، بدون فرمان در پی اسیر فراری رفت و کشته شد، فرمودند: او کشته‌ی راه خر «قَتیلُ الحِمَار» شده است!

وطن ما کجاست؟

به راستی "وطن" ما کجاست؟ مجلس شورای ملی ایران، در سال ۱۳۳۶، طی مصوبه‌ای، کشور بحرین امروزی را به عنوان چهاردهمین استان کشور اعلام نمود؛ بنابراین، هم بحرینی‌ها هموطنان ما بودند و هم کل بحرین، خاک ایران و جزو وطن ما محسوب می‌گردید؛ اما در سال ۱۳۴۹، شاه دست نشانده‌ی ایران [محمد رضا پهلوی]، جدایی بحرین از خاک ایران را رسماً تصویب و اعلام نمود.

اسلاف او نیز همین کار را کردند، در آبان ۱۱۹۲، بر اساس عهدنامه‌ی ننگین گلستان، حدود ۲۲۰ هزار کیلومتر مربع خاکی و ۱۲۰ هزار کیلومتر مربع آبی (از مساحت دریای خزر = کاسپین) و در نتیجه بیش از ۱۳۶۰ کیلومتر از خطوط ساحلی دریای خزر، از خاک ایران جدا شد و پشت سر آن در عهدنامه‌ی ننگین دیگری به نام "ترکمانچای"، حدود ۳۰ هزار کیلومتر دیگر را از ایران جدا کردند و هفده شهر قفقاز و بخش‌های از آذربایجان و ارمنستان امروزی، که تا قبل از این دو عهدنامه، وطن ما بودند، دیگر "وطن" ما محسوب نگردیدند! پس، "وطن من" کجاست؟! اگر در ایران انقلاب نمی‌شد و شاه وابسته سرنگون نمی‌گردید و مردم به رهبری امام (ره)، نظام جمهوری اسلامی ایران را استقرار نمی‌بخشیدند و آمریکا در طرح تقسیم ایران به پنج ایالت مستقل موفق می‌گردید، امروز "وطن من" و "وطن شما" در شهرهای گوناگون، کجا بود؟! هر کجا که انگلیسی‌ها، امریکایی‌ها، صهیونیسم بین الملل و اسرائیل بر ایمان تعیین می‌کردند؟! مگر فلسطین غصب نشد و نامش اسرائیل نگردید و شهروندان را اخراج نکردند و بیگانگان مهاجر را شهروند آن نمودند؟!

وطن اصلی:

هر چه زمان می‌گذرد، جهان بشریت به تحقق اراده‌ی الهی نزدیک‌تر می‌شود. چنان که امروزه ما منتظر قیام حضرت امام مهدی علیه السلام و برداشته شدن مرزها، یکپارچگی مردم و حکومت واحد جهانی به رهبری خلیفه الله و حجت الله هستیم، و آمریکا نیز دم از حکومت واحد جهانی، برداشته شدن مرزها می‌زند، منتهی به رهبری خودش! و تمامی جنگ‌ها و جنایات فرهنگی، اقتصادی، نظامی، تروریستی و ... برای همین است. پس وطن جغرافیایی، در حال کمزنگ شدن است!

اما، اگر مسئله را از زاویه‌ی "جهان‌بینی توحیدی - اسلامی" ببینیم، "وطن" در این دنیای فانی و حیات محدود بشر روی زمین، کجاست؟!

آیا دنیا گذر و پل عبور نیست؟ پس وطن کجاست؟! مسیر، راه و جاده که برای مسافر وطن نمی شود! کدام مسافری که به سوی کشور، شهر، روستا و خانه و کاشانه اش می رود، می گوید: «جاده یا مسیرهای هوایی یا آبی، وطن من است»؟!

● - پس "وطن حقیقی"، همان آخرت است؛ وطن همانجایی است که در آن اقامت دائمی می یابی؛ و وطن مؤمن، بهشت خداوند و جوار قرب اوست، و البته که حبّ چنین وطنی، از ایمان است و غیر مؤمن، چنین حبّی ندارد؛ وطن کافر، مشرک و ظالم نیز چه بخواند و چه نخواند، "جهنم" است، چنان که هم اکنون در میان جهنم زندگی می کنند، نه در امریکا، انگلیس، ایران یا عربستان؛ چنان که فرمود: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ - و همانا (حقیقتاً) جهنم قطعاً بر کافران احاطه دارد / العنکبوت، ۵۴»، و فرمود که طاغوت گرایان و طاغوت پرستان، همه اصحاب و شهروندان جهنم هستند و در آن خلود (حیات همیشگی) دارند:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکی ها به سوی روشنائی به در می برد؛ و [لی] کسانی که کفر ورزیده اند سروران شان [همان عصیانگران] طاغوتند که آنان را از روشنائی به سوی تاریکی ها به در می برند؛ آنان اهل آتشد که خود در آن جاودانند.

مؤمن و کافر، هر دو این سفر را به پایان رسانده و به وطن خود می رسند؛ وطن کافر و اهل طغیان، جهنم است: «فَأَمَّا مَنْ طَغَى - اما هر که طغیان کرد * وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - و زندگی پست دنیا را برگزید * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى - پس جایگاه او همان آتش است»؛ ولی وطن مؤمن، بهشت است: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى - و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى - پس قطعاً بهشت جایگاه اوست» (التازعات، ۳۷ تا ۴۱).

● - پس، وطن مؤمن، بهشت خداست و حبّ چنین وطنی، فقط از ایمان می باشد. ایمان یعنی چیزی که آدمی خود را با آن یا در آن، در امنیت کامل ببیند و مؤمن بهشت را امن و امنیت می بیند.

آیا جمله‌ی «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» حدیث است؟

این که متن، معنا و مفهوم یک جمله‌ای درست باشد، یک مقوله است، اما این که گفته شود "حدیث" است، یعنی حتماً معصوم علیه السلام این کلام را فرموده است، مقوله‌ی دیگری است و باید نسبت دادن یک جمله به آنها، از طرق علمی خودش به اثبات رسد.

هیچ سند موثقی برای اثبات این که جمله‌ی «حبّ الوطن من الایمان»، حدیث پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می‌باشد، نه در منابع اهل تشیع و نه در منابع اهل تسنن آورده نشده است؛ حتی بیان این جمله در کتبی چون «مستدرک سفینة البحار» یا «عیان الشیعة»، نیز بدون سند می‌باشد. بنابراین، ممکن است که این مضمون را از سایر آیات و روایات اقتباس نموده باشند، ولی نمی‌توان به صورت قاطع و محکم بیان داشت که عین این جمله حدیث است.

آیا منطق این جمله درست است؟!

چون این جمله حدیث نیست، دلیل نمی‌شود که مضمون، محتوا و منطقتش نیز غلط باشد! رابطه‌ی انسان و بالتبع علاقه‌ی شدید او به پیوندهای خونی، خویشاوندی، محلی، شهری و کشوری (ملی)، یا همان سرزمین آباء و اجدادش، نه تنها قابل انکار نیست، بلکه قابل تقدیر هم است؛ هم نشان از محبت، مودت، مهر، عاطفه و مسئولیت‌پذیری منطقی دارد، و هم نشان از "غیرت" و نپذیرفتن نفوذ و سلطه‌ی غیر (اجنبی، بیگانه، نفوذی، دشمن)؛ و چه در قرآن مجید و چه در احادیث، بر این ارتباطات، توجهات و تعلقات تأکید شده است، چنان که "صله ارحام" و دفاع از سرزمین واجب است. تجربه نیز ثابت نموده که هر گاه برای مملکت و ملت [وطن]، مشکل پیش آمده، خطری روی داده، دشمنی حمله کرده و یا دچار بلایی گردیده، آنان که به خداوند متعال ایمان دارند، به میدان آمده و از جان و مال و جوانی و زندگی خود گذشت کرده‌اند و آنان که ایمان نداشتند، یا فرار کردند، یا پناهنده شدند، یا در داخل و خارج به دشمن خدمت کردند، یا دست کم زبان و قلم خود را صرف سیاه‌نمایی، ترویج ناامیدی، تمسخر و ... نمودند! آیا غیر از این است؟!

● - بدیهی است که اگر کسی، به خدا، معاد، اسلام و قرآن ایمان ندارد، دست کم باید به "وطن" خود، به عنوان یک وطن، ایمان داشته باشد؛ یعنی آن را مأمّن خود ببیند، تا بتواند دوستش داشته باشد و از حریمش دفاع کند و برای رشد و ارتقای آن و هموطنانش تلاش نماید. پس در هر دو صورت «حبّ وطن، از ایمان است».



سیاسی- اردیبهشت ۹۸

چه بگوییم در پاسخ کسانی که به این جمله‌ی امام اشکال می‌گیرند که فرمود: «امروز نیز اگر امر دائر باشد بین حفظ نظام اسلامی و حفظ شخص ولیّ فقیه یا حفظ شخص امام زمان (عج)، حفظ نظام اسلامی، واجب‌تر است» و در صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۵ می‌گوید: حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر ولو امام عصر(عج) باشد، اهمیتش بیشتر است».

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

به همگان نمی‌شود یک پاسخ را ارائه نمود، چرا که علت ایراد گرفتن همگان مشابه نمی‌باشد! یک عده در عین ایمان به اسلام، نگاه صوری و ظاهری دارند و علم و بصیرت ندارند - یک عده‌ی دیگر شناختی از اسلام ندارند، اما احساسات مثبت دارند و با قضایا شعاری و احساسی برخورد می‌کنند - یک عده‌ی دیگر با اصل اسلام مخالفند، چه رسد به نظام اسلامی یا امام زمان علیه السلام و سعی می‌کنند که از احساسات پاک مردم و از محبت آنان به اهل بیت علیهم السلام سوء استفاده کنند! و خلاصه اقشار و دیدگاه‌ها و مواضع متفاوت می‌باشند.

امام خمینی رحمة الله علیه، خودشان ضمن همان جمله معروف، علت و دلیل را نیز بیان نمودند، منتهی ایراد کنندگان، عمداً یا سهواً، به گزاره توجه کردند و به علتش هیچ توجهی ننمودند! متن جمله ایشان چنین است:

«امروز ما از روزهای قبل بیشتر احتیاج به همبستگی داریم. امروز ما مواجه با همه قدرتها هستیم و آنها در خارج و داخل دارند طرح ریزی می‌کنند؛ برای اینکه این انقلاب را بشکنند و این نهضت اسلامی و جمهوری اسلامی را شکست بدهند و نابود کنند. و این یک تکلیف الهی است برای همه که اهمّ تکلیف‌هایی است که خدا دارد؛ یعنی، حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر - ولو امام عصر باشد - اهمیتش بیشتر است؛ برای اینکه امام عصر هم خودش را فدا می‌کند برای اسلام. همه انبیا از صدر عالم تا حالا که آمدند، برای کلمه حق و برای دین خدا مجاهده کردند و خودشان را فدا کردند.» (صحیفه امام خمینی، جلد ۱۵، ص ۳۶۵)

- - تمامی مسلمانان و به ویژه شیعیان، منتظر ظهور حضرت امام مهدی عجل الله تعالی و فرجه الشریف می باشند؛ اما باید از خودشان بپرسند که در واقع منتظر چه هستند؟
 - * - آیا منتظرند که او به دنیا بیاید؟ حال بنابر اقوال برخی از اهل سنت، او هنوز به دنیا نیامده و بعداً به دنیا می آید و بنابر اعتقادات موثق و مستند اهل تشیع، او به دنیا آمده و اصل و نسب ایشان نیز کاملاً مشخص و عین فرمایشات و اخبار حضرت رسول صلوات الله علیه و آله [در منابع شیعه و سنی] می باشد.
 - * - آیا منتظرند که امام زمان علیه السلام بیایند؟ خب، مگر رفته اند که بازگردند؟! کجا رفته اند که بیایند؟! ایشان خلیفه الله فی الارضه و حجت الله فی خلقه هستند، پس روی زمین، میان تمامی مردمان زندگی می کنند و البته عالم هستی به حکم ولایت تکوینی، در محضر ایشان است.
 - * - بلکه انتظار شخص ایشان، انتظار مسلمانان، انتظار شیعیان و حتی انتظار سایر مردمانی از اهل کتاب که به منجی آخرالزمان اعتقاد دارند، انتظار "قیام" می باشد، برای اسقاط نظام های سلطه ی طاغوتی و استکباری و ظالمانه و استقرار "نظام حکومت اسلامی = عدل الهی" در جهان.
 - * - مقام، شخصیت، جایگاه و عظمت انبیا و رسولان و نیز اوصیا و اولیای الهی نزد پروردگار عالم، یک مقوله است، اما مأموریت و مسئولیت آنان مقوله ی دیگری است؛ همه برگزیده و گسیل شده اند برای "ابلاغ و تحقق اسلام"، یعنی تعلیم و نیز پیاده کردن اسلام در تمامی شئون فردی و اجتماعی زندگی بشر و نیز حفظ اسلام؛ که البته فقط در سایه ی حاکمیت و حکومت اسلامی محقق می گردد، یعنی همان "نظام اسلامی".
 - اگر اکثریت مردم دنیا مسلمان شوند، عابد و زاهد شوند، صبح ها تا غروب روزه بگیرند و شب ها تا صبح به نماز شب و عبادات پردازند، اما "طاغوت" بر آنها مسلط باشد، هیچ نوری از اسلام بر شخص و جامعه ساطع نگردیده و همگان از مؤمن و کافر، در آتش کفر، شرک، بت پرستی های سنتی و مدرن (ایسم ها)، ظلم، جنایت، فساد و گناه خواهند سوخت و البته که آخر کارشان نیز جهنم است؛ چرا که مکرر فرمود: برای امر ولایت، امر امامت، امر برقراری عدل و قسط، برای مبارزه با طواغیت و ظلم به هر شکلی، برای مقابله با جهل و تبلی و مفت خوری، قیام کنید، و اینها قیام نکردند!
 - * - همانگونه که تمامی انبیا و رسولان الهی، دین خدا را که همان "اسلام" می باشد، آورده اند؛ همه آنها برای حفظ و تحقق اسلام، زحمات و رنج های بسیاری را متحمل شدند. برخی به آتش انداخته شدند، برخی دیگر به زندان افتادند، قصد به صلیب کشیدن برخی را نمودند، در محاصره های شدید اقتصادی [مانند شعب ابیطالب] قرار داده شدند ... و برخی نیز به شهادت رسیدند و حتی چون حضرت یحیی علیه السلام، قطعه قطعه (عرباً عربا) شدند!
- انبیایی که به شهادت رسیدند:**

- خوب است که نام برخی از انبیای الهی که به شهادت رسیدند را بدانیم و ببیندیشیم که برای چه به شهادت رسیدند؟ برای طهارت، غسل، وضو و نمازهای یومیه و یا نماز شب؟! یا برای نشر و حفظ دین خدا (اسلام):
- - آزر علیه السلام: پیامبری از نسل بنیامین برادر یوسف علیه السلام بود که مبعوث بر قومی ایرانی در مناطق مرکزی ایران مشهور به اصحاب رس گردید که این قوم، درختان و چشمه‌های آب را می‌پرستیدند. این قوم پیامبرشان را زنده در چاهی دفن کردند.
 - - یحیی بن زکریا (زکی): آخرین پیامبر قبل از عیسی بن مریم و پسر خاله ایشان بود که به دستور امپراطور روم و به دست هیروود آخرین شاه یهود و به تحریک دختر برادرش هیروودیا زندانی و سپس سرش را بریده و به روم فرستادند. محل دفن بدن یحیی در جبل زیتون و سر بریده یحیی در مسجد اموی دمشق می‌باشد. همان محل جمع‌آوری اسرای کریلا در بازگاه یزید ملعون. شهادت امام حسین علیه السلام را به خاطر بریدن سر، به ایشان تشبیه می‌کنند!
 - - زکریا بن یهویدا علیه السلام (زکریای اول): از پیامبران یهود فلسطین شمالی بود که بعد از سلیمان نبی علیه السلام، قوم او به پرستش بت‌ها و درخت زارها روی آوردند! زکریا آنها را منع نمود و قومش او را مابین قربانگاه و خانه خدا سنگسار نموده و خونس را ریختند. مزار او در جنوب غربی بیت المقدس در محل گفر زکریا معروف است.
 - - زکریا بن ایم (زکریای سوم): پدر حضرت یحیی علیه السلام و سرپرست مریم عذرا علیها السلام، که یهودیان به قصد قتلش او را تعقیب نمودند. او در داخل شکاف درختی مخفی شد، یهودیان که از پناهگاه او با خبر شدند، با اره او و درخت را دونیم و سپس قطعه قطعه کردند! مزار او در جبل زیتون در شرق بیت المقدس است که در کوه تراشیده شده است و این عبارات بر آن تراشیده شده است: «زکریای شهید، روحانی بسیار متقی پدر یحیی».
- و شاید تاریخچه‌ی کامل، دقیق و مستند نزدیک به بیست نبی الهی که به شهادت رسیده‌اند، ثبت و ضبط شده است.
- یازده امام معصوم، به اضافه صدیقه‌ی کبرا، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام، برای چه به شهادت رسیدند؟! چرا حضرت خدیجه‌ی کبرا علیها السلام، با آن همه ثروت، در محاصره‌ی اقتصادی شعب ایطالب، از شدت گرسنگی و تشنگی، بیمار شدند و رحلت نمودند و حتی یک کفن هم برای خودشان نداشتند؟! پس ببیندیشیم که چرا امامان علیهم السلام، خود جان‌شان را بر حفظ اسلام مقدم نداشتند و در این راه به شهادت رسیدند؟!

آیا این اولیای الهی را به خاطر زهد و تقوا، اذکار و نده‌ها و گریه‌های شبانه در پیشگاه پروردگار عظیم به قتل رساندند، یا برای جلوگیری از برپایی نظام اسلامی، استقرار حکومت اسلامی، و برای نابودی اسلام، که آنها ناشر، مبلغ و مدافعش بودند؟!

پس، تمامی انبیا، رسولان، امامان و اولیای الهی، حفظ اسلام را بر حفظ جان خودشان مقدم و واجب‌تر می‌دانستند، و بر تمامی مسلمانان عالم نیز واجب است که حفظ اسلام را اوجب واجبات بدانند و در راه آن از مال و جان دریغ ننمایند؛ و امام خمینی رحمه الله علیه نیز جز این نفرمودند.

امام خمینی رحمه الله علیه:

«پیامبر اکرم آنهمه مشقات را کشید و اهل بیت معظم او آنهمه زحمات را متکفل شدند و جانبازی‌ها را کردند؛ همه برای حفظ اسلام است. اسلام یک ودیعه الهی است پیش ملتها که این ودیعه الهی برای تربیت خود افراد و برای خدمت به خود افراد هست و حفظ این بر همه کس واجب عینی است؛ یعنی، همه مکلف هستیم حفظ کنیم تا آن وقتی که یک عده‌ای قائم بشوند برای حفظ او، که آن وقت تکلیف از دیگران برداشته می‌شود.» (صحیفه امام خمینی ره، جلد ۱۵، ص ۳۶۵)

«حفظ اسلام یک فریضه الهی است، بالاتر از تمام فرایض؛ یعنی، هیچ فریضه‌ای در اسلام بالاتر از حفظ خود اسلام نیست. اگر حفظ اسلام جزء فریضه‌های بزرگ است و بزرگترین فریضه است، بر همه ما و شما و همه ملت و همه روحانیون حفظ این جمهوری اسلامی از اعظم فرایض است.» (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۲۹)

«اینجانب نصیحت متواضعانه برادرانه می‌کنم که آقایان محترم تحت تأثیر اینگونه شایعه سازی‌ها قرار نگیرند و برای خدا و حفظ اسلام این جمهوری را تقویت نمایند. و باید بدانند که اگر این جمهوری اسلامی شکست بخورد، به جای آن یک رژیم اسلامی دلخواه بقیة الله - روحی فداه - یا مطیع امر شما آقایان تحقق نخواهد پیدا کرد، بلکه یک رژیم دلخواه یکی از دو قطب قدرت به حکومت می‌رسد و محرومان جهان، که به اسلام و حکومت اسلامی رو [ی] آورده و دل باخته اند، مأیوس می‌شوند و اسلام برای همیشه منزوی خواهد شد؛ و شماها روزی از کردار خود پشیمان می‌شوید که کار گذشته و دیگر پشیمانی سودی ندارد.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۴۷)

● - خداوند متعال، علیم، حکیم و بصیر است و دوست دارد که بندگان مؤمنش نیز علیم، حکیم و بصیر باشند.



گوناگون- اردیبهشت ۹۸

آیا فرد کافر یا غیرکافری که معذور است و به رحمت خداوند بخشوده می‌شود و داخل بهشت می‌گردد، عاقبت به خیر است، یا فرد مسلمانی که به تمام واجبات خود عمل کرده ولی به سبب گناهایی که داشته به جهنم داخل می‌شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

متزادف (هم ردیف قرار دادن) کافر و غیر کافر، از هر حیث خطاست - بی تردید هر کسی که وارد بهشت شود، عاقبت به خیر شده که وارد بهشت گردیده است و کسی که وارد جهنم می‌شود، عاقبت به خیر نگردیده است. اما، حالا چه اصراری است که در ذهن خود، به هر قیمت و بهانه‌ای که شده، کافر را در بهشت و مسلمان را در جهنم جای دهیم؟! خداوند علیم و بصیر، بر اساس مفروضات ما داوری نمی‌کند.

گاهی ذهن برای خودش صورت مسئله‌هایی می‌سازد که ساختارش غلط است و حتماً قابل حل و رسیدن به پاسخ صحیح نمی‌باشند؛ و البته شیطان نیز در این تخیلات و توهمات غلط می‌دمد تا ذهن و فکر به طور کلی از شناخت حقایق غافل گردند و به مانند یک بازی، به حل صورت مسئله‌های نادرست مشغول شوند! توحید و در مقابلش شرک - ایمان و در مقابلش کفر؛ کار عقل و قلب می‌باشد؛ پس هیچ کس در کفر و شرک خود معذور نیست، مگر این که دیوانه باشد و یا صغیری که بد و خوب، یا خیر و شر را تشخیص نمی‌دهد. لذا جمع بستن "کافر و غیر کافر" و سپس معذور دانستن آنها از کفر و شرک، و فرض بخشوده شدن و وارد بهشت شدن هر دو، از اساس غلط است.

● - چون توحید کار عقل و ایمان کار قلب است، کافر، مشرک و منافق "معذور" نداریم.

خداوند متعال "عقل" را حجت درونی و "انبیا" علیهم السلام را حجت بیرونی قرار داد؛ و البته تا کسی دعوت حجت درونی خود را نپذیرد و به ندای آن پاسخ مثبت ندهد، هرگز حجت بیرونی و دعوتش را نخواهد پذیرفت.

این عقل به عنوان حجت درونی، همیشه با انسان است و به حق حکم می‌دهد؛ پس اگر کسی به حکم عقلش توجهی ننمود و یا اساساً عقل و عقلانیت را تعطیل نمود و فقط نفس را تبعیت نمود، مشکل از خودش می‌باشد. پس کسی "معذور" نیست، مگر آن که دیوانه یا صغیر باشد.

● - و اما "معذور" در احکام، یعنی معذور از عمل به واجبات و دوری از محرمات، کسی است که امکان رعایت آنها را نداشته است؛ پس گناهی مرتکب نگردیده که بابت آن عقوبت و عذاب گردد؛ و اگر امکان رعایت داشته، پس معذور نمی‌باشد.

معذور یعنی کسی که "عذر" قابل‌پذیرشی دارد و چنین کسی، گناهی نکرده که معذب شود. فرض کنید که به هنگام اقامه نماز، کارهایی چون قیام، رکوع و سجده، به شکلی که بیان شده واجب است، اما کسی به علت بیماری از قیام یا رکوع و سجده به آن شکل معذور باشد؛ نشسته روی صندلی نماز بخواند و ... آیا او گناهی انجام می‌دهد؟ خیر، بلکه معذور است.

● - کسی که به رحمت و مغفرت الهی امیدوار است و اهل اطاعت و استغفار و توبه است، لابد کافر نیست و مؤمن به رحمت و مغفرت الهی می‌باشد؛ پس بسیاری از گناهانش، حتی بدون این که خودش متوجه باشد، بدون هیچ استغفار و توبه‌ای بخشوده می‌شود و بسیاری دیگر از گناهانش، پس از استغفار و توبه بخشوده می‌گردد؛ و شاید گناهی که باید برایش استغفار و توبه می‌نموده و به اصلاح آن اقدام می‌نموده، اما ننموده، باقی بماند و با شفاعت و یا عذاب مرگ، برزخ و یا قیامت پاک شود.

● - کسی که کافر است، اصلاً خدا را قبول ندارد که رحمت و مغفرت و حتی معاد او را قبول داشته باشد، پس هیچ‌گاه استغفار و توبه نیز ندارد؛ لذا از یک سو اعمال درستش نیز حبط می‌گردد و با او به قیامت نمی‌آید، و از سوی دیگر گناهانش همراهش می‌باشد، پس معذب می‌گردد.

● - «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتان زیاده روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا نومید مشوید؛ در حقیقت خدا همه گناهان را آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا» (النساء، ۱۶۸)

ترجمه: کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت نماید.

قیاس‌های خطا:

در اسلام عزیز، هم تعاریف مشخص است و هم احکام. در بُعد نظری و اعتقادی، معرفت، ایمان، تقوا و عمل صالح به تفصیل تشریح شده است؛ چنان که جهل، کبر، کفر، عصیان، عناد و لجاج تشریح شده است. در بُعد

عملی نیز عمل صالح، واجبات و محرمات به تفصیل بیان شده است، چنان که محرمات و مصادیق ظلم، فسق و فساد بیان شده است.

از این رو، تعریف اهل ایمان، با اهل کفر - یا اهل تقوا با اهل فسق و فساد، کاملاً مشخص می‌باشد و ضرورتی به "قیاس" نیز باقی نمی‌ماند؛ بلکه هر کسی باید خود را مشمول هدایت الهی نموده و بر اساس شاخصه‌های کمال رشد نماید و موانع این رشد را رفع و دفع بنماید.

اما، گاهی ذهن مبتلا و درگیر به مقوله‌ی "قیاس" می‌گردد و اگر دقت نمایید، در مصادیق قیاس، همیشه اهل باطل با صفات و اعمال پسندیده و اهل حق با صفات و اعمال نکوهیده در مقابل هم قرار داده شده و با هم قیاس می‌گردند (!؟) - می‌پرسند: «کافری که کارهای خوب می‌کند، دروغ نمی‌گوید و ظلم نمی‌نماید بهتر است، یا مؤمنی که هم دروغ می‌گوید و هم کارهای ناشایست انجام می‌دهد و هم ظلم می‌نماید؟! حلالاً چرا نام کسی با این ویژگی‌ها را "مؤمن" نهاده، بحث دیگری می‌باشد؛ اما در هر حال چنین قیاس‌هایی، کسی را به راه رشد، کمال و قرب الهی، هدایت نمی‌نماید.

در مقایسه‌ی حق و باطل، باید حق، حق باشد و باطل، باطل باشد، نه این که از صفات و ویژگی‌های این به آن داده شود و از آن به این داده شود و هر کدام معکوس تعریف شوند و سپس قیاس گردند! این مقایسه‌های درست، همه برای توجه و تذکر دادن است:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (التحل، ۷۶)

ترجمه: خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر را، که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است؛ و قادر بر هیچ کاری نیست؛ و سربار صاحبش می‌باشد؛ او را در پی هر کاری بفرستند، خوب انجام نمی‌دهد؛ آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می‌کند، و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟!!

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس علیه السلام، ۳۵)

ترجمه: بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟! بگو: «تنها خدا به حق هدایت می‌کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!»

خداوند چه نیازی در بشر آفریده که نفس اماره را در وجودش گذاشته؟! آیا این نفس اماره مورد نیاز بشر بوده است؟! با توجه به اینکه خداوند خیر محض است و شر از او صادر نمی‌شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته که خداوند متعال خیر محض است و از او شرّ صادر نمی‌شود و شرور همه از خودمان است. شرّ، در ذات چیزی که خلق شده نیست، بلکه در نحوه‌ی برخورد، اقبال و یا دوری خودمان است. خداوند متعال در وجود ما "نفس" گذاشته، نه "نفس اماره"!

آیا اگر حرارت خورشید، سبب آتش‌سوزی در جنگل بزرگی شود، گفته می‌شود که «خورشید شرّ است»؟! آیا اگر لوله‌گاز سوراخ شود، گاز نشت پیدا کند، سپس منفجر شود و یک محل یا خانه را به آتش بکشد و خسارات مالی و تلفات جانی به وجود آورد، گفته می‌شود: «نفت و گاز از شرور هستند، پس چرا خدا خلق‌شان نموده است»؟! آیا زلزله، آتشفشان، طوفان، بارش باران و جاری شدن سیل، به لحاظ طبیعی بد و شرّ هستند و یا لازمه‌ی چرخه حیات می‌باشند و این خطاهای ما در خانه و شهرک سازی سست و ... می‌باشد که سبب می‌گردد این حوادث طبیعی، برای ما مبدل به "بلاهای طبیعی" گردند؟!!

پس چرا نوبت به بشر و ساختار عظیم وجودی‌اش که می‌رسد، ویژگی‌ها، کشش‌ها، کنش‌ها، واکنش‌ها و نیازهای روحی، روانی و جسمی‌اش را تقسیم به "خیر و شرّ" می‌کنند و از روی جهل، تکبر و تنبلی، خالقش را زیر سؤال می‌برند که اصلاً چرا آفرید و در وجود ما قرار داد؟!!

آیا نیاز و میل به خوردن یا آشامیدن بد است، یا شهوت جنسی بد است، و یا علاقه به برخورداری از فرزند و نسل بد است و یا میل به کار، تلاش و بالتبع توانگر و غنی شدن بد است؟! نه تنها هیچ کدام بد و شر نیستند، بلکه اساساً لازمه‌ی حیات طبیعی و زندگی فردی و اجتماعی بشر همین نیازها و تمایلات می‌باشد و آن چه بد و شرّ است، هدف گرفتن اینها، تعلق به اینها و در یک جمله فراموشی مبدأ و معاد و دنیاگرایی و بسنده نمودن به متاع دنیا توسط بشر می‌باشد؟! لذا فرمود این کشش‌ها و محبت‌های دنیوی را خودم برای شما زینت قرار دادم، تا با شوق زندگی کنید، اما فراموش نکنید که اینها همه متاع دنیا است، و شما اینها را رها کرده و به سرای باقی می‌روید و منافع پایدار آنجاست:

«رُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: محبت [امور مادی]، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها سرمایه‌های (لوازم و لذت‌های) زندگی دنیوی است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداوند است.

نفس اماره را خودمان می‌سازیم:

خداوند متعال، آدمی را در بهترین اندازه‌ها آفریده است، چنان که فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ - [که] براسی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم / التین، ۴» - هم چنین در بهترین صورت‌ها [نه فقط صورت ظاهر] آفرید، چنان که فرمود: «وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ - و شما را صورتگری کرد و صورت‌های شما را نیکو نمود / غافر، ۶۴»؛ و برای هر کدام از حیث‌های گوناگون اندازه‌هایی قرار داد «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ - ماییم که هر چیزی را به اندازه (ای معلوم) آفریدیم / القمر، ۴۹» و نیز استعدادها و قوه‌های بالفعل و نیز بالقوه (قابلیت‌ها) را در هر چیزی قرار داد؛ چنان که از بذر گندم، خوشه‌ای پر بار می‌روید، اما فیل و کرگدن نمی‌روید.

به آدمی روح بخشید و تمامی زمینه‌های رشد آن را در درون و بیرون، از عقل و وحی برایش فراهم نمود؛ و هم چنین به او جهت امکان زندگی در دنیا، بدن مادی یا حیوانی داد، و تمامی زمینه‌های رشد آن را در درون [سلول‌سازی و ...] و بیرون [خوردن، آشامیدن، پوشاک، مسکن، ازدواج، تولید مثل و ...] برایش قرار داد.

● - برای رشد روح، به او قلب (جان) و "حبّ و بغض" دارد، تا خوشش بیاید و به سویش رود، و بدش بیاید و اجتناب ورزد - برای رشد بدن نیز چون حیوانات، به او "شهوة و غضب" داد؛ تا مایل یا متنفر گردد. فوق همه اینها به او "عقل" داد تا حاکم گردد و نیز قلب داد تا فهم کند و نیز "وحی" فرستاد تا آگاه شود و از نقشه‌ی راه تبعیت کند تا به سلامت به وطن باز رسد، مضافاً بر این برایش معلم، راهنما، رهبر و الگو نیز قرار داد تا با مربی‌گری، پیروی و تبعیت از آنها راه را بی‌ماید «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ - قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست / الأحزاب، ۲۱»؛ و اگر در طی راه زمین خورد و مجروح شد، او به فریادش رسد، معالجه کند، تا بتواند به راه ادامه دهد. حال کدام اینها بد و شرّ هستند که پرسیده شود: «خدایی که خیر محض است، چرا آنها را آفرید و در وجود ما قرار داد؟!»

در قرآن کریم که کتاب مبدأ و معادشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، رفتارشناسی، دوست و دشمن‌شناسی ... و نقشه‌ی راه می‌باشد، فرمود: که این "نفس حیوانی تو"، برای بدن و زندگی مادی و حیوانی توست؛ اما تو حیوان نیستی، بلکه آدم و انسان هستی، پس باید به این حیوان چموش، افسار بزنی و افسار را به دست عقل بسپاری و با علم و طبق وحی عمل نمایی، تا این بدنی که با این ویژگی‌ها به تو داده‌ام، ابزار حرکت، تعامل و وسیله‌ی رشد خود تو گردد. درست مانند آدمی که بر مرکبی سوار است و با آن حرکت می‌کند، تا خودش به مقصد رسد.

مقصد حیوان، طویله، آخور و دشت و جنگل است، مقصد حیوان طبیعت است، چنان که بدن نیز در طبیعت زندگی می‌کند، طبیعی زندگی می‌کند، در آخر نیز به خاک رفته و در آن می‌پوسد؛ اما مقصد سوار بر این مرکب، شهر، دیار، خانه، کاشانه، زیارت اهل آن (اهل بیت) و همزیستی با آنان می‌باشد؛ لذا به رغم آن که در طی طریق (راه) به مرکبش (اسب یا خودرو و ...) می‌رسد، علف یا بنزین داده و تیمار یا تعمیرش می‌کند، اما پس از رسیدن، آنها را در جایی رها می‌سازد و به سوی محبوب‌هایش می‌شتابد. آیا مسافری دیده‌اید که خودش را به اسب، خودرو، کشتی، هواپیما و یا قطار ببندد؟!

اما، برخی بر عکس عمل می‌کنند، به جای آن که افسار نفس را به دست عقل دهند، به عقل خود لگام زده و افسارش را به نفس حیوانی می‌سپارند! چنان که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام فرمودند: « وَ كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ - و چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است / نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱ » و نیز فرموده‌اند که خداوند متعال انبیایش را گسیل داشته تا میثاق فطری را بگیرند، حقایق فراموش شده را به یاد آورند و این عقل را از این غل و زنجیرها آزاد کنند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُبَيِّنُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج البلاغه، خطبه شماره ۱)

ترجمه: پس خداوند رسولانش را بر انگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمت‌های فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان [گنج‌های دفن شده‌ی] عقول آنان را بر انگیزانند.

● - بدیهی است که عقل، قلب [روح]، نیاز، خواست و خوشایند خود را دارد و جسم [بدن] و نفس حیوانی نیز نیاز، خواست و خوشایند خود را دارد. نه قوه‌چشایی از خواندن یک کتاب لذت می‌برد و نه معده از آن پر می‌شود و آن را هضم و به خون تبدیل می‌نماید؛ و نه تناول یک خوراک خوشمزه، به روح حلاوت روحانی می‌بخشد و او را به معراج می‌برد و به زیارت و رؤیت حقایق عالمی هستی می‌رساند! آیا نماز، روزه، حج، جهاد و ... برای بدن زحمت و اذیت ندارد؟! آیا مطالعه چشم را خسته نمی‌کند؟! و آیا پرخوری، روح لطیف را نمی‌آزارد و تنبلی بدن، او را از عبادت، اطاعت، تلاش و جهاد باز نمی‌دارد؟!

بنابراین، نفس در نیاز و شهوت جنسی‌اش، از ما براهین فلسفی، قوانین علمی، یا تذکرات قلبی و عرفانی نمی‌خواهد، بلکه ابزار و امکان ارضای غریزه‌ی شهوت را می‌خواهد؛ چنان که روح نیز در حبّ محبوب و عشق به کمال، از ما خیار، گوجه و کباب نمی‌خواهد؛ بلکه معرفت (شناخت)، محبت و مودت (ظهور عملی محبت) را می‌خواهد؛ و این دو نیرو، کاملاً در مقابل هم و نزاع با یکدیگرند.

● - نکته‌ی قابل توجه آنجاست که اگر به نفس از راهش، به اندازه و درست رسیدگی کنی، آرام می‌گیری، رام می‌شود و خوب هم سواری می‌دهد و یا بارت را می‌کشد، اما اگر با عدم کنترل و رسیدگی، آزارش دهی؛ در فشارش بگذاری و یا افسارش را رها کنی، حتماً جفتک می‌اندازد، می‌رمد، هار می‌شود و سوارش را به زمین می‌کوبد و او را زیر پنجه‌ها یا سمّ خود له می‌کند؛ چرا که این حیوان، فقط اسب و الاغ نیست، بلکه گرگ، روباه و پلنگ هم هست.

بنابراین، این خود انسان است که این "نفس طبیعی" را مبدل به "نفس اماره" می‌کند، یعنی با افسارگسیختگی، مبدلش می‌کند به نفسی که فقط با بروز علائمی، اعلام نیاز نمی‌کند، خواهش و تمنا نمی‌کند، بلکه فشار می‌آورد و امر می‌کند؛ پس می‌شود: «نفس اماره».

این "نفس" مانند شعله‌ی آتش است؛ اصلش برای روشنایی بخشی، حرارت و گرم کردن است؛ اما ممکن است کسی این شعله را به خانه و کاشانه، و جان خودش و اطرافیانش بیندازد. اینجا مشکل از آتش یا وجود آن نیست، بلکه مشکل از عقل و بصیرت صاحب و مصرف‌کننده‌ی آن است! کار شیطان نیز دمیدن در همین آتش نفس می‌باشد.

پس خداوند متعال، در وجود ما "نفس" گذاشته که نیاز حیات ما در این دنیا می‌باشد و این ماییم که به آن قدرت جولان و امر و نهی کردن می‌دهیم.

جوان سوال می‌کنه: آگه پول باشه سعادت هست، زندگی هست، آزادی هست، آرامش هست. پس تمام

مسیرهای زندگی رو باید به سمت پول هموار کرد؟ چی باید به پاسخ این سوال گفت؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حالا این جوان مدعی، دلیل عقلی و علمی، شهود عینی و تجربی، و یا هر گونه سند دیگری هم برای اثبات این شعارهایش ارائه داده، یا فقط بر اریکه‌ی بدون منازع شعار تکیه زده و چند جمله روی هوا گفته، و شما دنبال پاسخ‌های عقلی، مبرهن، مستدل و مستند برای او هستید؟! اگر مواضع شما در مقابل یک دیگر اینگونه باشد، هیچ فرقی نمی‌کند که چه پاسخی دهید، چرا که مرعوب شعارهایش شده‌اید.

● - بنابراین، هیچ‌گاه ابتدا به ساکن پاسخ ندهید و به دنبال دلیل و برهان برای نقد نگردید، بلکه از مدعی بخواهید که با دلیل، برهان و سند قاطع (نه شعاری)، ادعایش را به اثبات رساند.

● - علم، قدرت، ثروت و حتی همت، همه وسایل و امکانات می‌باشند، و وسایل به خودی خود، هیچ نیستند؛ نه خوب هستند و نه بد؛ نه خوشبختی می‌آوردند و نه بدبختی، بلکه این اهداف، برنامه‌ریزی، سازماندهی و

بالاخره چگونگی و چرایی استفاده از ابزار است که ممکن است اسباب خوشبختی را فراهم کند و یا اسباب بدبختی را مهیا و زمینه‌هایش را مساعد نماید.

- - قرآن کریم، با این عظمتش که کلام الله است، خود یک وسیله است؛ لذا متقی و مؤمن را هدایت می‌کند و برایش شفا و رحمت می‌گردد، اما ظالمان را به خسران بیشتر می‌اندازد:
- «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)
- ترجمه: و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم؛ و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی‌افزاید.

- - پول، سرمایه و ثروت نیز همین‌طور است؛ اگر به شکلی درست، در راه اهدافی والا، و طبق برنامه‌ریزی صحیح و متقن به دست آید و مصرف گردد، یکی از بهترین و لازم‌ترین "اسباب و وسائل و امکانات" رشد فردی و اجتماعی می‌باشد؛ و اگر به مقدار لازم تهیه نگردد و در اختیار قرار نگیرد، و درست مدیریت و استفاده نشود، نه تنها دیگر امکانی جهت رفع مشکلات وجود نخواهد داشت، بلکه فقر خودش مشکلات فراوان‌تری به همراه آورده و تحمیل می‌نماید. از خانه و مدرسه، مسجد و بیمارستان و کتابخانه گرفته، تا دانشگاه‌ها، آزمایشگاه‌ها، شهرسازی‌ها، صنایع کوچک و بزرگ، کشاورزی و بهداشت و ... همه با پول و ثروت ساخته می‌شوند و خودشان نیز ثروت آور و پول‌ساز می‌گردند.

اما اگر کسی سرمایه‌ی مالی داشته باشد، اما از سرمایه‌ی "عقل و علم" تهی باشد - پول داشته باشد، اما شعور و بصیرت نداشته باشد - ثروت داشته باشد (مثل ارث هنگفت)، اما مدیریت و برنامه‌ریزی نداشته باشد - پول داشته باشد، اما اخلاق و آدمیت نداشته باشد و ... چه می‌شود؟!

مگر بیشتر ثروت طبیعی عالم، از نفت و گاز گرفته تا معادن فلزات و سنگ‌های قیمتی و نیمه قیمتی، در همین غرب آسیا و آفریقا، انباشت نشده است، و مگر ثروت کشورهای غربی، بیشتر از استعمار و چپاول ثروت‌های همین منطقه به دست نیامده است؟!

با این همه، چرا وضعیت انحطاط فرهنگی، ناامنی اجتماعی، بیکاری و ورشکستگی، جنگ‌افروزی و نسل‌کشی و حتی بچه‌کشی، ناامیدی و خودکشی، قتل و غارت، تجاوز و جنایت و ... در کشورهای به ظاهر ثروتمند امریکا و اروپا، این چنین بیداد می‌کند و خواب راحت را از چشمان‌شان ربوده است؟! مگر پول و ثروت ندارند؟!

- - در امریکا متوسط روزانه چهل تا پنجاه نفر در حملات مسلحانه کشته می‌شوند!
- - طبق آمار ثبت شده [به غیر از ثبت نشده‌ها]، در امریکا فقط در طی سال ۲۰۱۷، بیش از ۱,۴۰۰ میلیون نفر اقدام به خودکشی کرده‌اند. (afsp - American Fandation for Suicide Prevertion).

- - به گزارش (CDC)، در امریکا در هر ۱۲ دقیقه، یک نفر خودکشی می‌کند!

● - به گزارش FBI (ucr.fbi): در امریکا و در سال ۲۰۱۷، در هر ۳۰/۵ دقیقه یک نفر کشته شده و در هر ۳/۹ دقیقه، یک نفر مورد تجاوز قرار گرفته و در هر ۱/۷ دقیقه، یک سرقت انجام گرفته است. به گزارش (Rainn) و طبق آمار رسمی، در امریکا از هر شش زن، یک نفر مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است! و البته مردان و پسران نیز از خطر تجاوز جنسی در امان نمی باشند. البته این آمار فقط بر طبق شکایات رسیده است، و حال آن که خود می گویند بیش از ۸۰ درصد از قربانیان، از ترس جان یا آبرو، شکایت نمی کنند.

اروپا:

البته وضعیت جرم و جنایت، قتل و تجاوز و سرقت، ناامنی جانی و شعلی و روانی، کودک کشی حتی توسط والدین، خودکشی و اعتیاد جوانان و ...، در کشورهایی چون انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، سوئد، نروژ و ... نیز به نسبت جمعیت، زیاد هم بهتر از امریکا نمی باشد. دست کم، طی ده تا پانزده سال گذشته، شاهد تظاهرات گسترده‌ی مردمی در کشورهای انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، یونان و ... بوده‌ایم، که اکثر قریب به اتفاق آنها، با یورش و خشونت‌های پلیسی سرکوب شده‌اند! بنابراین، پول‌شان، نه رضایت آورد، نه امنیت، نه آزادی!

تظاهرات ضد سرمایه‌داری در فرانسه، خود پاسخ کامل و جامعی می باشد؛ اگر چه مردم معترض فرانسه، در این مهد تمدن و آزادی و حقوق بشر(!؟) هنوز نمی دانند که چه می خواهند، اما دست کم می دانند که چه نمی خواهند و آن چه نمی خواهند، به طور کل نظام سرمایه‌داری می باشد.

● - البته موجی از اخلاق‌گرایی - هر چند در دل لیبرالیسم و پسا پست مدرنیسم - در امریکا و موجی از "منجی طلبی"، در اروپا به راه افتاده است؛ اما هر چه هست، گواه بر این است که پولدارها نیز به این نتیجه رسیده‌اند که پول و ثروت به تنهایی، نه تنها خوشبختی، رفاه، آزادی، امنیت و ... نمی آورد، بلکه مصائب و بدبختی‌های بسیاری را به ملت‌ها تحمیل می کند.

پس، مهم است که علم، تکنولوژی، پول، ثروت، رفاه و سایر امکانات، در اختیار چه اشخاص یا جوامع و حکومت‌هایی باشد، از کجا به دست آمده و در راه چه هدف و اهدافی مصرف گردد؟! یعنی جهان‌بینی، ایدئولوژی، اخلاق و فرهنگ آنان چه باشد؟

آیا دین با ملیت مرتبط است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در این عالم هستی، چه چیزی با چه چیزی مرتبط نیست که دین با چیزی ارتباط نداشته باشد؟

آنگاه که دین خدا و دین حق، تمامی شئون و امور فردی و اجتماعی، تمامی احوالات درونی و بیرونی را شامل می‌گردد؛ بدیهی است که "ملیت و دین" نیز با یکدیگر مرتبط می‌باشند؛ البته دین باطل و جعلی نیز همین‌طور است.

لازم است ابتدا راجع به "ربط" و "ارتباط" و قوانین حاکم بر آن، به نکاتی بسیار مهم توجه نماییم و بعد ببینیم که آیا "دین و ملیت" با هم مرتبط هستند یا خیر؟
 "ربط"، نوعی وصل کردن به شکل محکم بستن است؛ در گذشته به بستن افسار اسب‌ها به جایگاه و چوب کنار استراحتگاه‌ها «رَبَطَ» می‌گفتند. پس "ربط داد"، یعنی متصل نمود و محکم بست.
 این "ربط" و قوانین حاکم بر آن، چه در عالم ماده و چه در عوالم غیر مادی و عالم معنا، هم بسیار مهم است و هم بسیار جالب، و البته لازم است که همگان در هر سطحی که هستند، حتماً به مقوله‌ی "ربط و ارتباط" دقت نموده و دامنه‌ی آن را به تمامی امور و شئون وجود و زندگی فردی و اجتماعی خود تعمیم دهند و مصادیقش را همه جا ببینند!

جالب آن که بدانیم، از آنجا که به قول میرفندرسکی:

چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

تمامی قوانین حاکم بر ارتباطات غیر مادی، عین همان قوانین ارتباطات در عالم ماده می‌باشند، لذا کاملاً قابل مطالعه و شناخت می‌باشند. به عنوان مثال:

عالم ماده:

- - اگر آب دریا را با یک استخر و با یک بشکه، یا یک سطل و حتی یک انگشت‌دانه، مرتبط نمایید، اگر چه به لحاظ مقدار، عمق و ... متفاوت هستند، اما اولاً در همه یک آب جاری می‌گردد و ثانیاً هم سطح هم قرار می‌گیرند. آب درون انگشت‌دانه، با آب اقیانوس، هم سطح می‌گردد!
- - اگر از آب یک استخر ده هزار لیتری، یک لیتر آب بردارید، مقدار آن یک لیتر کم می‌شود و سطحش یک لیتر پایین‌تر می‌رود؛ اما اگر از یک سطل چهار لیتری که با آب دریا مرتبط است، ده هزار یا یک میلیون لیتر آب بردارید، باز هم سطحش با دریا هم سطح باقی می‌ماند!

عالم معنا:

در عالم معنا نیز با هر چه مرتبط شوید، با همان هم سطح می‌گردید؛ چنان که فرمود مؤمنان همه با هم برادرند، و چنان که فرمود: اگر با این کفار بنشینید، شما نیز از آنها و مثل همان‌ها هستید، هم سطح آنان می‌شوید:

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (النساء، ۱۴۰)

ترجمه: و خداوند (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند! وگرنه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند.

چرا فرمود: همه انسان ها با امام شان [چه امام حق و چه امام باطل] محشور می گردند؟ چرا که در زندگی دنیا به هم مرتبط بودند، خودشان را به هم محکم بسته بودند؛ یک باور و واقعیت میان همه جاری بود و در یک سطح بودند، البته عمق شان فرق داشت، ولی محتوا و سطح شان یکی بود. از ریشه های حکمت "شفاعت" نیز همین "ربط و ارتباط" می باشد.

● - ممکن است مسلمانی در کشور یا شهر کافر نشینی اقامت نماید یا اصلاً شهروند همانجا باشد (مثل امریکایی ها یا اروپایی های مسلمان)، اما به هنگام اقامه نماز، ارتباطش به مسلمانان را اعلام می دارد و به صورت جمع می گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ - ما تو را بندگی می نمایم و ما از تو استعانت می طلبیم / سوره حمد»، یعنی ما موحدان و مؤمنان، هر کجا که باشیم، با یک دیگر ربط داریم و مربوط به یک دیگر هستیم. چنان که اگر یک ایرانی، در آلمان یا فرانسه زندگی کند، حتی اقامت دائم گرفته باشد، یا حتی به لحاظ قوانین تابعیت آنجا را گرفته باشد، باز هم می گوید: «من یک ایرانی هستم»؛ البته یک ایرانی که ترک تابعیت و وطنش را نموده است! بسیاری از ارتباطاتش را با وطن قطع کرده و به وطن دیگران مرتبط شده است؛ اما باز هم ارتباط سلاله ای او باقیست.

قرآن کریم:

در قرآن کریم، چند آیه راجع به "ربط" وجود دارد. یکی آنجاست که می فرماید مادر حضرت موسی علیه السلام، هنگام سپردن فرزند نوزدش به آب، خودش را باخت و کم مانده بود که همه چیز را خراب کند، اما ما قلبش را "ربط" دادیم، یعنی محکم بستیم، تا به نور ایمان، به امنیت و آرامش رسد «... لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ / القصص، ۱۰»؛ و یکی دیگر در مورد جوانان اصحاب کهف است که می فرماید آنگاه که برای توحید قیام کردند، ما قلوب شان را مرتبط نمودیم، یعنی به خودمان مرتبط کردیم، تا محکم و استوار بمانند و نغزلند: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ لَهَذَا لَقَدْ فَلْنَا إِذَا شَطَطًا» (الكهف، ۱۴)

ترجمه: و ما دلهايشان را محکم ساختیم در آن موقع که قیام کردند و گفتند: «پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی بگزارف گفته ایم.

عمومیت "ربط":

به عالم ماده نگاه کنید؛ اگر چه ما ارتباطات را به "مستقیم و غیر مستقیم"، تقسیم نموده‌ایم، اما واقعیت این است که هر چیزی در عالم ماده، با همه چیز مرتبط است؛ یک عنصر، با تمامی عناصر مرتبط می‌باشد و البته ایجاب نظام علیمانه و حکیمانه همین است که هیچ خلاء و شکافی در آن نباشد. امروزه دانشمندان کشف کرده‌اند که اگر مگسی در پکن بال بزند، در آتمسفر لندن اثر می‌گذارد! لذا خداوند متعال فرمود که این عالم با این عظمت را پوچ یا بازی نیافریده‌ایم. همه علیمانه، حکیمانه و مقتدرانه خلق شده‌اند و به هم ربط دارند.

● - بنابراین، همه چیز با همه چیز ربط دارد؛ حال یا مستقیم، یا غیر مستقیم، یا کم و یا زیاد و از جمله است، رابطه‌ی "کشور، ملیت، زبان، تاریخ، آینده‌نگری و ...، با دین"، چه دین حق باشد و چه دین باطل، مانند "ایسم"ها، که هر کدام نوعی دین هستند، جهان‌بینی و ایدئولوژی و احکام خاص خود را دارند.

یکی شدن دین و ملیت:

ادیان، برخی حق و الهی هستند و برخی دیگر باطل، اعتباری و من‌درآوردی! ملیت‌ها نیز گاهی حقیقی هستند و گاهی اعتباری، فرضی و البته متغیر. یک روزی بحرینی‌ها یا بخشی از آذری‌ها از ملت ایران محسوب می‌گردیدند و امروز کشور مستقل و ملت دیگری هستند!

در نزد خداوند متعال، که خالق و صاحب مُلک (پادشاهی) و مُلک و مالکیت زمین و آسمان‌هاست و همگان بندگان او هستند، مرزبندی‌های جغرافیایی، نژادی، زبانی و ...، همه اعتباری هستند؛ تقسیم‌بندی‌های لازمی برای برقراری ارتباطات و تعاملات می‌باشند، اما ارزش نیستند، بلکه ارزش نزد او، در رشد، کمال و قرب به اوست که با تقوا به دست می‌آید و این حقایق حکیمانه، شعار و شوخی نمی‌باشند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرمی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

● - خداوند متعال، در یک آیه، "دین" و "ملیت" را به یک معنا می‌آورد، چرا که "ملیت حقیقی" هر کسی، همان "دین" اوست:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (النساء، ۱۲۵)

ترجمه: دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد، و پیرو آیین خالص و پاکِ ابراهیم گردد؟ و خدا ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد.

ارتباط دین و ملیت اعتباری:

از آنجا که معلوم شد، تمام هستی، با تمامی واقعیات، اشیاء و اجزایش و نیز تمامی امور، به یک دیگر مرتبط هستند - حتی یک عمل گذشتگان در سه هزار سال پیش با سرنوشت امروز ما مرتبط است و یک عمل ما تا آخر الزمان اثر و آثار خود را دارد، معلوم می شود که همین "ملیت اعتباری" مانند ایرانی، عرب، ترک، فرانسوی، آلمانی، چینی و ..، که منظور اصلی از پرسش مطروحه می باشد، با "دین" [هر دینی، اعم از حق یا باطل، الهی یا دست ساز بشر]، ارتباطات گسترده و عمیق مستقیم و غیر مستقیم دارد.

به عنوان مثال: تاریخچه ی یک ملت - مرزهای جغرافیایی یک ملت - فرهنگ و زبان یک ملت - خدمات متقابل یک ملت با یک دین - آداب و رسوم یک ملت - درس ها و عبرت های یک ملت، آینده نگری یک ملت - اهداف و آمال یک ملت و ...؛ همه و همه، با "دین" ارتباط مستقیم و غیر مستقیم دارند.

تردید نکنیم که نه تنها شرایط تاریخی و محیطی، بلکه حتی خواص ژنتیکی و وراثتی نیز با "دین"، ارتباط و اثر دارد؛ منتهی هیچ کدام، نقش "علت تامه"، را که اگر بیاید، بر سایر علل و عوامل غلبه دارد، ایفا نمی نمایند. علت تامه در انتخاب و پیروی از یک دین، همان "اختیار، اراده و انتخاب" شخص است؛ چنان که بسیاری در میان ملل مسلمان، کافر و مشرک و حتی منافق می شوند و بسیاری دیگر در میان ملت های کافر یا به اصطلاح اهل کتاب، به اسلام می گروند - فرزندی از مؤمن کافر می شود و فرزندی از کافر، مسلمان و مؤمن می گردد.

سوالی داشتم در مورد اینکه اسلام در اقتصادش، هم لیبرالیسم را دارد و هم کمونیست را، هم لذت گرایی را، و هم سود گرایی و هم سوسیالیسم را و...؛ در کل همه دیدگاه ها رو دارد منتهی به صورت مطلق نداره این گذاره تا چه قدر درسته؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مقصود و منظور شما این است که اسلام دین جامعی است و این درست هم هست، اما جمله و گزاره نیز باید صحیح باشد، چرا که معانی و مفاهیم، به واسطه همین کلمات و جملات بیان و منتقل می گردند.

مگر می شود که یک دینی، همه ی دیدگاه ها، جهان بینی ها، ایدئولوژی ها، بایدها و نبایدها ...، از کفر، شرک و نفاق گرفته تا توحید و ایمان - از فسق و فساد گرفته تا تقوا و اصلاح - از ظلم و جنایت گرفته تا عدل و قسط را داشته باشد؟! پس به خاطر چند اشتراک لفظی و یا شباهت تعریفی، نگوییم: اسلام همه دیدگاه ها را دارد!

پس اگر گفته شود: «آن چه خوبان همه دارند، تو یک جا داری»، درست است؛ ولی آن چه خوبان دارند، یعنی حسنات، نه آن چه همگان دارند!

غریبی‌ها، به تناسب منافع خودشان، یک سری "ایسم" برای خودشان درست کرده و می‌کنند و برای هر کدام تعریف‌ها نموده، دکترین‌ها و مانیفست‌ها نوشته و حتی قوانینی وضع کرده و می‌کنند و سپس آنها را از طریق تبلیغات سراسری، تحمیل به سیستم‌های آموزشی گرفته، تا به زور سیاست و سر نیزه، به دنیا تحمیل کرده و می‌کنند!

از این رو، بسیاری از دانش‌پژوهشان و محققان، خود را مقهور و مغلوب می‌بینند که هر تعریفی را حتماً در یکی از قالب‌های تعریف شده توسط آنان بگنجانند، چنان که حتی در دانشگاه‌های ما نیز همین متد تحمیل می‌گردد! و جالب آن که هرگز نمی‌گویند: «این نظریه، برگرفته از اسلام، یا دست کم منطبق و یا شبیه با اسلام می‌باشد؛ بلکه می‌گویند: اسلام نیز آن را دارد»!

اما، واقعیت این است که حقایق عالم هستی، نظام خلقت، و نظام هدایت را نمی‌توان با نظریات گوناگون متغیر نمود؛ حقیقت یک چیز است، حال گاه هر کدام گوشه‌ای از آن را می‌شناسند؛ گاه آن را به نام خود بیان می‌دارند و به اصطلاح "بولد" می‌کنند؛ گاه می‌گویند: اصلاً زیرنا همین است؛ گاه اصلش را کتمان می‌کنند، و از روی آن اصل، یک بدلی و جعلی می‌سازند! درست مانند مسئله توحید است که انسان ذاتاً پرستنده خلق شده است، اما آنها مبعود و اِله‌های بدلی و جعلی را جایگزین نموده و مانند سامری گوساله‌ساز می‌گویند: خدای حقیقی، خدای من و شما، خدای انبیا و آن چه باید همه تسلیم او شویم، همین گوساله‌ی کهن یا مدرنی است که ما ساخته‌ایم!

* - هم ما مسلمانان معتقد به حکومت واحد جهانی هستیم و منتظر ظهور منجی عالم بشریت، هم امریکا و اروپا و متحدان دم از حکومت واحد جهانی، به رهبری امریکا می‌زنند؛ پس آنها از روی یک اصل عقلی، فطری و دینی، بدل‌سازی کرده‌اند!

* - اندیشه‌ها، مکاتب، گروه‌ها، ایسم‌ها و حکومت‌های جاهل و مستکبر، هیچ چاره‌ای جز بدل‌سازی ندارند؛ آنها که نمی‌توانند جهان تازه‌ای را طبق قوانین و اندازه‌های خود خلق کنند، پس باید در همین که هست، بدل بزنند! کار شیطان [هر منحرف و منحرف‌کننده‌ای] فقط همین است.

انسان:

انسان، انسان است با تمامی ویژگی‌هایش و البته که تعاریف در ایسم‌های گوناگون، هیچ تغییری در هستی و هویت او ایجاد نمی‌نماید؛ لذا هر چه بگویند: «انسان حیوانی بیش نیست، حال یا حیوان دوبا، یا حیوان راست قامت، یا حیوان ناطق و...»؛ دلیل نمی‌شود که آدمی دیگر انسان نباشد و فقط حیوان باشد! بله خداوند می‌فرماید که اگر عقل، قلب و بصیرت تعطیل شد، این آدم، از مرحله‌ی حیوانی، به مرحله انسانی وارد نخواهد شد، لذا «الْأَنْعَامُ بَلْ هُمْ أَضَلُّ = حیوان بلکه پست‌تر» می‌شود. حال آیا می‌توان گفت: «پس اسلام قبول دارد که انسان حیوانی بیش نیست»؟!!

● - انسان، متشکل از "روح و جسم" است؛ روح ملکوتی دارد، جسم مادی نیز دارد - عقل دارد و از نفس حیوانی نیز برخوردار می باشد - قلب برای فهم، حب و بغض [دوستی و دشمنی] دارد، چنان که از نیروی شهوت و غضب حیوانی نیز برخوردار می باشد. او با قابلیت خلیفة اللہی خلق شده است پس موجود عظیمی است - هر چند قابلیت درجا زدن در جمادی، نباتی و حیوانی را نیز دارد.

حال یکی فقط نفس حیوانی او را می بیند و جز خور، خواب و شهوت، برای او کمالی نمی بیند؛ دیگری سایر نیازها و میل هایش را تابع شهوت جنسی اش بر می شمرد و این شهوت را زیربنای و رب (صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور) بر می شمرد و دیگری به عظمت او نگاه کرده و مکتب "اومانیسیم = اصالت فرد = من گرایی" را که دجال زمان شده است، بنا می نماید! آن یکی خسته و زده از دنیا، جسم و تمایلاتش را سرکوب نموده و بر قوای روانی انسان تمرکز نموده و راه ریاضت را پیشه می نماید!

اسلام، دین خداست، خدایی که خالق انسان است؛ پس به تمامی ابعاد وجودی، از روحی، روانی و معنوی گرفته تا جسمی و جنسی، توجه دارد و نه تنها هیچ یک از نیازهایش را سرکوب نمی کند، بلکه برای رشد و تعالی انسان، برنامه می دهد.

حال اگر ناآگاهی به موضوع توجه اسلام به مسائل جنسی نگاه کند، می گوید: «عجب، اسلام فرویدیسم هم دارد» - و اگر به تذکر اسلام به عظمت انسان نگاه کند، می گوید: «عجب، در اسلام اومانیسیم هم هست!» در صورتی که آنها فقط اسم هستند، هم نگاه شان اگر غلط نباشد ناقص است و هم بالتبع برنامه هایشان نادرست و هلاک کننده!

جامعه انسانی نیز مانند یک انسان زنده، شخصیت، هویت، روح و جسم دارد؛ لذا قوانین خودش را دارد. جامعه با علم، حکمت، وحدت، امنیت، محبت، صداقت، تلاش، هم افزایی، همکاری (تعاون)، و در یک کلمه با "اخلاق حسنه" رشد نموده و به تمدن می رسد.

حال مکاتب (ایسم ها)، یکی به عمل گرایی [پراگماتیسم] روی آورده و وقتی می بیند که اسلام بر عمل و تلاش تکیه و تأکید دارد و می فرماید: «وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست / النَّجْم، ۳۹»، می گوید: «عجب، پس اسلام پراگماتیسم نیز می باشد» - مکتبی دیگر برای انسان (فرد) هیچ ارزشی قائل نیست و ارزش مطلق را به اجتماع می دهد و می بیند که اسلام قوانین اجتماعی گسترده ای دارد، می گوید: «اسلام نیز جامعه گرا» می باشد - آن یکی بر تعاون و دیگری بر ارزش های اخلاقی و ...

● - امروزه نظام سلطه به این نتیجه رسیده که دیگر نمی تواند تحت عناوینی چون لیبرالیسم و پسا پست مدرنیسم، جوامع انسانی را تسلیم خود کند و ناچار است مجدداً کمی نمک اخلاقیات را به آش خود بیافزاید؛ لذا با به میدان

آوردن اندیشمندانی چون "سندل"، مکتب جامعه‌گرایی را راه می‌اندازند که می‌گویند: باید اخلاق ارسطویی را به لیبرالیسم افزود! بعد عده‌ای، برخی از آن اندیشه‌ها را در اسلام می‌یابند می‌گویند: «عجب، پس اسلام اخلاق ارسطویی نیز دارد، از عدالت و فضیلت و رذیلت سخن می‌گوید»؟!

اقتصاد - ریشه اقتصاد، نه بر اساس "کار و تولید" است و نه بر اساس "بانکداری و ..."، بلکه بر اساس "مالکیت" و اقسام و تعاریف آن استوار می‌باشد. گروهی معتقد به مالکیت شخصی شدند و نظام سرمایه‌داری پدید آمد که سراسر ظلم است، سپس دیدند که اسلام برای مالکیت شخصی، اعتبار و ارزش قائل می‌باشد، گفتند: «عجب، پس اسلام نیز نظام سرمایه‌داری را تأیید می‌کند» - گروهی دیگر به مالکیت عمومی معتقد شدند و نظام‌های ظالمانه‌ی کمونیستی (یا سوسیالیستی) را به راه انداختند و دیدند، اسلام برای مالکیت عمومی نیز اعتبار و ارزش قائل است، گفتند: «عجب، پس اسلام کمونیسم و سوسیالیسم دارد»؛ و گروهی دیگر مالکیت را فقط از آن دولت و حکومت دانستند و دیدند در اسلام نیز برای مالکیت دولت و حکومت، تعاریف و قوانینی وجود دارد.

اسلام، دین خدا و جامع است، یک بُعدی نیست، تمامی انواع مالکیت‌ها را تعریف نموده و حقوق و حدود هر کدام را به روشنی و کمال و با جامعیت لازم تعیین و تشریح نموده است. اسلام قائل به حذف هیچ کدام از انواع مالکیت نمی‌باشد.

دین اسلام:

بنابراین، دین اسلام، دین تعیین شده‌ی خداوند متعال، برای زندگی فردی و اجتماعی انسان، در جهت رشد و کمال می‌باشد، لذا شاید در امری اشتراک لفظی پیدا کند، اما به هیچ وجهی اشتراک معنوی (تعاریف، حدودها و حقوق) ندارد؛ از این رو، نه کمونیسم است، نه سوسیالیسم، نه لیبرالیسم، نه فرویدیسم، نه پراگماتیسم، نه بودیسم، و نه هیچ "ایسم" دیگری؛ بلکه دینی جامع و کامل، مبتنی بر جهان بینی توحیدی و اسلامی - و شریعت الهی [= حقوق = احکام = ایدئولوژی] یا هر اسم دیگری که می‌خواهند رویش بگذارند می‌باشد؛ یعنی همان "بایدها و نبایدها"، بر اساس حقوقی که مبانی و مبادی و منابع بر حق دارد؛ و از جانب خداوند حق است.

همان خدایی که خلق نمود، اندازه گذاشت، و بر اساس همان اندازه‌ها حقوق را تبیین و ابلاغ نمود.

اسلام، دین فطرت است و فطرت منطبق با خلقت است؛ و هر دین، مکتب و ایسم دیگری، غلط و ناقص است؛ چون انطباقی با خلقت و فطرت ندارد - اسلام دینی است که عالم هستی، جهان طبیعت، انسان، جامعه و بایدها و نبایدها را بر اساس حقیقت [که فقط خدای خالقش میداند] تعریف نموده و حقوق را در راستای والاترین هدف [معاد] و قرب الهی، تبیین نموده است.

در مورد خلقت جهان و انسان همانطور که مستحضرید از عمر گیتی بالغ بر ۱۳ میلیارد سال می‌گذرد و عمر بشر کنونی حدود ۴-۵ هزار سال است. سوال اینجاست که اگر هدف از خلقت آفرینش انسان بود، چرا این همه فاصله زمانی از خلق گیتی تا پیدایش انسان و به خصوص عصر اسلام به وجود آمده است. (نسبت زمان مورد نظر با آغاز خلقت مانند کل زمان مسابقه فوتبال به ثانیه‌های آخر وقت اضافه است).

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از عمر بشر کنونی، چه بر اساس مطالعات آماری، و چه بر اساس داده‌های دینی، حدود دوازده هزار تا چهارده هزار سال می‌گذرد؛ و اگر مقصود از "گیتی"، سیاره زمین می‌باشد، دانشمندان تا کنون به رقم بیش از ۴٫۵ میلیارد سال برای عمر زمین رسیده‌اند؛ و اگر مقصود کل عالم ماده که در اصطلاح به آن کائنات گفته می‌شود باشد، هنوز تمام آنها کشف نشده که بخواهند عمر آنها را به روش‌های علمی تخمین بزنند. و عصر اسلام، از آغاز حیات حضرت آدم علیه السلام در زمین بوده است.

به تازگی تلسکوپ فضایی هابل، توانسته است که پس از دو دهه کنکاش علمی، عکسی منتشر نماید که ۲۶۵ هزار کهکشان را کنار هم نشان می‌دهد و متوسط فاصله‌ی کهکشان‌های شناخته شده با زمین، ۱۳٫۳ میلیارد سال نوری می‌باشد (۱).

یکی از این کهکشان‌ها، راه شیری است که چندین منظومه دارد، یکی از این منظومه‌ها، منظومه شمسی است که خورشید و چندین سیاره و صدها هزار ستاره دارد؛ یکی از این سیاره‌ها زمین است که میلیون‌ها نوع از موجود زنده در آن حیات دارند و یکی از این موجودات، "انسان" می‌باشد و هر انسانی، فقط مدت کمی در زمین زندگی می‌نماید؛ دست کم در اعصار گذشته، کمتر کسی بوده که عمر او به صد سال رسیده باشد!

این عظمت، به خاطر آن است که همه چیز علیمانه، حکیمانه و بر اساس "اندازه‌ی معین" خلق شده است، چنان که فرمود: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ - ما [ئیم] که همه چیز را به اندازه خلق کردیم / القمر، ۴۹».

بنابراین، زمان‌های کوتاه و بلند، برای پیدایش‌ها و تحولات، بر اساس مقدرات (اندازه‌های) لازم در ماده، و متناسب ظرفیت وجودی آنها برای هر حرکت و شدنی می‌باشد. مانند کاشته شدن بذر گندم در زمین و رویدن و بارور شدن آن؛ که نیاز بذر است تا گندم شود.

یک مثال:

برای مصرف کننده، همه چیز ساده و سطحی است، اما برای متفکر و دانشمند و یا هر که اندکی توجه و تأمل علمی نماید، هیچ چیزی ساده و سطحی نمی‌باشد.

در خانه‌ی خود، به یکی از اتاق‌ها وارد شوید و با فشار دادن یک کلید، لامپ را لحظه‌ای روشن و سپس خاموش نمایید. حال به لامپ بنگرید و تفکر نمایید. کارخانه‌ی لامپ‌سازی، با ده‌ها مهندس، تکنسین، کارگر و دستگاه‌های ساده و پیچیده، این لامپ را ساخته است. و البته هر کدام از افراد، در دانشگاه‌ها و یا مراکز دیگر تحصیلاتی را نموده‌اند و ساختن هر دستگاهی نیز خود تاریخچه‌ای دارد.

اما در هر حال، باز این لامپ، به خودی خود، کارآیی ندارد؛ باید "برق"، به حد [ولتاژ - آمپر] معینی وارد آن شود که این کار با کابل‌های برق در ساختمان انجام می‌شود و کابل‌ها در کارخانجاتی ساخته شده‌اند - این کابل به کنتور می‌رسد که کابل‌های قوی‌تری، برق را با قدرت بیشتر به آن رسانده‌اند - این کابل‌های قوی‌تر، در نهایت به پست برق منطقه ... و ژنراتورهای تولید می‌رسند و آنها نیز به سدها و تأسیسات اصلی تولید برق!

این همه که فقط به اسم آنها اشاره شد، فقط راجع به "کابل" بود و هنوز راجع "برق"، وجود الکتریسته در آب، هوا ...، امکان تولید برق از "حرکت"، مهندسی و کارآیی توربین‌ها ... و انسان‌هایی که راه‌ها را پیموده، این علوم را کسب کرده و این صنایع را تولید نموده‌اند، سخنی نگفته‌ایم.

بنابراین، صدها سال مطالعات و تحقیقات علمی که متکی به علوم اکتشافی در قرون گذشته بوده‌اند، به اضافه‌ی هزاران تخصص در رشته‌های گوناگون، به اضافه میلیون‌ها انسان مهندس تا کارگر، به اضافه میلیاردها میلیارد دلار یا تومان، به اضافه‌ی صنایع دیگر در شهرسازی، خانه‌سازی و ... که حتی نمی‌شود اشاره نمود و شمرد، فعال، مرتبط، هماهنگ و منظم شدند، تا شما بتوانید یک لامپ را در اتاق خود روشن و خاموش نمایید. آیا خلقت انسان، و آماده‌سازی حیات او در زمین، هیچ مقدمات، ملزومات، اسباب و اندازه‌هایی که مکان و زمان را ایجاد می‌کنند نخواهد؟!!

انسان:

حال قرار است موجودی در زمین زندگی کند که اولاً خودش متشکل از روح ملکوتی و جسم مادی است؛ و این دو اگر چه هم سنخ نیستند و عالم هر کدام جداست، اما در اینجا ارتباط تنگاتنگی دارند؛ جسم باید بتواند روحی با آن عظمت را حمل کند و روح نیز تمامی تحرکات و اراده‌ها و آمال خود را به وسیله‌ی این جسم (بدن) به دست می‌آورد؛ چنان که حتی معراجش، مصونیتش از انحراف، رشد و کمالش، با نمازی حاصل می‌گردد که با اعضا و جوارح بدن اقامه می‌نماید.

همین بدن، حرکت را از یک اسپرم در نطفه آغاز کرده و به طفلی زنده مبدل می‌گردد، سپس رشد می‌کند، و فقط همین مغز کوچکش؛ ویژگی‌هایی دارد که دانشمندان می‌گویند: «تا همین جا که کارکرد مغز را شناخته‌ایم، اگر بجوایم ابر رایانه‌ای (ابر کامپیوتری) بسازیم که این کارها را انجام دهد، حجمش هشت برابر شهر نیویورک می‌شود! این فقط مغز بود، حالا قلب، عروق و ... بماند.

همین بدن، بدون آب، خوراک و خواب نمی تواند بیش از چند روز زنده بماند؛ و روییدن یک خوشه گندم یا بارش فطراتی باران، به تمام چرخه ی طبیعت، که جزء ناچیزی از تمام کهکشان هاست، نیاز دارد؛ و البته اگر جاذبه، اقیانوس ها، حرارت خورشید، باد و ... نباشند، بارانی هم پدید نیامده و نمی بارد.

خالا یک عضو این بدن که چشم است، از دور یا نزدیک، یک چیزی را می بیند؛ اگر دیدنش مانند دیدن یک عدسی دوربین باشد، فقط یک فرم از صحنه ای را دیده است و اگر فرم های متوالی را ببیند، می تواند یک "حرکت" را تصور نماید و تصور کار ذهن است؛ ولی چنین نیست، بلکه سریعاً دیده ی خود را به مغز منتقل می نماید، چرا که ابزار مادی تفکر است؛ سپس تفکر می کند که آن چه دیدم [آتش چیست]، چه ویژگی هایی دارد، چه خواصی دارد، برای من [انسان]، در چه شرایطی، چه فواید و یا چه مضراتی دارد ...؛ اینها همه وادی "علم" است؛ با فکر پیش می رود تا علم یابد؛ اما کار به همین جا تمام نمی شود، بلکه علوم را به "عقل" ارجاع می دهد: از کجا پیدا شد؟ چگونه پدید آمد؟ چه کسی آن را پدید آورد و حکمتش چه بود و احکامش در خواص گوناگون چیست؟ عقلش حکم می کند که از آن استفاده کن، اما بدون تجهیزات لازم به آن نزدیک نشو. حضرت موسی علیه السلام، فقط از دور، شعله ای از آتش دید؛ فهمید که گویا فقط خودش می بیند؛ لذا به اهلس نگفت که آن آتش را ببینید، بلکه گفت: «من می بینم»! سپس این دیده را به علم، عقل، حکمت و آثار و خواص ارجاع داد گفت، شما مکث کنید، من به طرفش می روم تا ...:

« فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ » (النمل، ۷)

ترجمه: (به خاطر بیاور) هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: «من آتشی از دور دیدم؛ (همین جا توقف کنید؛) بزودی خبری از آن برای شما می آورم، یا شعله آتشی تا گرم شوید».

و آنگاه که رسید، مخاطب وحی الهی قرار گرفت و به رسالتی بزرگ مبعوث گردید. آتش را با همین چشم مادی دید - ندای وحی را نیز با همین گوش مادی شنید - با عقلش شناخت حاصل نمود و با قلبش (جانش) فهم کرد و ایمان آورد و تسلیم خالق، إله، معبود و ربّ حقیقی گردید، سپس از سوی مبعوث شد ...، و این حوادث همه در همین زمین رخ داد!

پس آدمی، یک چنین موجودی است که با قابلیت های عظیم و عجیبی خلق شده است. حیات مادی اش از جمادی شروع شده و به نباتی رسیده، از نباتی گذشته و به حیوانی رسیده، از حیوانی گذشته به انسانی رسیده و در مراتب انسانی (آدمیت)، از مقام ملائک نیز عبور می کند؛ در حالی که هنوز روی زمین زندگی می کند! و البته برخی در یکی از مراحل می مانند، لذا "کالحجر = مانند سنگ" - "کالشجر = مانند درخت" - یا "کلائنعام = مانند حیوان" می گردند. به قول مولوی:

از جمادی مردم و نامی شدم
 وز نما مردم به حیوان برزدم
 مردم از حیوانی و آدم شدم
 پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
 حمله دیگر بمیرم از بشر
 تا بر آرم از ملایک پر و سر
 وز ملک هم بایدم جستن ز جو
 کل شیء هالک الا وجهه
 بار دیگر از ملک قربان شوم
 آنچ اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم کردم چون ارغنون
 گویدم که انا الیه راجعون

بنابراین، هرگز گمان ننماییم که برای پیدایش یک خوشه‌ی گندم، همین زمین، آب و هوا کافی بود، خوب که بنگریم، منظومه شمسی لازم بود - و برای منظومه شمسی، این کهکشان - و برای این کهکشان سایر کهکشان‌ها...؛ و سیر پیدایش‌ها، رشدها، ارتباطات علیمانه و حکیمانه‌ی (تمامی عناصر) و پیدایش‌های جدید و آثار هر کدام و...؛ بر اساس اندازه‌هایشان (مقدرات‌شان) لازم بود، و این گذر زمانی که ما درک نموده و می‌شماریم را ایجاب می‌نمود و می‌نماید.

● - اما، خلقت مجردات در عالم هستی، که سیر پیدایش و تحول مادی ندارند، [مثل ملائکه و روح]، محاط در زمان نیز نمی‌باشند، بلکه به محض اراده و امر الهی، خلق می‌شوند: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي - بگو روح، از امر پروردگار من است / الإسراء، ۸۵»؛ یعنی در چهارچوب قواعد عالم امر است، نه عالم خلق (مادی).



حقوقی و احکام-اردیبهشت ۹۸

چرا مس میت غسل واجب دارد، ولی مس سگ و خوک که عین نجاست هستند نیاز به غسل ندارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خون بدن انسان نیز اگر خارج شود، عین نجاست می باشد، اما طهارتش غسل لازم ندارد.

ابتدا دقت شود که پرسش از "چرایی احکام"، یا در واقع "حکمت احکام"، همان مبحث "فلسفه حقوق = فلسفه احکام" می باشد.

بنابراین، اگر کسی در رشته ی حقوق (حقوق مدنی، حقوق کیفری، حقوق تجارت و ...) و یا در رشته "فقه اسلامی"، که همان حقوق در شریعت اسلام عزیز می باشد، تحصیلات تخصصی را تا مراحل لازم به پایان رساند، می تواند وارد رشته ی "فلسفه حقوق و یا فلسفه احکام" گردد.

● - بی تردید، اگر ناراحتی خود را به پزشک بگویید: دارو و معالجه ای را تجویز می نماید و شما نیز به آن عمل می نمایید تا بهبود یابید. اما اگر بپرسید: «این بیماری چرا پیدا شد و این دارو چرا چنین اثر و آثاری دارد؟»، خواهد گفت: «لطفا بروید در پزشکی و یا داروسازی تحصیل تخصصی و دانشگاهی بنمایید تا بدانید چرا!» حقوق، چه در اسلام و چه در غیر اسلام، مبادی و مبانی دارد که حقوقدان یا فقیه، آنها را می آموزد و سپس نوبت به استنباط و استخراج احکام از منابعش می رسد؛ پس از این مرحله، محقق می تواند درباره ی فلسفه ی حقوق و یا احکام نیز مطالعات و پژوهش های علمی داشته باشد.

اما در اینجا توجه به چند نکته لازم است:

● - منشأ احکام (حقوق) اسلامی، علم و حکمت الهی می باشد؛ بنابراین، نه تنها هیچ حکمی بدون حکمت نیست، بلکه یک یا دو حکمت ندارد که کسی بتواند بگوید: «فقط همین است».

● - بی تردید هر چه سطح و عمق مطالعات بیشتر باشد، شناخت، رشد و کمال بیشتری حاصل می گردد؛ اما این مهم برای همگان میسر نمی باشد. لذا در احکام، امکان تقلید گذاشته اند، اما تقلید در اصول دین که باید فراخور ظرفیت هر کسی، فهم، درک و باور شود، جایز نمی باشد.

- - حکمت‌های بسیاری در مورد عبادات و احکامی که عمومیت و استمرار بیشتری دارند (مثل نماز، روزه و ...) بیان شده است. برخی را عموم شنیده و می‌دانند و برای برخی کتاب‌های گوناگون ساده و سنگینی نوشته است؛ اما حکمت احکام بسیاری برای عموم مطرح نشده است، اگر چه نزد علما و حکما، معلوم می‌باشد.
- - تمامی احکام الهی، از سوی عابد مسلمان، به لحاظ نیت، تعبداً (صرفاً برای اطاعت و عبادت خالصانه) انجام می‌پذیرد، چه آن که اگر برای حکمتش باشد، نوعی شرک می‌شود. مانند کسی که برای فواید "روزه"، روزه بگیرد، نه برای خدا - لذا در نماز که ستون دین است، به رغم تمامی حکمت‌ها، آثار و برکاتش، نیت "قربه الی الله" می‌نماییم.
- - بنابراین، چه حکمت احکام را بدانیم و چه ندانیم، آن را "تعبداً" انجام می‌دهیم؛ و البته این امر در رعایت احکامی که حکمت‌هایش را نمی‌دانیم، نمود بیشتری دارد.

غسل:

- * - همانگونه که "وضو" برای شستن دست و صورت نیست و اگر کسی از حمام نیز درآمده باشد، باید برای نماز وضو بگیرد، "غسل" را نیز نباید در قبال نجسی و پاکی دانست. غسل، چه برای انسان زنده و چه برای میت، الزاماً در برابر نجسی و برای طهارت از نجسی نمی‌باشد؛ بلکه بیشتر متوجه نوعی "طهارت روحی" می‌باشد.
- * - مگر غسل روز جمعه، غسل زیارت، غسل شهادت، غسل برای احرام که واجب است و ...، برای طهارت از نجسی می‌باشد؟!
- * - پس از غسل جنابت، دیگر وضو گرفتن جایز نیست و طبق فتوای مراجعی چون حضرت امام خمینی رحمه الله علیه، حتی حرام نیز می‌شود؛ اما هیچ غسل دیگری، بدل از وضو نمی‌گردد.
- * - نجاست - چه در زنده و چه در میت - با تطهیر (آب کشیدن) برطرف شده و پاک می‌شود. نه تنها سنگ و خوک، بلکه خون داخل بدن ما نیز اگر بیرون بیاید، نجس است و با آب کشیدن پاک می‌شود و نیازی به غسل ندارد؛ اما زن و شوهر نیز پس از جماع، با یک استحمام و آب کشیدن پاک می‌شوند، اما غسل جنابت بر آنها واجب می‌شود؛ چنان که اگر کسی جماع ننموده باشد، اما منی از او خارج شود، باید غسل نماید؛ و یا غسل بر دوشیزگان و بانوان، پس از پایان دوره‌ی عادت، واجب است؛ هر چند که بدن خود را آب کشیده و پاک باشند.
- * - اگر بدن میت، به هر دلیلی نجس شده باشد، با تطهیر پاک می‌شود، اما غسل میت و غسل مس میت، هم چنان واجب است.
- * - اگر میت غسل داده شود، دیگر مس او نیز غسل ندارد. پس مسئله نجس و پاکی نیست.

شهید:

طبق فتوای تمامی فقها و مراجع عظام، شهیدی که در معرکه (جبهه جنگ) به شهادت رسیده باشد، به رغم آن که حتماً مجروح و خونین می باشد، نه غسل دارد و نه کفن و بالتبع مس او نیز غسل ندارد. اما اگر همان مجاهد فی سبیل الله، در جبهه به شدت مجروح شود و او را از معرکه بیرون بیاورند و به بیمارستان منتقل نمایند و در راه و یا بیمارستان به شهادت رسد، غسل و کفنش واجب می شود و غسل مس میت، بر هر کسی که او را پس از مرگش (شهادتش) مس نماید، واجب می گردد. پس مسئله، نجس و پاکی نیست.

www.x-shobheir



اعتقادی - خرداد ۹۸

چه کنیم تا خدایی که به او ایمان داریم را بیشتر و بهتر بشناسیم؟ تا خداشناسی و خداپرستی ما، اینگونه ساده و عوامانه نباشد؟! و

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

راه‌های "خداشناسی" بسیار است؛ چرا که در ماده و معنا، در درون و بیرون، هر چه هست مخلوق، تجلی و مُعرف اوست.

یک موقع شما می‌خواهید یک موجود ناشناخته و پنهان برای خودتان را بشناسید؛ اما یک موقع می‌خواهید یک موجود مشهود، معلوم و شناخته شده‌ای که همه چیز او را نشان می‌دهد و عقل و قلب نیز جز او را نمی‌شناسد و گواهی نمی‌دهد، بشناسید؛ پس راه‌کارها متفاوت می‌شوند.

شناسایی:

اولین نکته‌ای که باید توجه داشت، این است که «تا کسی یا چیزی خودش را شناساند، ما نمی‌توانیم او یا آن را بشناسیم و میزان شناسایی ما نیز به همان مقدار است که او خودش می‌شناساند»، البته هر که نزدیک‌تر شود، بیشتر و بهتر می‌شناسد؛ مانند شناسایی یک گُل برای عوام و هر که آن را می‌بیند، تا برای گیاه‌شناس، هنرمند، متخصص داروها و مواد شیمیایی و ... بنابراین، این خداوند سبحان است که باید خود را بشناساند، و البته شناسانده است، هم در کتاب خلقت به قلم صنع، و هم در قرآن کریم به قلم وحی؛ و به بندگانش نیز عقل، قلب، فهم، علم و ... داده تا بتوانند بشناسند. پس خودش را از درون و بیرون، با آیات (نشانه‌های محکم و مستدل) به ما می‌شناساند:

« سُرْبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ » (فصلت، ۵۳)

ترجمه: به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!!

توجه:

چون او خودش را به هر کسی از درون و برون وجود خودش می شناساند؛ برای کسی که می خواهد او را بیشتر و بهتر بشناسد، ابتدا فقط یک کار باقی ماند که آن نیز "توجه" است که نقطه‌ی مقابل "غفلت" می باشد؛ تا ما متوجه کسی یا چیزی نشویم، آن را نخواهیم شناخت؛ چون از او غافل هستیم؛ و البته "توجه" به معنای تام و کاملش؛ که شاید بتوان گفت "جهت گیری - رویکرد". چنان که فرمود:

« فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (الزُّمَر، ۳۰)

ترجمه: پس روی [جهت و توجه] خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند!

و چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام، در پاسخ به خورشید، ماه و ستاره پرستان فرمود:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: من روی [جهت توجه] خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم!

پس، همین که به او توجه نمایی، او را که خودش را به تو می شناسد، خواهی شناخت و هر چه این توجه بیشتر و قوی تر باشد، شناخت که مقدمه‌ی ایمان و باور است، بیشتر خواهد شد.

تذکر:

"ذکر" یعنی یاد کردن و "تذکر" یعنی یادآوری؛ و "یاد کردن" نسبت به شناخته شده محقق می گردد، و "یادآوری" نیز نسبت به چیزی است که انسان می داند، اما غافل شده و فراموش کرده است.

تا به "یاد" کسی یا چیزی نباشید، متوجه او نخواهید شد. مشکل بیشترین انسانها، و یا اکثریت آنها در بیشتر مواقع، "فراموشی" است و نه "نشناختن"! مثل این است که شما قلب، معده و خون دارید، اما چون به یادشان نیستید، متوجه هم نیستید و تلاشی هم برای شناخت بیشتر ندارید؛ اما همین که چه به علت رشته‌ی تحصیلی، یا شغل، یا رژیم غذایی و یا بیماری، به "یاد" هر کدام افتادید، به آن توجه بیشتری می کنید، شناختی به دست می آورید و بر آن اساس، ملاحظاتی را در نظر گرفته و رعایت می کنید.

خداشناسی هم همین طور است، این طور نیست که کسی خدا را نشناسد؛ او خودش را در عقل، قلب، فطرت و آیاتش شناسانده است؛ بلکه آدمی توجه ندارد و یادی نمی کند، پس در غفلت و نسیان (فراموشی) غرق می گردد. چنان که فرمود: وقتی سوار بر کشتی هستید و باد ملایم مبدل به طوفان می شود و امواج به کشتی

می‌زند؛ و دیگر هیچ وسیله‌ی نجات بخشی نمی‌یابید، یاد خدا می‌کنید، اما همین که به ساحل رسیدید و زیر پایتان محکم شد، باز فراموش می‌کنید (الإسراء، ۶۷).

از این رو در آیات و آموزه‌های قرآن کریمش، مکرر و مؤکد، امر به "ذکر" فرمود، تا آنجا که فرمود: یک لحظه غفلت هم جایز نیست، بلکه شب و روز به یاد او باشید:

« **وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ** » (الأعراف، ۲۰۵)

ترجمه: پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن؛ و از غافلان مباش!

علم به اسماء:

به دو اصل توجه نماییم: اول آن که "عقل به نور علم می‌بیند" و دوم آن که هر چیزی به "اسم"ها یا همان نشانه‌هایش شناخته می‌شود. البته مقصود اسم‌های حقیقی هستند و نه اسم‌های اعتباری، اگر چه چیزها به اسم‌های اعتباری نیز شناخته می‌شوند.

به عنوان مثال: اگر بگویید اسم این آقا علی‌رضا است و یا اسم این خانم مریم است، این اسم‌ها، نشانی [اگر چه اعتباری] برای شناخت آنهاست، اما وقتی می‌گویید: او دکتر است، مهندس است، کارمند یا کارگر است، پدر یا مادر است و ...، همه اینها نیز "اسم" هستند و هر کدام از این اسم‌ها، معرف او از جهتی خاص هستند. خداوند متعال ابتدا به حضرت آدم علیه السلام "علم اسماء" را تعلیم داد و سپس او را مسجود و معلم ملائک قرار داد: « **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** / البقره، ۳۱ ». دقت نماییم که چقدر در قرآن کریم، به فراگیری، یاد و خواندن اسم‌های خداوند متعال تأکید شده است؟ « **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** » - « **وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا** - اسم پروردگارت را شبانه روز به یاد بیاور / الإنسان، ۲۵ » - « **وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَتَّيَّبًا** - و نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند (تنها به بندگی او پرداز)!» و ...

ما برای توجه، یاد کردن و سخن گفتن از کسی یا چیزی، چاره‌ای جز توجه و به کارگیری "اسم" نداریم، پس شبانه روز باید با به یادآوردن اسم‌های او، متوجه او باشیم. چنان که دائم، یا الله، یا رحمان، یا غفار، یا لطیف می‌گویید. اما مهم "علم به اسماء" است، نه به کارگیری الفاظ!

اسم‌های ذاتی و فعلی:

در درس و بحث، برای درک و فهم بهتر و بیشتر، اسم‌های باریتعالی را تقسیم به "اسمای ذاتی" و "اسمای افعالی" کرده‌اند، و درست هم هست. مثل این است که در میان خودمان بگوییم: «فلانی زنده است» یا بگوییم: «فلانی خیلی مهربان و کریم است؛ اولی به ذات او اشاره دارد و دومی به فعل (عملکرد) او.

"اسمای ذاتی"، به طور کلی به آن دسته از اسم‌ها [یا به تعبیری صفاتی] گفته می‌شود که بر ذات دلالت دارد، مثل این که بگویید: او حی، علی، قادر، واحد و احد است و اینها هیچ ربطی به مخلوق ندارد - اما، اسم‌های فعلی، در رابطه با خلق و مخلوق می‌باشند یا به تعبیری «صفات فعلی حکایت از نسبت و اضافه‌ای بین خدای متعال و دیگر مخلوقات دارد»، مثل این که بگویید: او خالق، رازق، عفو، غفور و ... می‌باشد.

● - این اسم‌ها و صفات را به لحاظ لفظ، همگان می‌توانند فرا بگیرند و یک مفهوم سطحی از هر کدام رانیز درک اما، اما "شناخت بیشتر"، مستلزم علم و فهم بیشتر می‌باشد.

بنابراین، خوب است که اسم‌های خداوند سبحان را فراگیریم، درباره معنا و مفاهیم آنها تفکر نماییم، و با بصیرت و ژرف‌اندیشی، معرفت (شناخت) خود را ارتقا بخشیم.

"اُمّ"، یعنی مادر؛ اما مفهوم حقیقی آن چیست که به وطن نیز "اُمّ" گفته می‌شود - امام و امت، از همین ریشه گرفته شده است و حتی به در بر گرفتن آتش جهنم نیز "اُمّ" گفته می‌شود: «فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ / الْقَارِعَةُ، ۹» - بنابراین، باید در اسم‌ها، تفکر نماییم.

"الله" جلّ جلاله، اسم خاص خداوند متعال است و جمیع اسماء و صفات را در بر دارد، اما وقتی گفته می‌شود: «هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» و یا «هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» و یا «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» و یا «وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» ... و سایر اسماء و صفاتی که در قرآن کریم و احادیث آمده است، خیلی با هم فرق دارند، و ما تا این اسم‌ها را با معانی، مفاهیم و حتی جلوه‌هایشان نشناسیم، نمی‌توانیم خداشناس گردیم.

سه نکته‌ی مهم:

یک - خداوند متعال، برای شناساندن خودش، اسم‌هایش را خلق نموده است و فرموده است این اسم‌ها که همه حسن و کمال است، مال اوست، پس خداوند را با این اسم‌ها بخوانید:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، ۱۸۰)

ترجمه: و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی [انحراف و الحاد] می‌گیرند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می‌دادند کیفر خواهند یافت.

دو - اسم‌های خداوند متعال، فقط واژه، معنا و مفهومی مبهم یا مُدرک نیستند، بلکه حتماً جلوات و تعینات خارجی نیز دارند، مانند نام "خالق" که تجلی و تعین آن را در هر مخلوقی می‌بینید؛ و موجودات هر چه کامل‌تر باشند، تجلی کامل‌تر اسمای الهی می‌باشند، تا برسد به اهل عصمت، انسان‌های کامل، که مظهر اتم اسمای الهی می‌باشند، چنان که امام صادق علیه السلام، در شرح آیه‌ی فوق (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ) فرمودند:

«نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (الكافي، جلد ۱، صفحه ۱۴۳)

ترجمه: سوگند بخدا مائیم آن نام‌های نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد.

بنابراین، نمی‌شود برای خداشناسی، به شناخت الفاظ و معانی آنها بسنده نمود، بلکه باید جلوات و تعینات را شناخت؛ باید اهل عصمت علیهم السلام، و مفاهیمی چون: "ولایت و امامت" و مصادیق آنها را شناخت، که همه "اسم الله" "اسم اکبر" و "اسماء الحسنی" و "اسم اعظم" هستند.

سه - چون شناخت کار "عقل" و فهم و باور کار "قلب" است، و این دو نیز ممکن است به واسطه‌ی سلطه و حکومت "نفس"، مدفون، محبوس و یا مریض شوند «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»، باید دقت نمود که صرف کسب علم در کتاب نیز برای خداشناسی کافی نیست؛ بلکه تزکیه لازم است؛ چنان که فرمود: رسولان را برای «يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» فرستادم. یعنی اگر تزکیه نشوی، خواندن آیات الهی در کتاب خلقت و کتاب وحی [قرآن مجید]، و کسب علوم گوناگون، به هیچ‌گ کارت نمی‌آید و البته بر خسارت نیز می‌افزاید «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا حَسَارًا» لذا باید تقوا پیشه کرد که این کتاب «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» می‌باشد و اولین صفت متقین را «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ - آنان که به غیب ایمان می‌آورند» بیان داشت، یعنی آنان که سطحی نگر نیستند، بصیر و ژرف‌اندیش هستند؛ چرا که به جز سطح، همه چیز در غیب است، حتی یک لایه‌ی زیر سطح (مثل پوست) نیز در غیب است و کسی که سطحی بین نیست، آن را می‌شناسد و وجودش را باور می‌کند.

جوانی سوال می‌کند که من اعمال و مناسک عبادی و واجبات مثل نماز و روزه و... را به خوبی و در وقت

آن انجام می‌دهم ولی به جهاد و مبارزه کاری ندارم، آیا این تفکر هم راهی به بهشت پیدا می‌کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این فقط "تفکر" نیست، بلکه اعتقاد، باور، تفکر و تدبیری توأم با عمل می‌باشد، که هم از بُعد نظری (اعتقاد و تفکر) مورد اشکال است و هم از بُعد عملی دارای ضعف و حتی انحراف؛ و بیانگر آن است که همان نماز و روزه نیز درک نشده و تأثیری در رشد نگذاشته است! "جهاد" نیز همچون نماز و روزه، از واجبات می‌باشد و ترک کننده‌ی آن، واجب را ترک کرده، پس مستوجب عذاب می‌گردد، نه مستحق و لایق بهشت!

شاید مقصود آن جوان عزیز از "جهاد"، فقط جنگ می‌باشد، چرا که مطلق "جهاد"، یعنی «هرگونه تلاش دشمن ستیزی در راه خدا»، حال خواه جهاد علمی باشد، یا جهاد اقتصادی...، و جنگ با دشمنان، فقط یکی از اقسام جهاد می‌باشد. و البته ترس و کراهت از جنگ نیز ناشی از غفلت، عدم آگاهی، بی‌بصیرتی و نشاخن خیر و صلاح خود و جامعه، بی‌توجهی به ضرورت‌ها و نیز فضیلت‌ها، و بالاخره دنیا دوستی می‌باشد که ریشه و رأس تمامی گناهان است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

این جوان عزیز، نباید به خود القا کند که با جهاد و مبارزه کاری ندارم، این که تکبر و نیز تجزیه‌ی دین می‌شود، بلکه به هر کاری که مشغول است (تحصیل یا ...)، خود را در سنگر ببیند، نیت جهاد در همان عرصه را بنماید.

● - بنابراین، اگر کسی فقط نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و برخی از احکام شخصی چون طهارت و ... را می‌ز رعایت می‌کند، امید است که مقدمه‌ای شود برای رشد، کمال و درک بیشتر او از انسانیت و حیات اجتماعی، و حضورش در میادین گوناگون فعالیت‌های اجتماعی، به قصد جهاد فی سبیل الله؛ و البته اگر در همان درجه متوقف بماند و هیچ رشدی نکند، مثل کسی می‌ماند که خود را در اتاقی حبس ابد نموده است، اما در آنجا گاه کتاب می‌خواند و گاه نرمشی به بدن می‌دهد، و هر کتابی هم که می‌خواند، به حد سرگرمی می‌باشد و فهمی از آن ندارد و امکان عمل به علم را نیز از خود سلب نموده است!

دین مبین اسلام، نه تنها "دین رهبانیت" یا "مکتب مرتاضی" نمی‌باشد، بلکه یک دین کامل اجتماعی می‌باشد و جامعه‌ی متبوع [مسلمانان]، آنقدر مهم است که حتی در عبادات شخصی مثل نماز و قرائت سوره‌ی حمد نیز ضمایر همه جمع بسته می‌شوند، مانند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ و هم چنین اقتصاد اسلام نیز منحصر به کسب حلال نمی‌باشد، بلکه "زکات" - که انواع دارد"، از شاخصه‌ها و شروط ایمان و دینداری می‌باشد که یک امر اجتماعی است، چنان که در بیشتر آیات، به "نماز و زکات"، با هم تذکر داده است.

بنابراین، شناخت خدا و معاد (و اصول عقاید)، و ایمان، تقوا و عمل صالح، محدود به برخی از عبادات شخصی نمی‌باشد، چرا که انسان موجودی اجتماعی و حیات امری اجتماعی می‌باشد، چنان که فرمود:

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (البقره، ۱۷۷)

ترجمه: نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد (بُعد نظری)، و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد، و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفاداراند؛ و در سختی و زیان، و به هنگام سختی [جنگ، جهاد و ...] شکیبایانند (بُعد عملی)؛ آنانند کسانی که راست گفته‌اند، و آنان همان پرهیزکارانند.

● - کسی که آرزوی ورود به بهشت و خلد در آن را دارد، یعنی آرزوی رشد، کمال، فلاح و قُرب خود به خداوند متعال و اهل عصمت علیهم السلام را دارد؛ بنابراین، نه تنها هرگز قرآن مجید و دینش را تجزیه نمی‌کند و نمی‌گوید که به این بخش آن باور دارم و عمل می‌کنم، اما با بخش دیگرش کاری ندارم! بلکه سعی می‌کند به هر قیمتی که شده، در هر سنگری و به هر حدی که می‌تواند، در راه خدا جهاد نماید.

● - دینداری و فضیلت دینی، به جهاد در راه خداست، نه به زیادتی نماز و روزه! و هرگز آنان که از روی خودپسندی، تبلی، ترس، دنیادوستی، بی‌خیالی، بی‌تفاوتی و ... به یک گوشه‌ای خزیده‌اند و با نماز و روزه و ختم قرآن و ...، خود را فریب می‌دهند، با کسانی که قیام نموده و مجاهدت می‌نمایند، یکسان نیستند:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (النساء، ۹۵)

ترجمه: (هرگز) افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [= ترک‌کنندگان جهاد] برتری مهمی بخشیده؛ و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان)، خداوند وعده پاداش نیک داده، و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.

دقت شود که نمی‌فرماید: «گروه نشستگان وارد بهشت نمی‌شوند!» چون اگر کسی گناهی نکند، به جهنم نمی‌رود و هر کسی که به جهنم نرود، به بهشت می‌رود، بلکه می‌فرماید: «هرگز مساوی نیستند»؛ و البته نباید از نظر دور داشت که در اغلب موارد، کنار گذاشتن فعالیت‌های اجتماعی و اجتناب، دوری و ترک جهاد، خود از بزرگترین گناهان می‌باشد.

بازیگری و خودفریبی:

مرحوم آیت الله بهاء الدینی رحمه الله علیه می‌فرمود: «شما بازیگری را کنار بگذارید، کارها درست می‌شود». چه توصیه‌ی کامل و ژرفی، که بیان همان امر و توصیه‌ی خدا به "اخلاص در دین" می‌باشد. بسیاری آدمیانی که در بسیاری از مواقع و موارد، مشغول بازیگری هستند، حتی در نماز، روزه ... و بدین سبب، با خودفریبی، وقت می‌گذارند و بدتر آن که در گردابی از "اوهام" فرو می‌روند و گمان دارند که چون نماز اول وقت را با نوافلش به جای آوردند، چند آیه از قرآن را نیز تلاوت نمودند، و روزه‌های واجب و مستحب را گرفتند، حتماً مستقیم و بدون سؤال و جواب، وارد بهشت می‌شوند! در حالی که تجزیه و محدود نمودن دین و دینداری، ناشی از عدم شناخت دین است، چه رسد به ایمان و عمل به آن! تمام دین، برای "قیام به قسط" درونی و برونی (اجتماعی) آمده است و اقامه‌ی قسط در درون و بیرون نیز مستلزم و مرهون "جهاد" می‌باشد؛ و نقطه‌ی مقابل عدل و

قسط، همان ظلم است و البته که ظالم وارد بهشت نمی شود. چنان که فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ - ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (= امام و شاخص های شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه را) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند / الحدید، ۲۵؛ لذا فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (المائدة، ۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! قیام کننده برای خدا و شاهدان به عدل و داد باشید. و البته نباید دشمنی عده ای شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. دادگری کنید که آن به تقوا نزدیک تر است، و از خدا بترسید که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

امتحان:

امتحانی که خداوند متعال در آیات گوناگون به آن تصریح نموده و هشدار و تذکر داده است، ضرورت اجتناب پذیری است که به عقل تصدیق می شود. بدیهی است که اولاً صدق هر ادعایی در امتحان روشن و معلوم می شود و ثانیاً صعود به کلاس و رتبه ی بالاتر نیز منوط به قبولی در امتحان کلاس و رتبه ی پایین تر می باشد. بنابراین، ادعای ایمان به خدا، معاد، پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام، قرآن مجید (وحی) و سایر مقولات نظری (اعتقادی) و میزان عمق و اوج آن با "عمل" امتحان می شود و هر عمل صالحی نیز با قبولی در امتحان عمل بعدی تصدیق می گردد.

هم کسی که مدعی است به خدا، رسول، معاد، کتاب و ولایت شناخت پیدا کرده و ایمان آورده، در عمل امتحان می شود، هم نمازگزار امتحان می شود که آیا زکات نیز می دهد یا خیر؟ آیا جهاد نیز می نماید و یا خیر، آیا به پدر و مادر نیکی می نماید و یا خیر و ...؟ لذا فرمود:

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»

و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم (اینان را نیز می آزماییم)، تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»

آیا کسانی که اعمال بد انجام می دهند گمان کردند بر قدرت ما چیره خواهند شد؟! چه بد داوری می کنند!

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

کسی که امید به لقاء الله (و رستاخیز) دارد (باید در اطاعت فرمان او بکوشد - موعد وصال نزدیک است) زیرا سرآمدی را که خدا تعیین کرده فرامی‌رسد؛ و او شنوا و داناست!

«وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (العنکبوت، ۲ تا ۶)

کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می‌کند؛ چرا که خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (الحج، ۷۸)

ترجمه: و در راه خدا چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید، اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری.
نکته:

نه تنها هرگز نگویید که «با این قسمت از اسلام و قرآن کاری ندارم و آن را پشت سر می‌اندازم»، بلکه به خود القا کنید که تمام اسلام و قرآن را باور کرده‌ام، جهادش را نیز قبول و دوست دارم؛ و اگر قصور و تصویری دارم، مشکل از من است و از خداوند متعال می‌خواهم که مرا موفق بدارد. بگوید:

«يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ، قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي، وَاشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي، وَ هَبْ لِي الْجِدَّةَ فِي حَشِيَّتِكَ، وَالذَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ، حَتَّى أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مِيَادِينِ السَّائِقِينَ» (دعای کمیل)

ترجمه: ای پروردگرم، ای پروردگرم، ای پروردگرم! اعضایم را در راه خدمتت نیرو بخش، و دلم را بر عزم و همت محکم کن، و کوشش در راستای پروای از تو، و دوام در پیوستن به خدمتت را به من ارزانی دار تا به سویت برانم در میدان‌های پیشتان.

آقای جان رالز فیلسوف مشهور لیبرالیست که نظریه‌ی جدیدی را درباره "عدالت" بیان کرد، در کتاب نظریه‌ای در باب عدالت می‌گوید: "هیچ دین و الهیاتی نمی‌تواند مدافع عدالت باشد. ادیان و الهیون همواره در طول تاریخ برای تحقق عدالت در جامعه مانع ایجاد کرده‌اند. هر جا ادیان حاضر بوده‌اند، عدالت از آنجا فرار کرده است. او حتی می‌گوید: "باید خدا در از اجتماع دور کنیم". نظر شما چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

جان رالز (یا راولز)، یک فیلسوف "سیاست و اخلاق لیبرالیسم" بوده است؛ نه یک فیلسوفی مانند هگل، کانت، دکارت و

هر چند که معمولاً نه تنها یک فیلسوف، بلکه یک انسان عاقل و حکیم نیز اینگونه روی هوا کلی گویی نمی‌کند و یک بحث "نظری" را اینگونه شعاری و ژورنالیستی مطرح نمی‌نماید!

البته ما می‌دانیم که اکثریت غریب به اتفاق فیلسوفان، جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان غربی، به ویژه در عصر حاضر، مطالعاتی جز آن چه در غرب و فرهنگ غرب بوده نداشته و ندارند. از این‌رو، گاه کلی‌گویی‌هایی می‌کنند که با عقلانیت و علم، انطباقی ندارد! به عنوان مثال:

● - **وقتی گفته می‌شود "خدا"؛** باید معلوم شود که کدام "خدا" منظور بحث است؟! خدای کلیسایی و کنیسه‌ای - خدای قرآن مجید - خدای معابد بت پرستی و یا ...؟! چرا که تعریف "خدا" در هر کدام از اینها متفاوت و حتی مغایر با یک دیگر می‌باشد. خدایی که از مادرش زائیده شده - با خدایی که دستانش بسته است و روزی به صورت یک پیر مرد ریش سفید به زمین آمده - با خدایی که دست‌ساز بشر می‌باشد و در معابد نگهداری می‌شود - با خدایی که خالق زمین و آسمان‌ها و هر چه بین آنهاست، کاملاً متفاوت می‌باشد.

● - **وقتی گفته می‌شود "خدا"؛** باید معلوم شود که آیا بحث بر سر خالق و خالقیت اوست - یا إله و اولوهیت و ربوبیت او؟!

هم ابلیس لعین خالق عالم هستی را قبول داشت، هم فرعون بختی در مورد خالقیت نداشت، هم بت پرستان مدعی خالقیت مجسمه‌های خود نیستند و هم برای نظریه‌پردازان معاصر غربی مدعی نیستند که خودشان خالق‌اند! آنها برای این که خودشان را از مقوله‌ی خالق راحت و خلاص کنند، می‌گویند: «فرقی ندارد که عالم هستی چگونه به وجود آمده و چه کسی آن را خلق کرده است، بلکه موضوع ما انسان و اصالت آن می‌باشد!»! به قول بودریار در کتاب "اغواگر": «ما با قواعد بازی که در اختیار ما نیست کاری نداریم، بلکه با قوانینش کار داریم که در اختیار ماست و خودمان آن را وضع می‌کنیم، تغییر می‌دهیم و ...»! و این همان ترجمه‌ی ادعای یهودیت مبنی بر بسته بودن دست خدا «يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ»، به زبان پست مدرنیسم می‌باشد. و البته اشاره‌ای ندارد که اگر این قوانین، منطبق با قواعد نبود، چه اتفاقی می‌افتد؟!

قواعد بازی، مثل این است که گفته شود: «زمین دارای گسل‌های زلزله می‌باشد»، و قوانین بازی مثل این است که گفته شود: «هر کسی می‌تواند در هر زمینی که مالک شد، خانه بسازد». حالا اگر کسی روی گسل خانه ساخت و زلزله آمد، چه می‌شود؟!

بنابراین، دعوای نظریه‌پردازان غربی که اکثراً "جامعه‌شناس" هستند و نه فیلسوف، بر سر همان "اولوهیت و ربوبیت" خدا بوده و هست که مایلند در اختیار خودشان [نظام سلطه] باشد!

● - **وقتی گفته می‌شود "دین"؛** باید معلوم شود که مقصود کدام دین است؟! آیا فقط ادیان الهی [اسلام، مسیحیت و یهودیت است] و یا مطلق دین؟! اگر چه همین سه دین الهی (اهل کتاب)، بسیار با هم متفاوت هستند [چون تورات و انجیل تحریف شد]، اما اگر مقصود آنان از "دین"، فقط ادیان الهی باشد [چنان که تأکید بر الهیات شده است]، آن وقت چرایی این ضدیت به خوبی آشکار می‌شود! می‌گویند: «چرا خدا دین بگذارد، خودمان می‌گذاریم و خدایی می‌کنیم!» و اگر مقصود مطلق دین باشد، که نقض غرض می‌شود، چرا که تمامی "ایسم" های کهنه و نو نیز خودشان نوعی دین هستند؛ همه مشتمل بر نوعی جهان بینی و ایدئولوژی یا باید و نبایدهای منطبق با نوع جهان بینی خود هستند [حتی نظرات جان رالز نیز مستثنا نمی‌باشد، چرا که اخلاق و عدالت او، مبتنی بر باید و نبایدهای اوست].

● - **وقتی گفته می‌شود "عدالت"؛** باید معلوم شود که مقصود از واژه‌ی عدالت، به کدام معناست؟ آیا منظور گوینده "مساوات" می‌باشد و یا "قسط" و یا مطلق عدالت به معنای فلسفی آن، یعنی: «قرار گرفتن هر چیزی در جای خودش»؟!

کنار گذاشتن خدا، دین:

بنابراین، وقتی معلوم نیست که سخن از کدام خدا، کدام دین و کدام عدالت می‌باشد، چگونه می‌توان مطلق "خدا، دین و عدالت دینی" را نفی نمود و یا حتی تأیید نمود.

● - بشر فقط خدایی را می‌تواند کنار بگذارد که خودش آن را به میان آورده است؛ مانند: نسبت خدایی به انواع بت‌ها، یا ادعاهای کاذب اولوهیت‌ها و ربوبیت‌های فرعون‌ی در گذشته و حال، و یا "ایسم" هایی که مثل قارچ‌های سمی خودرو می‌رویند و به سرعت نیز می‌پوسند و البته فقط "اسم" هستند و برخوردار از هیچ حقیقتی نمی‌باشند و ساختار همگی مبتنی بر "ظنّ و گمان و نظریه" می‌باشد!

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (التجم، ۲۳)

ترجمه: اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نام‌هایی بی‌محتوا و اسم‌هایی بی‌مسما)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است!

خدای حقیقی را که بشر نیآورده است تا بتواند کنارش بگذارد، بلکه او بشر را آورده و هر موقع هم بخواهد، کنارش می‌گذارد، چنان که به بندگانش مؤمنش فرمود: «اگر از دین برگردید، خدا به سرعت شما را بر می‌دارد و یک گروه دیگر را جایتان می‌گذارد که خدا آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند ... - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ / المائدة، ۵۴».

دین حقیقی را نیز بشر نیاورده که بتواند کنارش بگذارد و اگر می‌توانست در همان نسل‌های نخستین از اولاد حضرت آدم علیه السلام این کار را کرده بود! دین‌گرایی فطری است؛ و امروزه شاهدیم که هر چه بر شدت هجمه علیه دین خدا افزوده می‌گردد، توجه و رغبت مردمان بیشتر می‌گردد.

شیاطین فقط بدل می‌زنند:

ابلس لعین و سایر پیروان و لشکریانش از گروه انسان‌ها و جن‌ها، قادر به خلق چیزی نیستند که بتوانند حقیقتی را از میان بردارند و حقیقت دیگری را به جایش بنشانند! و یا این خلقت را با این نظام تکوینی‌اش بردارند و خلقت و نظام دیگری را جایگزینش نمایند! لذا فقط می‌توانند بدل بزنند و تقلبی‌ها و جعلی‌ها را به جای اصلی‌ها، به اذهان عمومی قالب و غالب نمایند!

جایگزینی هزاران هزار "إله و معبود" کاذب به جای "إله و معبود حقیقی" - جایگزینی هزاران هزار دین و مکتب جعلی و دست‌ساز، به جای دین واحد الهی - جایگزینی ولایت طواغیت بزرگ و کوچک، به جای ولایت الله جلّ جلاله - جایگزینی هزاران امام باطل برای دعوت مردم به سوی آتش، به جای "امام حق"، و جایگزینی ده‌ها دین، صدها مکتب، هزاران مذهب و ایسم‌های کاذب و مصنوعی و وهمی، به جای "دین حق"! این بدل‌سازی، نهایت کاریست که از دست دشمنان خدا و دین حقیقی بر می‌آید.

هر کجا دین آمد، عدالت رفت!

خب این نیز یک ادعای شعاری بزرگ و البته پوچی است که اگر نخواهند فقط به شعارهای پوچ بسنده کنند، باید برایش دلیل، مصداق و شاهد بیاورند.

اولاً بگویند که "اساساً دین کجا آمده است که آنها تجربه‌اش کرده باشند؟!"; ثانیاً بگویند: «عدالت کجا بوده است که پس از آمدن دین از آنجا رفته است؟! و ثالثاً بگویند: «کدام بی‌عدالتی و ظلمی، از ناحیه‌ی بی‌دینان جاهل، متکبر، زورگو و ظالم نبوده است؟! آیا تمامی بدبختی‌های بشر، از ناحیه‌ی سازندگان همین ادیان و ایسم‌های ساختگی و پیروان‌شان نبوده و نیست؟!»

نظریه عدالت سیاسی جان راولز

آقای جان راولز، به دنبال رفع تناقض میان "آزادی و برابری" در اندیشه‌ی سیاسی لیبرالیسم بوده است و مقصودش از عدالت نیز فقط همان "عدالت سیاسی" می‌باشد؛ و البته در این عرصه نیز سخن جدیدی بیان نداشته است، بلکه سعی نموده با ترکیب بخشی از نظریات هگل، بخشی از کانت، بخشی از اومانیزم و ...، خلاءهای جدی لیبرالیسم را پر کند و آن را از ورطه‌ی سقوط نجات دهد.

مقصود راولز از "عدالت"، فقط "عدالت اجتماعی" می‌باشد، نه مطلق عدالت؛ و آن هم فقط به معنای "انصاف".

عدالت اجتماعی مورد نظر راولز نیز قراردادی است، یعنی همان که لاک و روسو نیز پیش از او گفته بودند، در نهایت می‌گوید: «با تکیه به اصالت فرد و فایده برای فرد و نیز عقل فردی، اعضای منعقدکننده‌ی این قرارداد، باید از هر حیث آزاد باشند»؛ یعنی هیچ‌گونه پیش‌زمینه، تعلق و وابستگی فرهنگی، دینی، ملی، اقتصادی، نژادی و ... نداشته باشند؛ که البته چنین موجودی روی زمین پیدا نمی‌شود، چه رسد به این که افراد یک جامعه‌ی کوچک و یا بزرگ، چنین باشند.

نقد کلی بر نظریه‌ی "عدالت اجتماعی" او که به صورت قرارداد حاصل می‌گردد، این است که "اساساً عدالت قراردادی، چه اعتباری دارد و بر چه حقیقتی استوار است و کدام حقی را محقق می‌گرداند؟!"

WWW.X-SHOBHE.IR



قرآن کریم و حدیث-خرداد ۹۸

در سوره واقعه از سبقت گیرندگان می گوید که بیشترشان در امت های قبلی هستند، امروزه می بینیم که حزب خدا بسیار بیشتر از گذشته است، پس منظور چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در متن پرسش، به یاران انبیای گذشته و نیز حدیث فضیلت علمای این امت نسبت به انبیای یهود و ... نیز اشاره شده است.

پرسش به آیات سوره واقعه درباره تقسیم بندی مردمان به تناسب ایمان و عمل اشاره دارد که فرموده یک گروه "اصحاب یمین" هستند، یعنی اهل ایمان، یمن و برکت می باشند - یک گروه "اصحاب الشمال" هستند، یعنی اهل شماتت و زشتی - و یک گروه را "السابقون" ذکر نمود، یعنی سبقت گیرندگان در رشد، کمال و بالتبع قرب الهی، چنان که در مورد آنها فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ».

ابتدا باید دقت شود که این آیات، به دسته بندی جمیع انسان ها، در قیامت و محشر اشاره دارد. بنابراین، بحث راجع مردمان در گذشته، حال و آینده نمی باشد که با هم قیاس شوند، بلکه راجع به تمامی انسان ها در روز قیامت است که به این سه دسته تقسیم می گردند و کمیّت آنها اینگونه خواهد بود که خداوند متعال فرموده است.

● - سبقت:

الف - موضوع "سبقت"، جلو زدن در یک مسابقه است و نه کثرت جمعیت مسابقه دهندگان. چه مسابقه بین پنج نفر باشد، چه پنجاه نفر، چه پانصد یا پنج هزار نفر [یا تیم]، یک عده ای کمی، از یک عده ای زیادی سبقت می گیرند. بنابراین، همیشه سبقت گیرندگان، کمتر از ما بقی شرکت کنندگان در مسابقه می باشند.

ب - "سبقت" = جلو زدن از دیگران"، مستلزم زیادتی "سرعت" نسبت به هم گروهی ها در موضوع مسابقه می باشد. خودرویی در مسابقه سبقت می گیرد، که سرعت بیشتری دارد و یا دوندۀ ای سبقت می گیرد که سرعت بیشتری دارد.

بنابراین، « السَّابِقُونَ » کسانی هستند که نسبت به هم گروهی‌هایی خود، "سرعت" بیشتری دارند، چنان که از یک سو امر فرمود: « وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّیْهَا فَاسْتَبِقُوا الخَيْرَاتِ - و برای هر جمعیتی وجهه و قبله‌ایست که بدان رو می‌کند پس بسوی خیرات هر جا که بودید سبقت بگیرید / البقره، ۱۴۸»، و به تعبیر می‌توان گفت که هر حرکتی، حتماً به سوی هدفی می‌باشد، هر وجهی (هر جهتی) مولایی دارد، لذا تمامی هم‌گروه‌ها به سوی آن هدف می‌روند، اما شما سبقت بگیرید و تقرب به این هدف نیز به سبقت در کارهای نیک می‌باشد - از سوی دیگر فرمود: « أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ - (آری) چنین کسانی در خیرات سرعت می‌گیرند و از دیگران پیشی می‌گیرند / المؤمنون، ۶۱»

* - حتی ممکن است که سرعت عده‌ای در کفر، عناد، عصیان، فسق و فساد، نسبت به دیگران بیشتر باشد و بالتبع از هم گروهی‌های خود پیشی [سبقت] بگیرند، چنان که فرمود:

« وَلَا يَخْزِيكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَصُرُوا اللهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (آل عمران، ۱۷۶)

ترجمه: کسانی که در راه کفر، شتاب میکنند، تو را غمگین نسازند! به یقین، آنها هرگز زبانی به خداوند نمی‌رسانند. (بعلاوه) خدا می‌خواهد (آنها را به حال خودشان واگذارد؛ و در نتیجه)، بهره‌ای برای آنها در آخرت قرار ندهد. و برای آنها مجازات بزرگی است!

ج - با توجه به نکات فوق، معلوم می‌شود که بحث از کثرت و یا قلت یاران انبیای الهی در هر دوره و برهه‌ای نمی‌باشد، بلکه بحث از سبقت‌گیرندگان در رشد ایمانی، تقویت اخلاص و عمل صالح می‌باشد که می‌فرماید: گروه بیشتری از آنان جزو گذشتگان هستند و نسبت تعداد آخری‌ها نسبت به اولی‌ها کمتر می‌باشد. «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ».

د - وقتی سخن از مؤمنان، مخلصین، متقیان و اهل عمل صالح به میان می‌آید، ابتدا ذهن متوجه اصحاب و پیروان انبیا و اوصیای الهی علیهم السلام می‌شود؛ در هر حالی که خود آنها در رأس این گروه می‌باشند؛ چنان که در پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در خطبه غدیر خم فرمودند که «هر کجا در قرآن کریم از مؤمن یاد فرموده و او را مدح نموده، مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد - مضمون».

بنابراین، در میان آنان نیز تعداد آخری‌ها کمتر از اولی‌ها می‌باشد. دست کم ۱۲۴ هزار نبی الهی در گذشته داشتیم، بسیاری از آنها با هم در یک زمان بودند، مانند حضرات ابراهیم و لوط علیهما السلام و یا حضرات موسی، هارون و شعیب علیهم السلام؛ و چه بسا در یک برهه‌ی زمانی، صدها نبی در نقاط مختلف بوده‌اند. این انبیا و اوصیای آنها، همه در میان امت خود، از "سبقت‌گیرندگان" بودند، اما باز هم تعداد آخری‌ها کمتر است، چنان که به عنوان انسان‌های کامل در دوره‌ی آخرالزمان، از چهارده معصوم علیهم السلام یاد می‌شود.

پس، وقتی در مورد "السابقون"، تفکیکی بین انبیاء، رسولان، امامان و سایر مؤمنان قائل نشد، جمع در نظر گرفته می شود و در این جمع، همانها "السابقون" می باشند و مابقی ایمان آورندگان به آنها، همان «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» می باشند؛ و البته که تعداد آنها در گذشته، به مراتب بیشتر از دوران های آخر نبوت می باشد.

● - امت اسلامی:

● - اگر بگویند: «می خواهیم مصادیق این گروه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» را در غیر انبیا، اوصیا و اولیای الهی، یعنی در میان امت اسلامی و آن هم در عصر خودمان ببینیم»، می گوییم: «اگر چه این نگاه، تجزیه کننده ی یک جریان کلی می باشد که مقصود اصلی آیه می باشد، و آن هم در آخرت، نه در دنیا و برهه های آن؛ اما چون در آخرت همین جماعت به تناسب ایمان و عمل شان تقسیم می شوند، می شود مثال هایی برای تقریب ذهن بیان نمود: ببینید که نسبت مهاجرین و انصار به کل جامعه اسلامی آن روز چگونه بوده است، و نسبت مواضع مسلمانان امروز، برابر مسلمانان فلسطین که از دیار خود رانده شده اند، چگونه است؟! و می پرسیم: «تعداد شرکت کنندگان در جنگ هایی چون اُحد، خندق، تبوک و ... به نسبت تمام مسلمانان آن روز چقدر بوده؟ و نسبت شرکت کنندگان در جنگ های تحمیلی از سوی استکبار جهانی، متحدان اروپایی، اسرائیل غاصب، سران نوکر صفت عرب و ... در جنگ های واقع شده در فلسطین، لبنان، ایران، عراق، سوریه، افغانستان، یمن، بحرین، بوسنی، میانمار و ... چقدر است؟! بنابراین، باز هم «ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَىٰ * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» صادق است.

رزمندگان و شهدا:

در متن پرسش، به این کثرت رزمندگان و شهدا و نیز قوت یافتن حزب الله اشاره شد؛ و البته جامعه اسلامی، به سوی مهدویت و ظهور پیش می رود؛ اما اکنون اینگونه ببینید که نسبت سبقت گیرندگان در اطراف امام خمینی رحمة الله علیه، با امام خامنه ای چگونه است؟!

چند نفر مثل آیات عظام گلپایگانی، نجفی مرعشی، اراکی، بهاء الدینی، بهجت، خامنه ای، مطهری، بهشتی، دستغیب، اشرفی اصفهانی، مدنی، قاضی طباطبایی، بهشتی نژاد، مفتاح، باهنر، محمد باقر صدر، امام موسی صدر و ...، که از اکابر اسلام و اولیای «السابقون» بوده اند و همگی از صحابه و یاران صدیق امام خمینی رحمة الله علیه بوده اند را امروزه می توان یافت؟! البته نه این که نیست، اما در طول تاریخ چنین جمعی از بزرگان در یک عصر، کمتر رخ داده است.

مردم ما، یکپارچه به ولایت روی آوردند و این انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفت و جمهوری اسلامی نیز استقرار یافت و هر روز بر قدرتش افزوده می گردد، اما نسبت مردم ایران، به کل مسلمانان جهان و سپس کل مردم جهان چقدر است؟! نسبت جوانان مؤمن و سبقت گیرنده، در ایران، فلسطین، لبنان، غزه، عراق، یمن و ...، به نسبت کل جوانان مسلمان چقدر است؟! و نسبت به کل جوانان جهان چقدر است؟ چرا که اسلام و

قرآن و ولایت، فقط برای مردم ایران یا چند کشور که نیامده است؛ بلکه آخرین دین و برای جهانیان می باشد. «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ».

● - بنابراین، نه تنها همیشه نسبت سبقت گیرندگان، به کل شرکت کنندگان کمتر است، بلکه هر چه جمعیت یک گروه شرکت کننده کمتر باشد، سبقت گیرندگان بیشتر می شوند و هر چه زیادتر شود، سبقت گیرندگان کمتر می شوند، پس امت اسلامی نیز هر چه بیشتر شود، تناسب سبقت گیرندگان نسبت به گذشتگان کمتر می شود. اگر چه باز هم تأکید می شود که این تقسیم بندی، مربوط به کل جامعه ی انسانی در طول زمان می باشد که در محشر جمع شده اند، نه فقط مسلمانان.

در آیه ی هفت از سوره ی هود، می فرماید: «خدا عرشش بر آب است و شما را با این مسئله آزمایش می کند»، همیشه توضیح بدید یعنی چی؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه ی آیه ی مورد پرسش، به شرح زیر می باشد:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (هود علیه السلام، ۷)

ترجمه: او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ و عرش (حکومت) او، بر آب قرار داشت؛ (بخاطر این آفرید) تا شما را بیازماید که کدامیک عملتان بهتر است! و اگر (به آنها) بگویید: «شما بعد از مرگ، برانگیخته می شوید!»، «مسلماً» کافران می گویند: «این سحری آشکار است»

بنابراین، اگر آیه را کامل بخوانیم، متوجه می شویم که هرگز نفرمود که «خداوند عرشش بر آب است و شما را بدینوسیله آزمایش می نماید»، بلکه به دوران شش گانه ی خلقت آسمانها و زمین و سپس قرار گرفتن عرش بر آب اشاره نمود و فرمود خلقت این همه، برای این است که آدمی، با برخوردای از مواهب و نعمات خدادای چون: روح، جسم، عقل، قلب، اختیار، اراده، انتخاب، عمل، علم، وحی، معلمان و هادیان از اهل عصمت و اولیای الهی، و امکان برخورداری از علم و حکمت، درست تربیت شود، و از امکانات فراهم آمده برای به فعلیت رساندن استعدادهای کمالیه اش، تا حد خلیفه الهی استفاده نماید و در این میان نیز معلوم شود که چه کسی بهتر عمل می کند؟ یعنی چه کسی کامل تر می شود؟ چه کسی از این نعمات درست استفاده می نماید؟ و چه کسی فقط تابع نفس حیوانی [شهوة و غضب حیوانی] گردیده و به وادی آدمیت، گام نمی گذارد.

بنابراین، آیه قصد دارد بفماند که نه تنها آسمانها، زمین و حتی عرش خدا برای زیبایی یا تفریح خلق نشده‌اند، بلکه بفهماند که همه برای حیات بشر خلق شده‌اند و البته حیات بشر نیز پوچ، بیهوده، بی‌هدف و باطل نبوده و به غایت و سرانجامی می‌رسد؛ و البته این فقط برخورداران از قلب سلیم، عقل سالم (= مخ، تفکر) هستند که با دیدن این آیات (نشانه‌ها در خلقت)، به این حقایق پی می‌برند:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران، ۱۹۱)

ترجمه: مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است * همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند:) بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!

عرش:

"عرش خدا" یعنی محل ظهور سلطنت و استقرار پادشاهی [سلطه، حکومت و حکمرانی] خداوند متعال، چنان که لفظ کنایه‌ای "عرش سلطنت"، برای حکومت‌های دنیایی نیز استفاده می‌شود و در حدیث فرمود: «أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ - به درستی که قلب مؤمن، عرش خدای رحمان است / بحارالأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹»، یعنی جایگاه استقرار حکومت و حکمرانی خداوند متعال، قلب مؤمن است، آنجا فقط خدای رحمان حکومت دارد. از این رو، از عرشی که بر آب است را به دلی که بر "اشک" استوار و زنده است نیز تعبیر نموده‌اند. در هر حال، تدبیر تمامی امور زمین و آسمانها و هر چه در آن است، از ناحیه‌ی اراده و مشیت الهی، به عرش می‌رسد و از آنجا به هر کجا نزول می‌یابد؛ و مایه‌ی حیات در زمین و آسمانها نیز "آب" بیان شده است.

آب:

هر چه در زمین هست، از قرآن کریم گرفته، تا نماز و یا اشیا و عناصری چون آب، مخازنی در آسمانها دارد که مرتبه‌ی نزولی‌اش و آن نیز بر اساس اندازه‌های معین و معلوم [علمی]، که به آن مقدرات گفته می‌شود، به زمین می‌رسد، چنان که فرمود: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا حَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ - و هر چه هست، خزینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ی معین (معلوم) نازل نمی‌کنیم / الحجر، ۲۱».

بنابراین، مقصود از "آب" در تمامی آیات قرآنی، الزاماً آن آبی که از ترکیب اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده نمی‌باشد و قطعاً نه آسمانها روی چنین آبی استوار است و نه عرش الهی!

در قرآن کریم، یکجا سخن از همین آب زمینی است، که آن را از آسمان فرو می‌فرستد و سبب رویش گیاهان می‌گردد « فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ - و از آن (ابرها) آب (باران) فرود آوریم و از هر گونه میوه‌ای [از خاک] برآوریم / الأعراف، ۵۷ » - یک جا به بارانی اشاره دارد که زمین مرده را زنده می‌کند، یکجا دیگر به بارانی اشاره دارد که شهرهای مُرده را زنده می‌کند - در یک آیه به آبی اشاره دارد که از چشمه می‌جوشد، در آیه‌ای می‌فرماید که بشر را از آب خلق نموده است - در آیه‌ای می‌فرماید که ریشه حیات "آب" است و در آیه‌ی دیگری به آبی اشاره دارد که سبب پیوند قلوب مؤمنان می‌گردد و در آیه‌ای به آبی اشاره دارد که اگر یک روز صبح ببینید که به زمین فرو رفته است، دیگر جز خداوند متعال، کسی قدرت بازگرداندن او را به شما ندارد!

«فَلْأَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (الملک، ۳۰)

ترجمه: بگو: به من خبر دهید، اگر آب شما [در زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟

"ماء مَعِين"، یعنی آب روان در زمین، آب هم که مایه‌ی حیات است و در روایات وارد شده که «مَاءٍ مَعِين»، از القاب امام زمان، حضرت مهدی عیله اسلام، عَجَّ اللهُ تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

حضرت امام باقر علیه السلام، در خصوص این آیه فرمودند: «آین آیه درباره امام قائم (علیه السلام) نازل شده است...؛ اگر امامتان از شما غایب گردد و ندانید کجاست چه کسی برای شما امام می‌فرستد که اخبار زمین و آسمان و حلال و حرام خدا را برای شما بیاورد؟ سپس فرمودند: سوگند به خدا، تأویل این آیه نیامده و سرانجام خواهد آمد» (تفسیرنورا لثقلین ج ۵ ص ۳۸۷).

بنابراین، زمین، آسمان‌ها، هر چه در آنهاست، عرش خدا که اریکه‌ی قدرت و سلطنت اوست، انبیا، رسولان، کتب آسمانی (وحی) و...، همه برای این است که آدمی در زمین ساخته شود، رشد نموده و به کمال برسد و در آخر نیز "معلوم" شود که چه کسی در چه رتبه و درجه‌ای قرار گرفته است؛ به مقصد راه خود و نتیجه‌ی اتخاذ مواضع و عملکردهای خودش برسد.

عرش روی آب:

از سویی طبق آیات قرآن کریم و احادیث، "آب" سرمنشأ خلقت و مایه‌ی حیات بیان شده است، و از سویی دیگر باز هم طبق احادیث، خلق اول، نور وجود حضرات محمد و علی و سپس آل ایشان علیهم السلام می‌باشد. امام باقر (علیه السلام) در تفسیر، یا بهتر بگوییم که تأویل آیه‌ی شریف (وَيَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ...) فرمودند: «منظور از «ماء»، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است» (بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۱۷۶)

امام رضا علیه السلام، در آن حدیث معروف در شأن امامت و امام، فرمودند: «الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَاءِ وَ النُّورُ الدَّلَالُ عَلَى الْهُدَى - امام آب گوارای زمان تشنگی و نور هدایت است» (المناقب، جلد ۱، صفحه ۲۴۶)

● - پس عرش خدا روی آب است و مردم به آن نیز امتحان می شوند.

در یک آیه راجع به قیامت آمده که از مجرمین سؤالی نمی شود و در آیاتی آمده سؤال می شود؟! [این شبهه در فایل تحت عنوان «آیا قرآن کلام آفریدگار است» که در دانشگاه ها دست به دست می شود طرح شده است].

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این مطالب را خوانده ایم، سراسر شبهاتی بسیار ضعیف و تکراری می باشد که نویسنده از سایت ها و ... جمع آوری نموده و یکجا به نام خود طرح نموده است! بسیاری از این شبهات و پاسخ شان در همین پایگاه نیز درج شده است.

مطالب این شبهه افکن، در عین حال که بیانگر چگونگی درک و فهم ضعیف و نادرست او از کلمات، واژگان، معانی، مفاهیم و مصادیق می باشد، گویای بغض و عنادش نیز هست. چرا که با اندک مطالعه یا پرسشی، به پاسخ تمامی آنها دست می یافت.

در همین جزوه، بخشی را به عدم نیاز قرآن کریم به تفسیر اختصاص داده است و گمان نموده که آسان بودن قرآن کریم «يَسْرِنَا الْقُرْآنَ» یعنی نیازی به تفسیر ندارد؛ در حالی که تفسیر یعنی باز کردن و حتی "سلام و علیک" نیز قابل تفسیر می باشد. همین مطالبی که در آن فایل کذایی درج شده، همه تفسیر است، منتهی تفسیر به رأی! * - در این نوشتار، آیات زیر تحت عنوان "تضاد در آیات قرآن مجید"، مقابل یک دیگر قرار گرفته اند:

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» (الرحمن، ۳۹)

ترجمه: در آن روز هیچ کس از انس و جنّ از گناهش سؤال نمی شود!

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» (القصص، ۶۲)

ترجمه: روزی را (به خاطر بیاورید) که خداوند آنان را ندا می دهد و می گوید: «کجا هستند همتایانی که برای من می پنداشتید؟!»

اگر چه نیاز به تفسیر و باز کردن مطلب، همین جا روشن می شود و کار نویسنده نیز تفسیر به رأی بوده است؛ اما مهم این است که او حتی به متن آیه و ترجمه اش و موضوع آن نیز توجه ننموده است، چه رسد به تفسیر برای درک بیشتر. کارش مثل این است که بگویند: «خدا در یک آیه فرموده که هدایت می کنم، و در آیه دیگری فرموده که هدایت نمی کنم»، پس در قرآن تناقض وجود ندارد و توجه نکند و یا سانسور نماید که چه اشخاصی را فرموده هدایت می کنم یا نمی کنم؟!

● - حال در یک آیه فرموده: «از گناه سؤال نمی‌شود»، و در آیه‌ی دیگری فرموده: «پرسیده می‌شود که آن شرکای خیالی شما کجا هستند؟! و آن مدعی اسلام شناسی، توجه ندارد که این هنوز سؤال از گناه نیست؛ بلکه قاضی می‌فرماید: إله‌ها، معبودها و وکلای شما کجا هستند، آنها را بیاورید تا از شما دفاع و حمایت نمایند. بنابراین، نه تنها این دو موضوع یکی نیستند که بین‌شان تضادی باشد یا نباشد، بلکه در راستای یکدیگرند. نویسنده می‌توانست به آیات دیگری که در آنها به پرسش تصریح شده استناد کند تا شبهه‌اش کمی محکم‌تر به نظر آید، اما آنقدر با قرآن کریم [و البته توحید و معاد]، ناآشنا بوده و آنقدر هول داشته که زودتر یک مطلبی را علیه قرآن کریم منتشر نماید، که این دو آیه را جهت اثبات تضاد، مقابل هم قرار داده است!

قیامت:

صرف نظر از این که در آن فایل کذایی، چه مطالب سبکی نوشته شده، لازم است که خودمان با احوال قیامت آشنا تر گردیم.

* - قیامت، یک روز نیست و روزش هم ۲۴ ساعت نیست و اساساً معنای روز در قرآن کریم نیز الزاماً شب و روزی که از گردش زمین پدید می‌آید نیست، بلکه یک دوره است. برای اموری می‌فرماید که این یک روز [یک دوره] نزد خداوند، برابر با ۱۰۰۰ سال شماست؛ در آیه‌ی دیگری می‌فرماید که هنگام برپایی قیامت، فرشتگان در یک روز عروج می‌کنند که این روز به حساب شما، ۵۰ هزار سال می‌باشد.

بنابراین، چه در یک روز و چه در چند روز و دوره‌ی کامل قیامت که به فرستادن عده‌ای به بهشت و عده‌ای به جهنم می‌انجامد و دیگر بساط محاکمه و رسیدگی جمع می‌شود، اتفاقات بسیار فراوانی رخ می‌دهد.

* - قیامت، روز عظیمی است و حوادث و مسائل بزرگی دارد. از یک سو هر کسی به صورت منفرد محشور می‌شود و آنجا خویشاوندی وجود ندارد «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ / الْمُؤْمِنُونَ ۱۰۱»، اما از سویی دیگر هر شخص و گروهی (امتی) با امامش فراخوان می‌گردد و حشر جمعی صورت می‌پذیرد - در یک فصل بندی، مؤمنان از مشرکان، کافران و منافقان جدا می‌شوند - در یک فصل بندی دیگر، افراد هر دسته نیز به تناسب علمکرد، به درجات گوناگون تقسیم شده و در آن قرار می‌گیرند «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا / الْأَنْعَامُ، ۱۳۲» - یک گروه از مؤمنان [مانند انبیا و شهدا]، هیچ توقفی ندارند و بدون هیچ سؤال و جوابی وارد بهشت می‌شوند؛ و یک دسته از جهنمیان نیز هیچ توقفی ندارند و سریع و مستقیم وارد جهنم می‌گردند. آنها کسانی هستند که اصلاً خودشان و اعمالشان هیچ وزنی ندارند که برایشان ترازویی قرار داده شود و به وزن آیند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» (الکف، ۱۰۵)

ترجمه: آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند؛ به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد!

● - در یک مرحله، کتاب اعمال هر کسی به دست خودش داده می شود و گفته می شود: «خودت بخوان و قضاوت کن که قضاوت خودت کافیست»!

«أَفْرَأُكِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (الأسراء، ۱۴)

ترجمه: (و به او می گوییم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی!

● - در یک مرحله، تمامی طول زندگی هر کسی، به صورت لحظه به لحظه و هر عملی، هر چند به کوچکی یک مثقال ذره، مانند یک فیلم به او نشان داده می شود که این با خواندن کتاب اعمال متفاوت است:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (الزلزله، ۷ و ۸)

ترجمه: پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند * و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می بیند.

● - در یک مرحله، خداوند سبحان به مشرکان می فرماید: آنان را که به جای من یا با من به اولوهیت و ربوبیت گرفته بودید فرا خوانید تا ببینم شریکان من کیانند؟! و بیایند اینجا نیز خدایی کنند، شما را حمایت کنند، از شما دفاع کنند و از عذاب من برهانند. (همان آیه‌ی استناد شده در شبهه).

● - در یک مرحله، محاکمه و یا دادرسی و بازپرسی شروع می شود، چنان که فرمود: «وَلْتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ - و یقیناً شما از آنچه انجام می دادید، بازپرسی (سؤال) خواهید شد / التَّحَلُّ، ۹۳» - از نعیم و نعمات و چگونگی بهره‌وری درست (شکر) و یا ضایع کردن آنها سؤال خواهد شد: «كُلَّمَا لُتْسَأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ - سپس در آن روز (همه شما) از نعمتهایی که داشته‌اید بازپرسی خواهید شد/ التَّكَاثُرُ، ۸» - در روایتی فرمود: آن نعیم خدا که راجع به آن بازخواست خواهید شد، ما (اهل بیت و امامان علیهم السلام) هستیم.

● - در یک مرحله، شاهدان را می آورند؛ انبیا و امامان و اولیا را می آورند، شهدا از میان هر امت یا جمعی را می آورند، حتی زمین اخبارش را بازگو می کند «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» ... و کار آنقدر دقیق و شدید می شود که دست و پا و اعضای گناهکار، علیه او شهادت می دهند، چرا که همه "جنود الله" هستند و او خیال می کرد که خودش مالک است:

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (التور، ۲۴)

ترجمه: در روزی که زبان و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنان برای آنچه انجام می دادند شهادت می دهند.

● - در یک مرحله، نوبت به "شفاعت" می رسد و کسانی که خداوند متعال از قول، فعل و شفاعت آنان راضی است و اجازه شفاعت به آنها می دهد، وارد عرصه شده و شفاعت می کنند:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (طه، ۱۰۹)

ترجمه: در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است.

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم علیها السلام، ۸۷)

ترجمه: [آنان] اختیار شفاعت را ندارند جز آن کس که از جانب [خدای] رحمان پیمانی گرفته است.

● - ... و خلاصه در یک مرحله، کار محاکمه، حسابرسی، بازپرستی، جداسازی، تعیین درجات ... و شفاعت به پایان می رسد و در آن مرحله، دیگر از مجرمین هیچ سؤالی نمی شود و هیچ پاسخی خواسته نمی شود، و گناهانشان در صورت شان نقش می بندد و به آن شناخته می شوند؛ که آیهی مورد استناد شبهه ساز، مربوط به این مرحله می باشد:

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ» (الرحمن، ۳۹ تا ۴۱)

ترجمه: در آن روز (دوره، برهه، مرحله) هیچ کس از انس و جن از گناهش سؤال نمی شود (و همه چیز روشن است) * پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! * مجرمین از چهره شان شناخته می شوند، و موی سر و پاهایشان را می گیرند و در آتش می افکنند.

تفاوت "جمیل" و "وجیه" در چیست؟! در حدیثی که از پیامبر اکرم (ص) نقل کردید، گفته اید که زن باید وجیه

باشد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در لغت، "جمیل" یعنی "زیبا" و "وجیه"، یعنی موجه و آبرو دار که حتماً باید نزد دیگری یا دیگران باشد.

از آنجا که آدمی ابتدا طبیعت را می شناسد و در میان عناصر طبیعی نیز ابتدا طبیعت خود و پیرامونش را می شناسد؛ بیشتر اسامی برای امور غیر طبیعی نیز نامی از طبیعت دارد، منتهی این اشتراک لفظی است که از آن انتزاع معنا (معنوی) حاصل شده است.

به عنوان مثال: "عقل" غیر طبیعی (غیر مادی) است، اما کلمه "عقال" طبیعی است و به زانو بند شتر گفته می شود، یعنی محکم می بندد تا ثابت بماند و حرکت نکند - "عشق"، یک مقولهی غیر طبیعی (غیر مادی) است، اما کلمه عشق، نام گیاهی به نام "عَشَق" می باشد که به دور درخت می پیچید و از آن ارتزاق می کند - "عَضُد"، یعنی بازو که محور قدرت است، اما در قوت بخشیدن معنوی نیز همین معنا به کار می رود، چنان که خداوند متعال

در استجاب دعا حضرت موسی، برای به حمایت فرستادن برادرش هارون علیهما السلام فرمود: « قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ - گفت: بازویت را به وسیله برادرت، قوت و نیرو (شدت) می بخشیم / القصص، ۳۵ »؛ و هم چنین است "محبت" که یک امر غیر مادی است، اما این کلمه از ریشه "حَبَّ" یا همان بذری که کاشته شده و رشد می نماید و بار می دهد، گرفته شده است.

«وجه»

"وجه" به معنای صورت یا رو نیز همین طور است؛ ممکن است به همین صورت ظاهری اشیاء اطلاق گردد و یا به صورتی باطنی گفته شود؛ از این رو به جهت گیری نیز "وجه" گفته می شود، چرا که به حسب ظاهر، آدمی روبه جلوی صورتش حرکت می کند، نه رو به پشت سرش. به دلیل و برهان برای "وجه نشان دادن یا توجیه" نیز "وجه" گفته می شود. وقتی می گویند: «به چه وجهی، یا به چه جهتی، یا به چه منظور و برای چه چنین کاری کردی؟» مقصود همان جهت گیری به سمت یک هدف می باشد. چنان که وقتی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، می خواهد به پرستندگان خورشید، ماه و ستاره بگوید که من اینها را إله و معبود نمی شناسم، بلکه رویکرد و جهت من توحیدی است، می فرماید:

« إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم!

بنابراین، مقصود از کلمه "وجه"، چه در آیات و احادیث و چه حتی در زبان و محاوره خودمان، همیشه این "وجه" ظاهر و مادی، به معنای صورت ظاهری نمی باشد؛ چنان که وقتی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَأَتَجَمَّلُ لِرَبِّي - خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد، پس من هم برای پروردگارم خود را زینت کردم / تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۱۴»، مقصود این نیست که خداوند سبحان، صورتی مانند صورت انسان و یا سایر موجودات و مخلوقات خود دارد که آن صورت زیباست؛ بلکه خداوند سبحان کمال محض است و کمال زیباست؛ اما زیبا شدن آدمی، به هر دو وجهش [معنوی و مادی] اطلاق می گردد و مصداق می یابد.

آنگاه که در قرآن کریم می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ - همه چیز هلاک است جز وجه او / القصص، ۳۵»، مقصود این نیست که خدا صورتی دارد که به غیر از آن، همه چیز هلاک می شود؛ بلکه "وجه" به جهتی گفته می شود که "رو به غیر" دارد و دیگران آن را می بینند؛ لذا تمامی صفات افعالی خداوند متعال و آیات الله، وجه الله هستند.

« وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (البقره، ۱۱۵)

ترجمه: و مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر سو رو کنید، همان جا وجه خداست. همانا خداوند وسعت بخش داناست.

وجیه:

"وجیه"، به کسی گفته می‌شود که می‌شود که نزد دیگرانی که با او مواجه دارند، "وجهه" دارد، یعنی آبرو و اعتبار و ارزش دارد؛ و آنگاه که هدف خداوند متعال است، به کسی گفته می‌شود که نزد پروردگار عالم، جهتی نیکو دارد، اعتبار و ارزش دارد، تا آنجا که خودش "وجه الله" می‌شود؛ چنان که راجع به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا - او نزد خداوند متعال آبرومند "وجیه" بود / الأحزاب، ۶۹» و یا راجع به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ - در دنیا و آخرت وجیه است و از متقین می‌باشد / آل عمران، ۴۵»

وجاهت در زن و مرد:

بنابراین، وجاهت، به ویژه نزد پروردگار عالم، در زن و مرد، یک ارزش است و اختصاصی به بانوان ندارد؛ چنان که در دعای توسل، راجع به خودمان می‌گوییم: «إِنَّا تَوَجَّهْنَا» و راجع به مردان اهل عصمت علیهم السلام می‌گوییم «يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ»، و راجع به خانم فاطمه‌ی زهراء، سیده النساء العالمین علیها السلام می‌گوییم: «يَا وَجِيهَةً عِنْدَ اللَّهِ».

زن باید وجیهه باشد:

بنابراین، اگر گفته شود که "زن باید وجیهه" باشد، مقصود صورت زیبا نیست که آن اعتباری است و چه بسا صورتی نزد کسی زشت و نزد دیگری زیبا باشد؛ بلکه مقصود این است که زن باید "آبرومند، با اعتبار و ارزشمند باشد. آن وجهش که رو به دیگران دارد، یعنی صفات افعالی او، "وجیه" باشد. مثل این است که اگر به مصادیق اشاره شود، گفته می‌شود که باید: با ایمان، با تقوا، عقیف، خوش اخلاق، ثابت قدم و محکم باشد. و البته مرد نیز باید همین‌گونه باشد. زن و مرد در ارزش‌های انسانی مساوی هستند، نه در حقوق و احکام؛ لذا در آیات مربوط به مباحث اعتقادی و اخلاقی، رفتاری - چه از جنبه‌ی مثبت و چه از جنبه‌ی منفی - زنان و مردان را با هم مخاطب قرار داده و هر دو را شامل قرار داده است.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (التوبة، ۷۱)

ترجمه: مردان و زنان باایمان، ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!

با پیشرفت علم و تکنولوژی در آینده، دیگر خبری از مرگ و میر ناشی از تصادفات و ... نخواهد بود، از طرفی دیگر دانشمندان می گویند در آینده نه چندان دور انسان با جوان سازی ژن های بدن خود (برای مثال هر ۱۰ سال یک بار) به نامیرایی دست پیدا می کند و این اتفاقات با آیه قرآن که می فرماید: بازگشت همه به سوی خداست در تضاد است. ممنون میشم اگر پاسخ دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"بازگشت همه به سوی خداست"، یک وضعیت استمراری می باشد، یعنی همیشه و هر لحظه، بازگشت به سوی اوست؛ آن هم نه فقط بازگشت انسان؛ بلکه بازگشت کل نظام خلقت و هستی، از مادی و غیر مادی، به سوی اوست؛ و البته در آخرت، صحنه ای به نام "محشر" وجود دارد، یعنی این بازگشت های مستمر، پراکنده و به حسب ظاهر منقطع، به یک نقطه ای می رسند که اول و آخر، در یکجا جمع می شوند. حتی جامدات نیز بازگشت به سوی او دارند؛ نه فقط در تکوین و خلقت، بلکه در قرآن کریم و احادیث بسیار می خوانید که زمین می آید، اخبارش را بیرون می ریزد، مسجد می آید گواهی می دهد؛ بت و مجسمه می آید و گواهی می دهند، ملائکه و انبیا و اوصیا نیز می آید، کفار و جانین و ستمگران نیز آورده می شوند و ...؛ هر نقطه از زمین که در آن خون مظلومی ریخته شده باشد، یا عمل خیر، یا عمل شرّ و معصیتی در آن انجام شده باشد، آورده می شود!

بازگشت به سوی او:

دقت شود که "بازگشت همه چیز به سوی او" یک مقوله است و مسئله ی "روز حشر" و جمع شدن همگان در یک صحنه، مقوله ی دیگری می باشد.

در مقوله ی "بازگشت به سوی او"، باید دقت شود که اختصاصی به آخرت ندارد؛ در همین دنیا نیز استمرار دارد و آخرت صحنه ی رسیدن این بازگشت ها به یک نقطه و جمع شدن همه در یک صحنه می باشد. مثل این که به جماعتی در روزه اربعین اشاره کنید و بگویید: همه به سوی کربلا می روند! خب همه از نقاط مختلف، با سرعت های متفاوت، با توقف های گوناگون و ...، به سوی او می روند، اما در اربعین، در یکجا جمع می شوند.

● - بی تردید، اگر کسی خدا را شناخته باشد، مسئله "معاد = عود = بازگشت" نیز برای او مطرح نیست، اما کسی که او را شناخته و باور دارد، می داند آن خدایی که خلق می کند، با ربوبیت خود هدایت هم می کند؛ «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» یعنی: «همان [خدایی] که خلق کرد و نظام بخشید * همان که اندازه گذاشت و (بر اساس اندازه ها) هدایت کرد / الأعلى، ۲ و ۳)؛ حال سؤال اینجاست که به کدام سو هدایت

می کند؟ به سوی غیر خود و یا به سوی خود؟! بدیهی است که به سوی خود هدایت می نماید، پس عالم هستی، در هر لحظه، در حال بازگشت به سوی اوست.

«حَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيْرُ» (التغابن، ۳)

ترجمه: آسمانها و زمین را به حق آفرید و شما را صورتگری کرد و صورت‌هایتان را نیکوآراست و فرجام (بازگشت) به سوی اوست.

حشر:

حشر، مربوط به صحنه‌ی قیامت است، همان "یوم عظیم!" و این صحنه، بسیار بزرگتر از این تصورات ساده‌ی ما می باشد. تمامی مخلوقات یک جا جمع می شوند و حیات در عالمی دیگر تداوم می یابد. به عنوان نمونه، به این چند آیه توجه نمایید:

فرشتگان:

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (النبأ، ۳۸)

ترجمه: روزی که «روح» و «ملائکه» در یک صف می ایستند و هیچ یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی گویند، و (آنگاه که می گویند) درست می گویند!

انسان:

«قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (الواقعه، ۴۹ و ۵۰)

ترجمه: بگو: «اولین و آخرین * همگی در موعد روز معینی گردآوری می شوند.

زمین:

« إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» (الزلزله، ۱ تا ۵)

ترجمه: هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید * و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد * و انسان می گوید: «زمین را چه می شود (که این گونه می لرزد)؟! * در آن روز زمین تمام خیرهایش را بازگو می کند * چرا که پروردگارت به او وحی کرده است!»

و البته آیات در مورد حشر سایر موجودات در روز قیامت نیز هست، حتی "وحشی"ها، خواه حیوانات وحشی باشند [که با انسان انس نمی گیرند]، و یا جنیان و انسان‌های وحشی شده که دیگر خوی انسانی ندارند و با انسان و انسانیت، انس نمی گیرند: «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ - آنگاه که وحشی‌ها محشور می گردند / التکویر، ۵».

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ»
(الأنعام، ۳۸)

ترجمه: هیچ جنبنده‌ای در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، نیست مگر اینکه امتیهای همانند شما هستند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم؛ سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.

طول عمر و مرگ انسان:

آیا دانشمندان علوم پزشکی و یا سایر علوم و صنعت کاران در عرصه‌ی تکنولوژی، هنوز آنقدر علم نیافته‌اند که بدانند عوامل طول عمر و مرگ انسان، فقط درونی و جسمی نمی‌باشد، و عوامل بیرونی نیز فقط به تصادفات منحصر و محدود نمی‌بگردند؟! و یا آن که خودشان هم می‌دانند، اما همان کفر، عناد لجاجشان سبب می‌گردد که با اولین کشف علمی، و یا حتی امید به کشف آن چه هنوز کشف نشده، زود به جنگ خدا بروند؟! و حال آن که این نتیجه‌گیری‌های مغرضانه، نه عقلی است و نه علمی! بلکه ریشه در کفر و عناد دارد!

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳)

ترجمه: هنگامی که رسولانشان دلایل روشنی برای آنان آوردند، به [اندکی از] دانش که خود داشتند خوشحال بودند (و غیر آن را هیچ می‌شمردند)؛ ولی آنچه را (از عذاب) به تمسخر می‌گرفتند آنان را فراگرفت!

● - ما مسلمانان و بسیاری از اهل کتاب، وجود شخصیتی به نام حضرت خضر علیه السلام را قبول داریم. نام وی «تالیا بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح» می‌باشد، یعنی نسل ششم حضرت نوح علیه السلام، و گفته می‌شود بیش از هفت هزار سال از عمر ایشان می‌گذرد.

ماده‌گراها [ماتریالیست‌ها]، وجود او را قبول ندارند و در عین آن که امکان عمر چند هزار ساله برای انسان را رد می‌کنند، خود در تلاشند و امیدوارند که به همگان عمر خضر ببخشند!

حال، ما امیدواریم که علم و تکنولوژی و سایر مسببات و مقدرات، سبب عمر چند هزار ساله‌ی انسان گردد، اما مگر عوامل "عمر و مرگ"، فقط شخصی و درونی می‌باشند.

از این رو، نه تنها ممکن است، زلزله‌ای، صاعقه‌ای، سیلی، طوفانی، آتشفشانی، سوختگی و یا تنفس هوای آلوده و مسموم و هر نوع حادثه‌ی دیگری، به عمر آدمی در زمین پایان دهد، بلکه بالاخره تمام عناصر و سلول‌های جهان ماده، به سوی اضمحلال، تغییر، نابودی حالت فعلی، پیدایش حالت دیگر و ... پیش می‌روند؛ چرا که هر پدیده (حادثی)، حتماً متغیر فانی می‌باشد. لذا اگر زمین، ماه، خورشید، جاذبه، جو و ... از بین بروند و یا از حالتی به حالت دیگری منتقل شوند، حتماً آدمی می‌میرد. آیا دانشمندان می‌خواهند جلوی تغییر و تحول در زمین و آسمان، کهکشان‌ها، سیارات، مرگ ستارگان و ... را بگیرند، تا انسان نمیرد؟!!

پس، عمر صد هزار ساله و یک میلیون ساله نیز مانع از مرگ نخواهد شد و بالاخره هر موجود زنده‌ای، مرگ را خواهد چشید و "نامیری"، حقیقت و واقعیتی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد!

در نتیجه، همان قاعده‌ی کلی که خداوند خالق بیان فرمود، صادق است تحقق می‌پذیرد که «او باقی است، و هر چه هست حادث است، و همه چیز به سوی نابودی می‌رود، مگر آن که "وجهش" به بقای او، باقی بماند؛ و در نهایت نیز بازگشت به سوی اوست»:

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (القصص، ۸۸)

ترجمه: معبود دیگری را با خدا بخوان، که هیچ معبودی جز او نیست؛ همه چیز وجه او او فانی می‌شود؛ حاکمیت تنها از آن اوست؛ و همه بسوی او بازگردانده می‌شوید!

عوامل فرا رسیدن مرگ بسیار است و محدود به فرسودگی سلول‌ها، یا وضعیت ژنتیکی، یا تصادفات نمی‌باشد؛ حتی ترس، غصه‌ی دنیا، حرص دنیا، حسد و بالاخره ظلم و گناه، از عمری که تعیین شده می‌کاهد، چنان که نماز با اخلاص و اول وقت، نماز شب، احترام و نیکی به پدر و مادر، صدقات، رسیدگی به ایتم، رعایت نظام احسن در تعاملات اجتماعی و ... به طول عمر می‌افزاید؛ اما در هر حال اجلی معین شده است که اگر هیچ عاملی آن را جلو نیندازد، بالاخره می‌رسد:

«وَلَوْ يُوَاحِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» (فاطر، ۴۵)

ترجمه: و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده اند مؤاخذه میکرد هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد و چون اجل‌شان فرا رسد (فرصت تمام است) خدا به [کار] بندگانش بیناست.



سیاسی-خررداد ۹۸

چرا در مملکت ما همه چیز [حتی روزه، فطر، دعا و ...] را سیاسی می‌کنند؟! این شبهه در فضای مجازی دست به دست می‌شود!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

- "سیاست" یعنی چه و در کدام مملکتی، کدام یک از امور فردی و اجتماعی مردم، وجهی سیاسی ندارد که در مملکت ما نداشته باشد؟! آیا فرافکنی همین شبهه در فضای مجازی، خود با اغراض سیاسی صورت نمی‌پذیرد؟! بالاخره قصدشان این است که بگویند: مملکت ما با این نظام حاکمش چنین و چنان است!
- - به لحاظ علمی و معرفتی، دقت شود که "اخلاق" یعنی "موضوع‌گیری" و "سیاست" یعنی «چگونگی تدبیر و برنامه‌ریزی عملی جهت تحقق مواضع و رسیدن به اهداف و اغراض». بنابراین، سیاست به معنای عام، در تمامی شئون فردی و اجتماعی بشر، جریان دارد.
 - - اما اگر مقصود از سیاست، "حکومت و یا نظام سیاسی حاکم و اهداف و امور سیاسی" می‌باشد نیز هیچ امری در هیچ‌کجای عالم جود ندارد که جهت، جانب و بُعد سیاسی نداشته باشد.
- اگر امریکا برای کالای چینی تعرفه می‌بندد، فقط به لحاظ اقتصادی نیست، بلکه جنبه و جهت سیاسی هم دارد، می‌گوید: «چین می‌خواهد با اقتصادش بر دنیا غلبه کند، اما این غلبه باید در انحصار امریکا باشد!» چنان که تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، فقط و فقط جنبه‌ی سیاسی دارد.
- شبکه‌های اجتماعی چون فیسبوک و یا توئیتر و ...، برای گسترش و سهولت ارتباطات و احوالپرسی افراد از یک دیگر تأسیس نشده‌اند، بلکه در اصل برای شناسایی و کنترل تک تک آحاد ملت‌ها و نیز ایجاد جریان‌های سیاسی و اقتصاد سیاسی و فرهنگ سیاسی درست شده‌اند! چنان که امریکا برای صدور ویزا؛ ارائه آدرس شبکه‌های اجتماعی را الزامی کرده است (۱) - شبکه‌های خبری و زنجیره‌ی صهیونیستی سیاسی نیستند، یا فیلم‌سازی هالیوود، فقط جنبه هنری و تجاری دارد؟! آیا رسوا کردن کلیسای کاتولیک در ماجرای تجاوز کشیش‌ها و اسقف‌ها به کودکان، یتیمان تحت پوشش و ...، از هشتاد سال پیش تا کنون، فقط جنبه‌ی اخلاقی و انسانی دارد، یا بار سیاسی نیز دارد؟! (۲) - آیا سخت و مشکل نمودن ازدواج در سرتاسر دنیا و نیز کاهش جمعیت (به

ویژه در ایران)، و متقابلاً رواج فحشا، فقط جنبه‌ی فردی و خانوادگی دارد؟! آیا "همجنسگرایی" یک مسئله شخصی است؟! پس چرا نامزدهای انتخاباتی در آمریکا و اروپا، ابتدا وعده به حمایت از آن می‌دهند، و سپس موضوع را جزو اولین لوایح ایفادی به پارلمان‌شان قرار می‌دهند؟! آیا تاریخ‌گذاشتگان، در یک قرن و حتی چند قرن پیش، سیاسی هست یا نیست؟ اگر نیست، پس چرا تحریف تاریخ، به ویژه تواریخ ملی و دینی، جزو اولویت‌ها و استراتژی‌های نظام سلطه قرار گرفته است؟! و چرا ماجرای ساختگی "هلوکاست" را جزو قوانین آورده‌اند و حتی مورخان و محققان بزرگ خودشان را به خاطر کمترین خدشه‌ای به این قصه‌ی ساختگی، به زندان و مجازات‌های سنگین و محکومیت‌های اجتماعی محکوم می‌کنند؟! اگر آلمان‌ها، شش میلیون یهودی کشته‌اند، چرا بخشی از آلمان را به آنها نمی‌دهند و به این بهانه، خاک فلسطین را اشغال کرده‌اند؟! اگر بدحجابی، یک مسئله شخصی، یا در نهایت فرهنگی و اجتماعی است، چرا "جرج بوش" به دختران و بانوان ایرانی توصیه‌ی بدحجابی می‌کرد و ...؟! پس، هیچ یک از شئون فردی و اجتماعی، در هیچ مملکتی و میان هیچ ملتی وجود ندارد که جنبه، جهت و آثار سیاسی نداشته باشد.

عبادات:

تمامی عبادات اسلامی، جنبه، جهت و آثار سیاسی دارند، از نماز، روزه، حج، زکات، صدقات و ... گرفته تلاوت قرآن کریم یا دعا. چنان که عبادات کفار نیز همین‌طور است. مسیحیان، به نام دین جنگ‌های صلیبی راه می‌اندازند - جرج بوش (پسر) خبر از آغاز مجدد جنگ‌های صلیبی داد و امروزه نیز اکثر قریب به اتفاق جنگ‌ها در جهان، توسط آمریکا و اروپا واقع می‌شود که ادعای مسیحیت دارند - صهیونیسم بین‌الملل، با اردوی جنایتکارش به نام "اسرائیل"، ادعا یهودیت دارد و برای آرمان "از نیل تا فراتش"، بهانه‌ی دینی و قداستی می‌آورد - بودایی‌ها که به خوش اخلاقی و آرامش مشهور بودند، چهره‌ی حقیقی خود را در میانمار نشان می‌دهند - تمامی حکومت‌های غربی و وابستگان، در نهایت تحت پوشش فراماسون قرار دارند که مدعی "شیطان‌پرستی" می‌باشد و تمامی تلاش‌هایش، مبتنی بر هدف شکست دادن خداوند سبحان می‌باشد - آمریکا از میان جماعت به ظاهر مسلمانی که به باطن احمق و بی‌دین هستند و به جهل خود نیز تعصب دارند، طالبان، القاعده و داعش درست می‌کند و اروپا با اعزام حدود هشت هزار نیرو، آنان را تقویت می‌کند و آنان نیز نام جنایات خود را عبادت "جهاد اسلامی" می‌گذارند!

● - البته که روزه‌ی ماه مبارک رمضان، جنبه‌ی سیاسی نیز دارد؛ چنان که وقتی دل‌ها متوجه خدا و اسلام شد و عقول متوجه قرآن مجید شد، هوای نفس و مشتبهات نفسانی به کنترل درآمد، قیام و استقامت علیه کفر و ظلم نیز قوت می‌گیرد. همین افطاری‌های خیابانی، مجالس دعای جمعی، نماز عید فطر و ...، سبب ارتباطات صمیمی، الفت بین قلوب و اتحاد بیشتر مردمی می‌گردد که آثارش به سیاست بر می‌گردد؛ و البته آثار عباداتی چون "روز

قدس" که جهانی شده است، جایگاه ویژه‌ی خود را دارد؛ و هم چنین است خطبه‌های نماز عید فطر، در سرتاسر جهان اسلام؛ به ویژه کشورها و ملت‌های بیدار.

دعاها:

دعاهای اجتماعی و سیاسی در اسلام، به مراتب بیشتر از دعاهای شخصی می‌باشند، و ادعیه‌ی شخصی که جنبه‌ی سیاسی دارند نیز کم نیستند. چنان که در سوره‌ی مبارکه‌ی حمد که در نمازهای یومیه نیز خوانده می‌شود، سخن از جمع است، نه فرد؛ هر چند که نماز یا تلاوت، در گوشه‌ای و به تنهایی انجام پذیرد: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، همه جمع است.

آیا دعای «اللَّهُمَّ فَكِّ كُلَّ أَسِيرٍ * اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ - بارها! تمامی اسیران را آزاد بگردان، بارها! تمامی مفسد امور مسلمین را اصلاح بگردان» که در هر روز ماه مبارک رمضان خوانده می‌شود سیاسی نیست، یا دعای «أَحْتَرِزُ بِهِ مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ فَاجِرٍ، وَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ، وَ عَدُوِّ قَاهِرٍ - و به قدرت او از هر گردنکش نابکار و پادشاه ستمکار و دشمن قهار، دوری می‌جویم» سیاسی نیست و یا دعای «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ جُنْدِكَ فَإِنَّ جُنْدَكَ هُمُ الْعَالِيُونَ، وَ اجْعَلْنِي مِنْ حِزْبِكَ فَإِنَّ حِزْبَكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - خدایا مرا از سپاهیان قرار ده، چرا که همانا تنها سپاه تو پیروز است، و مرا از حزب خود قرار ده که تنها حزب تو رستگار است» که هم دعای سه شنبه در هر هفته است و هم در سایر دعا آمده است، سیاسی نمی‌باشد.

از واژه‌ی "سیاسی" و این ملامت‌ها نترسید:

هیچ کس را از "سیاست"، هر چند به معنای حکومت و مسائل سیاسی باشد، گریزی نیست. موضع‌گیری موافق سیاست است - موضع‌گیری مخالف سیاست است - موضع‌گیری بی‌طرف نیز نوعی سیاست است. یکی گفت: «من با مسائل و مباحث سیاسی کاری ندارم و اساساً بیزار هم هستم!» گفتم: «این هم خودش سیاستی است!» هم فریاد موافق یا مخالف سیاسی است، هم سکوت سیاست است، و هم اعلام بی‌تفاوتی و بی‌طرفی [که البته به دروغ شبیه‌تر است، چرا که بی‌طرف نیز به طرفی متمایل است] نوعی سیاست است. هم تحلیل سیاسی سیاست است و هم جوک ساختن علیه دین و یا سیاست، خودش نوعی مبارزه و سیاست است. بنابراین، نه تنها از واژه‌ی "سیاسی" که به ویژه در فضای مجازی بسیار علیه آن ضد تبلیغ می‌کنند، اصلاً نهراسید و از ملامت این ملامت‌گران هیچ ابا و ترسی نداشته باشید، بلکه مطمئن باشید که خود آنها نه تنها سیاسی‌تر از شما هستند، بلکه بسیار متعصبانه در راه فرافکنی و تحقق سیاست‌های خود فعال هستند، و حتی از خوردن، آشامیدن، پوشاک، مسکن، ازدواج و فرزندآوری شما، و نیز نشر اخبار، شایعه‌سازی، سیاه‌نمایی در هر امری و ترویج ناباوری و یأس و ... نمی‌گذرند و اگر دست‌شان برسد، نسبت به جان و مال شما نیز هیچ اغمازی نخواهند داشت، چنان که شاهد بوده و هستیم.

خداوند متعال فرمود: از ویژگی‌های بندگانی که خدا آنها را دوست دارد و آنان نیز خداوند را دوست دارند، این است که از این "ملامت"‌ها نمی‌هراسند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.

دعوا بر سر ولایت است:

دعوا، بر سر ولایت «سرپرستی» است و کسی نمی‌تواند بگوید: «من هیچ کدام را نمی‌خواهم»؛ چرا که انسان فقیر است؛ یعنی ستون فقراتش برای ایستادگی او ضعیف است، لذا حتماً به کسی یا جایی تکیه می‌کند. بنابراین، امر "ولایت"، اعم از این که ولایت الله جلّ جلاله باشد، یا ولایت طاغوت‌ها، تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی آدمیان را در بر می‌گیرد، پس همه چیز، حتی نوشیدن یک جرعه آب نیز از منظری "سیاسی" می‌شود، چرا که تبعیت کنندگان از ولایت الله، با تبعیت کنندگان از ولایت طاغوت، همیشه و در هر امری، مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (الأنفال، ۴۰)

ترجمه: و اگر سرپیچی کنند، بدانید (ضرری به شما نمی‌رسانند)؛ خداوند سرپرست شماست! چه سرپرست خوبی! و چه یاور خوبی!



تاریخ-خرداد ۹۸

آیا امام حسین علیه السلام در طول حیات خود مذاکره‌ای انجام داده‌اند یا خیر؟ میشه توضیحی بدید که قابلیت استناد داشته باشه.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

تمامی آیات قرآن مجید، تمامی احادیث موثق، لحظه به لحظه‌ی زندگی و تاریخ (سنت) اهل عصمت علیهم السلام و هر سخن حق یا عملکرد درستی، هم قابل استفاده است و هم قابل سوء استفاده؛ از این رو فرمود که این قرآن کریم که کلام الله می‌باشد و سراسر علم، حکمت، موعظه، درس و عبرت است نیز فقط "هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ" می‌باشد، یعنی کسانی که با قرآن مجید، برخوردی متقیانه داشته باشند را هدیت می‌نماید، نه آنان را که برخورد ظالمانه دارند! به دنبال امیال خویش کشاندن قرآن کریم، تأویل نادرست، تفسیر به رأی، استنادهای غیر واقع، تحریف در مقصود [يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ = تحریف کلمه از موضع خودش] و ...، همه از انواع مواجهه‌های ظالمانه با قرآن کریم [کلام الله] می‌باشد و نتیجه‌ی این روش برخورد با قرآن کریم، به جز خسران بیشتر نمی‌باشد « وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا / الإسراء، ۸۲ ».

احادیث و حوادث تاریخی نیز از این قاعده‌ی کلی، مستثنا نمی‌باشند و به طور کلی هیچ حقی از این قاعده مستثنا نمی‌باشد؛ اگر برخورد و مواجهه با آن، منطقی، عقلایی و عادلانه باشد، سبب روشنگری و هدایت می‌شوند و اگر ظالمانه باشد، موجبات انحراف و سقوط را فراهم می‌آورد؛ چنان که تمامی جریان‌های انحرافی در اسلام، با استناد به قرآن، حدیث و سنت پدید آمده است!

بسیاری نام هر گفتگو یا محاجه‌ای را "مذاکره" گذاشته‌اند و از آن نیز به نفع امیال و اهداف خود، سوء استفاده می‌کنند!

مذاکراه:

این روزها، به ویژه در رابطه با مذاکره‌ی با امریکای استعمارگر و جنایتکار، سخن از مذاکرات امام حسین علیه السلام به میان می‌آورند! حال آن که لشکریان یزید و عمر سعد، آنقدر فهم و شعور داشتند که اذعان می‌نمودند:

«می‌دانیم تو پسر فاطمه، علی و نوه پیامبری، اما می‌خواهیم تو را بکشیم»؛ اما رئیس جمهور امریکا (ترامپ)، نه تنها رژیم جمهوری اسلامی را تروریستی می‌خواند، بلکه می‌گوید: «تمام مردم ایران تروریست هستند!»

خب، حالا اگر امام حسین علیه السلام، مذاکره‌ای نموده باشند، چه می‌شود؟ و اگر نموده باشند، چه می‌شود؟ و اگر گفتگویی نموده باشند، اما به کربلا و عاشورا بیانجامد، چه می‌شود؟!

برخی به هنگام درگیری، به یاد مذاکره می‌افتند، و آنجا که باید با مصالحه، مذاکره، نقد منصفانه و ... کار را پیش ببرند، به یاد درگیری و به جان هم انداختن مردم می‌افتند! برای ضد تبلیغ، هنگام برگزاری هر گونه عبادتی که جنبه‌ی احیای شعائر اسلامی را دارد، به یاد گرسنگان می‌افتند و گویند: «پولش را خرج گرسنگان کنید»، و وقتی سخن از گرسنگان به میان می‌آید، می‌گویند: «مقصر دیگرانند و وظیفه نیز بر عهده‌ی دیگران می‌باشد و ...»!

حالا استناد به مذاکره داشتن یا نداشتن سیدالشهداء علیه السلام، برای اینان به چه دردی می‌خورد؟! به وقت ضرورت عاشورایی شدن، می‌گویند: «ایشان مذاکره داشتند» و به وقت محکم بودن در مذاکره، به "صلح حدیبیه" و یا صلح امام حسن علیه السلام استناد می‌کنند [آن هم با تفسیر به رأی!] و در تاریخ اسلام آنها، هرگز غزواتی چون خندق و تبوک، یا جنگ احزاب و یا واقعه‌ای چون غدیر خم رخ نداده است! چنان که به سیاست و تاکتیک سقیفه‌ای مایل‌ترند!

مذاکرات امام حسین علیه السلام:

مگر می‌شود که انسان عاقل، حکیم و بصیر، در طول زندگی خود، با دوست و دشمن، گفتگو، مشاوره و احتمالا مذاکره نداشته باشد؟!!

خداوند متعال با آن عظمت، مالکیت، ربوبیت و حکومتش بر کل عالم هستی، نسبت به جاهلان و متکبران که او، معاد، رسول، کتاب، ولایت و هر حق دیگری را انکار و تکذیب می‌کنند، به رسولش صلوات الله علیه و آله و بالتبع تمامی مؤمنان می‌فرماید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - بگو دلیل و برهان خود را بیاورید، اگر راست می‌گویید / البقره، ۱۱۱» - خب، اقامه‌ی دلیل و برهان یعنی چه؟ یعنی یک گفتگو و مباحثه‌ی منطقی و عقلانی؟ نه مذاکره به سبک امروزی؛ و چه بسا گاه مذاکره نیز نموده باشند؛ بالاخره مصالحه‌هایی که با کفار صورت پذیرفته، به دنبال مذاکره بوده است.

بنابراین، هم پیامبر اکرم مذاکرات فراوانی داشتند و هم سایرین از اهل عصمت علیهم السلام؛ حال چه مستقیم و چه غیر مستقیم.

معاویه لعنة الله علیه، بارها به امیرالمؤمنین علیه السلام نامه نوشت و ایشان پاسخ دادند و یا حتی خودشان ابتدا به ارسال نامه نمودند - حضرت فاطمه علیها السلام، چه در خانه، چه در کوچه، چه در مسجد و چه در بستر

شهادت، با اقتشار گوناگون، گفتگو داشتند - امام حسن مجتبی علیه السلام و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام نیز هم چنین؛ و البته همه به شهادت رسیدند!

● - یزید پس از جانشینی معاویه لعنة الله علیهما؛ بلافاصله برای پسر عمویش "ولید بن عتبه" پیام کتبی فرستاد که از همگان و از جمله امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد.

ولید، مروان بن حکم را برای مشاوره خواست. مروان به او گفت: بدون شک حسین بن علی هرگز بیعت با یزید را قبول نخواهد کرد. اگر من به جای تو بودم گردن او را می زدم. ولید گفت: ای کاش من در این دنیا نبودم و این صحنه را مشاهده نمی کردم. سپس ولید شبانه کسی را نزد حسین (ع) فرستاد و او را خواست. آن حضرت بی درنگ جریان را دانست و با گروهی از خویشان و نزدیکان که عده آنها به سی نفر می رسید حرکت کرد، و به آنان دستور داد سلاح های خویش را بردارند، و فرمود: ولید در چنین وقتی مرا خواسته و بیم آن می رود که مرا مجبور به کاری کند که من نتوانم آنرا بپذیرم و از ولید نیز ایمن نمی توان بود. پس همراه من باشید و در کنار در خانه ولید بنشینید، چنانچه فریاد مرا شنیدید، بر او هجوم برید تا از من دفاع کنید...، و پس ورود به خانه ی ولید نیز آن گفتگوها (مذاکرات) انجام شد که در تواریخ ثبت است. (لهوف و ...)

● - «مروان حکم» که بزرگ بنی امیه بود، در مدینه به امام حسین علیه السلام پیشنهاد می کند که برای حفظ دین و دنیای خودش با یزید بیعت کند اما امام به او می فرماید: «و علی الإسلام، السلام إذ قد بُئیت الأُمَّة بِرَاعٍ مِثْلَ یَزِیدٍ» در زمانی که اسلام مبتلا به حاکم جائری همچون یزید شده است باید فاتحه اسلام را خواند و به صراحت می فرماید: کسی چون من با فردی چون یزید بیعت نمی کند. (بخارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴ و بسیاری از منابع و مستندات دیگر)

خب، این هم به نوعی مذاکره است، اما نه به معنای مذاکره ی امروزی (معامله در دادن و گرفتن امتیاز) و نه به سیاق و فرجامی که تحریف کنندگان تاریخ برای سوء استفاده و عوامفریبی خود دوست دارند. بدیهی است که امام علیه السلام، در این مذاکره، یا بهتر است بگوییم: «محاجه و گفتگو»، جز به کنار زدن حاکمیت جور و ظلم، به چیز دیگری نمی اندیشیدند.

● - این تحریف گران و سوء استفاده کنندگان، به ویژه همزمان با آغاز گفتگوهای برجام (که امروز نتایج تلخش را می کشیم)، گفتند: «امام حسین علیه السلام، در شب عاشورا، ساعت ها، با عمر سعد معلون مذاکره نمود تا نتیجه رویارویی آنان به جنگ ختم نشود!» اگر چه این تأویل و تفسیر، دروغ و عوامفریبانه بوده و هست، اما چرا فقط همین قسمت تاریخ را استناد می کنند، مگر فردایش عاشورایش پیش نماید؟!

سخن امام حسین علیه السلام، به عمر سعد:

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِ سَعْدٍ : «وَيْحَكَ ! أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ ؟ أَتُفَاتِنِي وَأَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ يَا هَذَا؟ ذَرِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَكُنْ مَعِيَ.»

ترجمه: امام حسین به ابن سعد گفت: «وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشتت به سوی اوست، پروا نمی کنی؟ ای مرد! آیا با من می جنگی، در حالی که می دانی من، فرزند چه کسی هستم؟ این قوم را واگذار و با من باش. اگر نام این گفتگو، با این مواضع، سیاق و بیان "مذاکره" است، خب آقایان نیز با همین سیاست و روش با امریکا یا متحدانش مذاکره کنند. این مذاکره، همان مذاکره‌ای است که بین حضرت موسی علیه السلام و فرعون نیز صورت گرفته است:

«حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (الأعراف، ۱۰۵)

ترجمه: سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم. من دلیل روشنی از پروردگارتان برای شما آورده‌ام؛ پس بنی اسرائیل را با من بفرست!

حضرت موسی علیه السلام، با ساحران نیز مذاکره و محاجه نمودند که البته آنان ایمان آوردند. پاسخ‌های عمر سعد نیز نشان می دهد که گفتگوی میان آنان مذاکره نبوده است، بلکه امام علیه السلام، شخص ایشان را دعوت کرد که دنیا و آخرت خود را نجات دهد، اما او هم از عواقبش می ترسید و هم به وعده‌ها دلخوش کرده بود، لذا گفت: «اگر به سمت شما بیایم، خانه مرا ویران می کنند اما حضرت می گویند من خانه تو را خواهم ساخت. عمر سعد در ادامه می گوید: اموال من را مصادره می کنند و امام حسین هم می گوید که من از اموال خود به قدری به تو خواهم داد که کاملاً تأمین شوی.»

عمر بن سعد، دیگر حرفی برای گفتن نداشت، چرا که اینها همه بهانه بود و خیال خام ملک ری، پرده بر عقل و قلب و بصیرت او انداخته بود، لذا پیشنهاد امام را قبول نمود، به ملک ری هم نرسید و به درک واصل گردید!

دکتر روحانی، رئیس جمهور:

«در شب تاسوعایی که شما مردم زنجان بزرگترین مراسم گرامیداشت را برای آن برگزار می کنید به طوری که مایه افتخار و غرور همه ایرانیان است، امام حسین (ع) خیمه‌ای برپا کرد و عمر سعد را به مذاکره دعوت نمود؛ امامی که آگاه است که فردا او و یارانش توسط همین عمر بن سعد و یاران نادانش به شهادت خواهند رسید، اما خواست که با دنیا اتمام حجت کند و از همین رو در آن شب، ساعت‌ها با عمر سعد مذاکره کرد، تا نتیجه رویارویی آنان به جنگ ختم نشود.»

* - البته همه می دانند که عمر سعد بارها به خیمه آمد تا صحبت کند، اما هیچ گاه امام حسین علیه السلام، او را به مذاکره دعوت نمود و این تحریف و دروغی است که به ایشان نسبت داده می شود!

امام خامنه‌ای:

«چنین تحلیلی درخصوص مسائل تاریخ اسلام و مسائل کشور، نهایت ساده اندیشی است زیرا حضرت علی علیه السلام با زبیر و حضرت امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد، مذاکره به معنای امروز یعنی معامله نکردند، بلکه هر دوی این بزرگواران به طرف مقابل خود نهیب زدند و آنها را نصیحت به خداترسی کردند.»

«در یک چنین وضعی (کمی همراهان و قرار گرفتن در نقطه ضعف ظاهری امام و قوت دشمن) شما ببینید لحن یک آدم چگونه خواهد بود. حالا هم فرماندهی همان لشکری که علی‌الظاهر پیروز هست آمده توی خیمه‌ی امام حسین، صحبتی که بین اینها خواهد گذشت چگونه است؟

قاعدتاً این صحبت این خواهد بود که او ملامت کند، آقا چرا آمدی؟ حضرت هم بگویند دیگر حالا شده، یک کاری بکنیم، فلان. می‌بینیم درست به عکس است. وقتی می‌آید توی خیمه‌ی امام حسین، امام حسین سؤال می‌کنند یا بن سعد! تو چرا حاضر نیستی که با ما حرکت کنی، قیام کنی؟ او می‌گوید که من بچه‌هایم در آن جایند و گیر می‌افتند. حضرت می‌گویند: برو، پس نجنگ با ما، از فرمان عبیدالله سر باز بزن. می‌گوید نمی‌توانم، می‌ترسم، به من حمله می‌کنند، مالم را می‌گیرند. یعنی حضرت او را در موضع انفعال قرار می‌دهد. به او اعتراض می‌کند و او در صدد عذرخواهی از امام حسین برمی‌آید. یک چنین روحیه‌ی قوی و محکمی.»

«... بعضی بی‌خیال هم نیستند لکن سهل‌اندیشند، عمق مسائل را نمی‌فهند. وقتی صحبت مذاکره می‌شود، می‌گویند آقا شما چرا با مذاکره‌ی با آمریکا مخالفت می‌کنید؟ خب امیرالمؤمنین هم مذاکره کرد با فلان کس، امام حسین هم مذاکره [کرد]. خب اینها نشان‌دهنده‌ی سهل‌اندیشی است، نشان‌دهنده‌ی نرسیدن به عمق مسئله است. این جور نمی‌شود مسائل کشور را تحلیل کرد؛ با این نگاه عامیانه و ساده‌اندیشانه نمیشود به مصالح کشور رسید.

اولاً امیرالمؤمنین که با زبیر یا امام حسین که با ابن‌سعد حرف می‌زند، او را نصیحت می‌کند؛ بحث مذاکره‌ی به معنای امروزی نیست؛ مذاکره‌ی امروزی یعنی معامله، یعنی یک چیزی بده، یک چیزی بگیر. امیرالمؤمنین با زبیر معامله می‌کرد که یک چیزی بده، یک چیزی بگیر؟ امام حسین با ابن‌سعد معامله می‌کرد که یک چیزی بده یا یک چیزی بگیر؟ [هدف] این بود؟ تاریخ را این جور می‌فهمید؟! زندگی ائمه را این جور تحلیل می‌کنید؟ امام حسین رفت نهیب زد، نصیحت کرد، گفت از خدا بترس؛ امیرالمؤمنین زبیر را نصیحت کرد، خاطره‌ی زمان پیغمبر را یادش آورد، و گفت از خدا بترس؛ اتفاقاً اثر هم کرد، زبیر خودش را از جنگ کنار کشید. امروز مذاکره به این معنا نیست؛ برای اینکه ما با آمریکا که شیطان بزرگ است، باید مذاکره کنیم یک عده‌ای واقعاً با نگاه سهل‌اندیشانه و عوامانه و بدون فهم حقیقت حال مثال می‌آورند و در روزنامه می‌نویسند، در سایت می‌نویسند و در سخنرانی می‌گویند که چرا امیرالمؤمنین با زبیر مذاکره کرد، شما با آمریکا مذاکره نمی‌کنید؟ یعنی این قدر اشتباه در فهم مسئله [وجود دارد]. این که حالا به این معنا مذاکره نبود.» (۱۳۹۴/۷/۱۵)

* - محمدحسین رجبی دوانی، کارشناس تاریخ اسلام و عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین علیه السلام: «اخیراً

نیز یکی از حامیان فکری جریان اصلاحات و دولت یازدهم، با تکرار موضوع مذاکره امام حسین (ع) با عمر بن سعد برای جلوگیری از جنگ گفته است این تحلیل که گفته می شود امام ملاقات کردند تا به عمر بن سعد اخطار و موعظه اخلاقی بدهند (اشاره به سخنان امام خامنه ای)، شاهد تاریخی ندارد بلکه این قضیه (مذاکره) صحت دارد...؛ برخی حاضرند بخاطر مطامع دنیایی و توجیه عملکرد غلط خودشان سیره پاک اهل بیت (ع) را تحریف کنند. این اشخاص باید در دنیا و آخرت پاسخگوی عمل زشت و خلاف شرع خود باشند. طرح این تحریفات بخاطر توجیه سیاست ها و مطامعی است که برخی از این راه به دست می آورند.» (گفتگوی تسنیم، پویا

/ ۲۶ مهر ۱۳۹۵)



حقوقی و احکام-خرداد۹۸

شبهه فضای مجازی: تعیین روز عید فطر رو هم سیاسی کردن؛ چطور که افغانستان رویت شده، یعنی در کشورای شرق ایران و بعد در غرب و جنوب غربی و شمال غربی ایران هم رویت شده اما خود ایران رویت نشده. مشخصه برای این بوده که عید فطر در روز رحلت امام نباشه.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همان طور که مشاهده می فرمایید، سوء استفاده‌ی سیاسی به وسیله جو سازی در فضای مجازی، راجع به رؤیت هلال ماه مبارک رمضان و نیز اول شوال و عید فطر، به مراتب بیش از سیاسی بودن اعلام روز عید می باشد و معمولاً کسانی که به این جوها [به ویژه در فضای مجازی] دامن می زنند، اصلاً اهل روزه و عید فطر و کلاً عبادت نیستند، بلکه فرصت و بهانه‌ای خوبی برای ضد تبلیغ و ایجاد تشویش در اذهان پیدا می کنند!

رؤیت هلال اول ماه، پیش از آن که یک مسئله‌ی دینی، مذهبی و فقهی باشد، یک امر "علمی" و تقویمی می باشد، یعنی یک کافر، مشرک و منافق نیز می تواند هلال اول ماه را با کمک وسایل و یا بدون آن مشاهده نماید؛ حالا اگر در شرع بیان شد که در این ماه روزه بگیرید و یا در آن ماه به حج تمتع بروید، تازه موضوع "اول یا آخر ماه"، در دین مطرح می شود، که باز هم یا با کمک وسایل دیده می شود و یا مانند هلال امسال در اول شوال، برای همگان با چشم غیر مسلح نیز قابل رؤیت است.

بنابراین، کسی نمی تواند به خاطر همزمانی مناسبت‌ها یا هر هدف دیگری، ماه را یک روز زودتر یا دیرتر در بیاورد! و البته هیچ مسلمانی هم دین، دنیا و آخرت خود را به این حرف‌های سبک نمی فروشد، به ویژه اگر فقیه و مرجع باشد.

روزه داران نیز اهل فقه، فقاقت و مرجعیت هستند؛ اگر چه گواهی دو عادل برای رؤیت ماه کافیهست، اگر چه اگر کسی خودش ببیند، حجت بر او تمام است و این مسئله تقلیدی نیست؛ اما چون رؤیت برای همگان امکان پذیر نمی باشد، کار را به فقیه و مرجع واگذار نمودند، پس هر گاه او اعلام کرد، اینها نیز می پذیرند و تکلیف از مردم ساقط است؛ پس دیگر وارد این "اگر، شاید و اما" های بی جهت نمی شوند.

فتاوا نیز مبناهای متفاوت دارد؛ مثل این که کسی "افق" را برای یک منطقه لحاظ کند، یا کسی برای یک کشور کافی بداند، یا کسی بگوید: افق در یک نیم کره حجت است. و یا کسی قائل باشد که رؤیت علمی [بر اساس محاسبه تقویمی یا دیدن با چشم مسلح] کافیه است، و دیگری بگوید که خیر، بلکه حتماً باید "رؤیت عینی" [دیدن با چشم غیر مسلح] واقع شود.

و البته این تفاوت مبانی، مربوط به فقیه و مجتهد است و برای مردم مقلد هیچ فرقی ندارد، هر وقت را که اعلام نمودند، او مکلف به انجام می‌گردد و به دنبال این جوسازی‌ها و اشتغالات بی‌جهت ذهنی نمی‌رود.

استفتائات - امام خامنه‌ای:

س ۸۳۶: اگر هلال ماه شوال در یک شهر دیده نشود، ولی تلویزیون و رادیو از حلول آن خبر دهند، آیا کافی است یا تحقیق بیشتری واجب است؟

پاسخ: اگر مفید اطمینان به ثبوت هلال گردد یا صدور حکم به هلال از طرف ولی فقیه باشد، کافی است و نیازی به تحقیق نیست.

س ۸۳۷: اگر تعیین اول ماه رمضان و عید سعید فطر به علت عدم امکان رؤیت هلال اول ماه به سبب وجود ابر در آسمان یا اسباب دیگر، ممکن نباشد و سی روز ماه شعبان یا ماه رمضان کامل نشده باشد، آیا برای ما که در ژاپن زندگی می‌کنیم، جایز است که به افق ایران عمل کرده و یا به تقویم اعتماد کنیم؟ وظیفه ما چیست؟

پاسخ: اگر اول ماه از طریق رؤیت هلال حتی در افق شهرهای مجاور که اتحاد افق دارند، و یا از طریق شهادت دو فرد عادل و یا از طریق حکم حاکم ثابت نشود، باید احتیاط کرد تا اول ماه ثابت شود.

س ۸۳۸: آیا اتحاد افق در رؤیت هلال شرط است یا خیر؟

پاسخ: بلی شرط است.

س ۸۳۹: مقصود از اتحاد افق چیست؟

پاسخ: منظور از آن، شهرهایی است که از جهت احتمال رؤیت و عدم احتمال رؤیت هلال یکسان باشند.

س ۸۴۰: اگر روز بیست و نهم ماه در تهران و خراسان عید باشد، آیا برای افرادی هم که در شهری مانند بوشهر مقیم هستند، جایز است افطار کنند؟ با توجه به اینکه افق تهران و خراسان با افق بوشهر یکی نیست.

پاسخ: به طور کلی اگر اختلاف بین افق دو شهر به مقداری باشد که با فرض رؤیت هلال در یکی، هلال در دیگری قابل رؤیت نباشد، رؤیت آن برای شهرهایی که احتمال رؤیت در آن به طور قطع و یقین منتفی باشد، کفایت نمی‌کند.

س ۸۴۱: اگر بین علمای یک شهر راجع به ثبوت هلال یا عدم آن اختلاف رخ دهد و عدالت آنها هم نزد مکلف ثابت بوده و به دقت همه آنها در استدلال خود مطمئن باشد، وظیفه واجب مکلف چیست؟

پاسخ: اگر اختلاف دو بیّنه به صورت نفی و اثبات باشد، یعنی یکی مدعی ثبوت هلال و دیگری مدعی عدم ثبوت آن باشد، این اختلاف موجب تعارض دو بیّنه و تساقط هر دو است، و وظیفه مکلف این است که هر دو نظر را کنار گذاشته و درباره افطار کردن یا روزه گرفتن به آنچه که مقتضای اصل است، عمل نماید. ولی اگر بین ثبوت هلال و عدم علم به ثبوت آن اختلاف داشته باشند، به این صورت که بعضی از آنها مدعی رؤیت هلال باشند و بعضی دیگر مدعی عدم مشاهده آن، قول کسانی که مدعی رؤیت هلال هستند، در صورت عادل بودن، حجت شرعی برای مکلف است و باید از آن متابعت کند، و همچنین اگر حاکم شرعی حکم به ثبوت هلال نماید، حکم وی حجت شرعی برای همه مکلفین است و باید از آن پیروی کنند.

س ۸۴۲: اگر شخصی هلال ماه را ببیند و بداند که رؤیت هلال برای حاکم شرع شهر او به هر علتی ممکن نیست، آیا او مکلف است که رؤیت هلال را به حاکم اطلاع دهد؟

پاسخ: اعلام بر او واجب نیست مگر آنکه ترک آن مفسده داشته باشد.

س ۸۴۳: همانگونه که می دانید اکثر فقهای بزرگوار پنج راه برای ثبوت اول ماه شوال در رساله های عملیه خود بیان کرده اند که ثبوت نزد حاکم شرع در ضمن آنها نیست، بنا بر این چگونه بیشتر مؤمنین به مجرد ثبوت اول ماه شوال نزد مراجع، روزه خود را افطار می کنند؟ شخصی که از این راه اطمینان به ثبوت هلال پیدا نمی کند، چه تکلیفی دارد؟

پاسخ: تا حاکم حکم به رؤیت هلال نکرده، مجرد ثبوت هلال نزد او، برای تبعیت دیگران از وی کافی نیست، مگر آنکه اطمینان به ثبوت هلال حاصل نمایند.

س ۸۴۴: اگر ولی امر مسلمین حکم نماید که فردا عید است و رادیو و تلویزیون اعلام کنند که هلال در چند شهر دیده شده است، آیا عید برای تمامی نواحی کشور ثابت می شود یا فقط برای شهرهایی که ماه در آنها دیده شده و شهرهای هم افق با آنها، ثابت می گردد؟

پاسخ: اگر حکم حاکم شامل همه کشور باشد، حکم او شرعاً برای همه شهرها معتبر است.

س ۸۴۵: آیا کوچکی هلال و باریک بودن و اتصاف آن به خصوصیات هلال شب اول، دلیل بر این محسوب می شود که شب قبل شب اول ماه نبوده، بلکه شب سی ام ماه قبلی بوده است؟ اگر عید برای شخصی ثابت شود و از این راه یقین پیدا کند که روز قبل عید نبوده، آیا قضای روزه روز سی ام ماه رمضان را باید به جا آورد؟

پاسخ: مجرد کوچکی و پائین بودن هلال یا بزرگی و بالا بودن و یا پهن یا باریک بودن آن دلیل شرعی شب اول یا دوم بودن نیست، ولی اگر مکلف از آن علم به چیزی پیدا کند باید به مقتضای علم خود در این زمینه عمل نماید.

س ۸۴۶: آیا استناد به شبی که در آن ماه به صورت قرص کامل است (شب چهاردهم) و اعتبار آن به عنوان دلیل برای محاسبه اول ماه جایز است تا از این راه وضعیت یوم الشک معلوم شود که مثلاً روز سی ام ماه رمضان

است و احکام روز ماه رمضان بر آن مترتب شود، مثلاً بر کسی که این روز را بر اساس بیّنه روزه نگرفته، حکم به وجوب قضای روزه شود و کسی هم که به دلیل استصحاب بقای ماه رمضان روزه گرفته، بریء الذمّه باشد؟
پاسخ: امر مذکور حجت شرعی بر آنچه ذکر شد، نیست، ولی اگر مفید علم به چیزی برای مکلف باشد، واجب است که طبق آن عمل نماید.

س ۸۴۷: آیا استهلال در اول هر ماه واجب کفایی است یا احتیاط واجب؟

پاسخ: استهلال فی نفسه واجب شرعی نیست.

س ۸۴۸: آیا اول ماه مبارک رمضان و آخر آن با رؤیت هلال ثابت می شود یا با تقویم، هرچند ماه شعبان سی روز نباشد؟

پاسخ: اول یا آخر ماه رمضان با رؤیت شخص مکلف یا با شهادت دو فرد عادل یا با شهرتی که مفید علم است یا با گذشت سی روز و یا به وسیله حکم حاکم ثابت می شود.

س ۸۴۹: اگر تبعیت از اعلام رؤیت هلال توسط یک دولت جایز شد، و آن اعلام معیاری علمی برای ثبوت هلال سرزمین های دیگر را تشکیل دهد، آیا اسلامی بودن آن حکومت شرط است، یا اینکه عمل به آن حتی اگر حکومت ظالم و فاجر هم باشد، ممکن است؟

پاسخ: ملاک در این مورد، حصول اطمینان به رؤیت در منطقه ای است که نسبت به مکلف کافی محسوب می شود.

امروزه که آل سعود و عربستان به مسلمانان ظلم می کند و پول حجاج را گلوله می کند و به قلب انسان های مظلوم خالی می کند، چه لزومی دارد که باز هم مسلمانان مخصوصاً ما شیعیان به حج برویم و آل سعود را در این اعمال خبیث شان یاری کنیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

«چرا به حج برویم - چرا زیارت برویم - چرا تظاهرات اربعین شرکت کنیم - چرا مجالس جشن یا عزای اهل بیت علیهم السلام را بر پا می کنیم - چرا حرمها را پس از بمب گذاری و تخریب، بازسازی می کنیم - چرا دهه ی محرم داریم - چرا در ایام، در هیئات غذا می دهند - چرا به مسلمانان محروم و مظلوم جهان کمک می کنیم و...»؟! اینها شبهاتی است که همه ساله، و البته هر کدام به وقتش، در فضای مجازی فرافکنی می شود! گاه می گویند: «پولش را خرج گرسنگان کنیم» - گاه همانها که یک سال فریاد "جدایی دین از سیاست" می زدند، ناگهان کاملاً

سیاسی شده و از منظر سیاسی وارد می شوند و با انشاءهای گوناگونی به جنایات رژیم سفاک سعودی اشاره می کنند! و البته تنها نتیجه ای که می گیرند این است که "پس، به حج برویم!"

شعارهای ضد تبلیغی:

تمامی شعارهای این گروهک در جنگ نرم و ضد تبلیغ را می توان در یک جمله خلاصه نمود: «چرا شعائر اسلامی را حفظ و احیا می نمایم»؟!

جایگزین ها (بدلها) بی که این جماعت معرفی می کنند، بیشتر مبتنی بر "جهان بینی شکمی" می باشد! اینها تا فصل احیا و بلندکردن شعائر اسلامی و شیعی می رسد، به ناگاه به یاد "شکم خالی" گرسنگان می افتند! پُری معده را افضل از پُری فهم، شعود، ایمان، اخلاق و ... بر می شمرد و گاهی نیز برای رنگ و لعاب بیشتر، شعارهای ملی گرایانه یا سیاسی هم می دهند!

همان ها که تا کمک مردم به مسلمانان غزه، فلسطین، لبنان، بحرین، افغانستان و .. را می بینند و می شنوند، شعار "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" می دهند؛ به وقت فرا رسیدن موسم حج تمتع، به یاد حملات سعودی ها به یمن و داعش سازی آنها می افتند و با انشاهای احساسی می گویند: «گلوله در قلب انسان های مظلوم خالی می کنند» و نتیجه می گیرند: «پس ما چرا حج برویم»؟!

● - به غیر از سفرهای خارجی آنچنانی! - به غیر از برگزاری مراسم آنچنانی برای نامزدی، عقد، عروسی، ختنه سوران و حتی جشن طلاق، قبولی در کنکور و یا اخذ مدرک و ...! - به غیر از هزینه های بسیار وحشتناک سوخت بنزین و آلودگی هوا، به خاطر دور دور زدن در خیابان ها - به غیر از هزینه های سرسام آور برای خرید و پوشیدن لباس های شیک و یا حتی فرسوده و پاره، اما با برند خارجی - به غیر از هزینه ی بسیار کلان برای خرید عروسک خرسی در والن تاین و ...؛ که پول همه آنها به جیب خارجی هایی می رود که تمام مردم دنیا، به ویژه مسلمانان و بالاخص شیعیان را به خاک و خون می کشند؛ ایرانی ها سالانه ۱۰ هزار میلیارد تومان، دود می کنند و البته سالانه ۳۵ هزار میلیارد تومان نیز برای درمان بیماری های ناشی از استعمال دخانیات مصرف می شود - این رقم را بیفزایید بر رقم سالانه ۲,۱ میلیارد دلار (بیش از ده تریلیون تومان) لوازم آرایشی که بیش از ۸۵ درصد آن از چین، ترکیه و تایلند وارد می شود؛ و خدا می داند که بدین وسیله، چقدر کشتار و جنایات بیولوژیکی انجام می پذیرد.

تعداد حجاج:

طبق آمار، سالانه بیش از ۹ میلیون نفر ایرانی، به کشورهای خارجی سفر می کنند و البته که تمامی آنها تجار بین المللی نیستند و همه برای معالجات اجتناب ناپذیر نمی روند؛ پس بیشتر آنها برای گردش می روند؛ و این در حالیست که تعداد حجاج، به ۹۰ هزار نفر نیز نمی رسد! یعنی دقیقاً ۱ درصد!

البته کسی مخالف سفرهای داخلی (بیش از ۳۰ میلیون نفر در مجموع ایام تعطیل)، و سفرهای خارجی (نزدیک به ده میلیون نفر) نمی باشد؛ ای کاش که اکثر مردم و حتی تمام مردم ایران، آنقدر در رفاه باشند و توان مالی داشته باشند که بتوانند به سیر و سیاحت پردازند، در بهترین خانه‌های سکونت کنند، بهترین‌ها را بپوشند، بخورند و ... [که حقشان است]؛ بلکه فقط خواستیم بزرگنمایی و هدف از این ضد تبلیغ‌ها علیه حفظ و احیای شعائر اسلامی و نیز سبکی آنها را یادآوری نماییم.

به حج نروند:

حج، یکی از واجبات دین مبین اسلام می باشد؛ و واجبات نیز به هیچ بهانه‌ای تعطیلی بردار نیستند. و البته حج نیز احکامی دارد که از جمله آنها "مستطیع بودن" است که بیشتر جنبه‌ی مالی دارد. حج بر همگان واجب نیست که علیه آن در اذهان عمومی همگان ضد تبلیغ می کنند، بلکه فقط بر "مستطیع"، یعنی کسی که توان و بضاعت مالی کافی و مناسب دارد، واجب می شود. بنابراین، هر کسی که استطاعت مالی دارد، اما دوست ندارد به حج برود، می تواند در طول سال، آنقدر برای گرسنگان، مستضعفان، بی‌خانه‌ها، جهیزیه، بیماران بی بضاعت، تأسیس کتابخانه و بیمارستان و مدرسه، ایجاد اشتغال، ساخت حمام و پل عبوری و ... در میان نیازمندان هزینه کند که دیگر در آن سال مستطیع نباشد؛ و اگر آنقدر درآمد داشت که به رغم این هزینه‌ها، باز هم مستطیع بود، خب حج بر او واجب می شود. اما اگر هزینه نکرد، مستطیع می شود؛ و اگر هم درآمد داشت، هم هزینه خیرات نکرد، هم وام نداد، هم مستطیع شد و هم به حج نرفت و هم علیه آن ضد تبلیغ نمود، دیگر وضعیت معلوم است و نیازی به بحث و پاسخ ندارد. اما مسلمانان، بدون منفعل و مرعوب شدن در برابر هجمه‌های ضد تبلیغی، بدون ترس از ملامت‌گری‌ها که شاخصه و صفت برجسته‌ی آنان می باشد «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ - از ملامت ملامت‌گران نمی‌هراسند/ المائدة، ۵۴»، نه تنها واجبات را به انجام می‌رسانند و از محرمات دوری می‌جویند، بلکه در حفظ، احیا و انتشار شعائر اسلامی، بسیار کوشا بوده، هستند و خواهند بود.

کعبه و سعودی‌ها:

کعبه‌ی معظمه، به جز چند سال محدودی در زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و صدر اسلام، همیشه در اشغال حکام جور و ظلم بوده است. اما نه در دوران حکومت معاویه و یزید لعنة الله علیهما، حج تعطیل شد، و نه در زمان خلقای اموی و عباسی لعنة الله علیهم اجمعین تعطیل شد!

در آن دوران، اهل عصمت علیهم السلام خودشان به حج مشرف می شدند، احکامش را به مردم آموزش می دادند، روح بلند این عبادت را تعلیم می نمودند و مردمان را به انجام این فریضه تشویق می نمودند و البته به شدت، از تعطیل نمودن این فریضه و خالی گذاشتن کعبه [که بزرگترین خواسته‌ی کفار، مشرکان و منافقان دیروز و

استکبار و صهیونیسم بین الملل امروز است] بر حذر داشتند. برگزاری مناسک حج و خالی نگذاشتن کعبه معظمه، آنقدر مهم است که طبق احکام اسلامی، اگر مردم در دوره‌ای هیچ بضاعتی نداشتند، وظیفه حکومت اسلامی است که با پول بیت‌المال، عده‌ای را به انجام مناسک حج، گسیل دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام: «وَاللّٰهُ اَللّٰهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُحْلُوهُ مَا بَقِيْتُمْ فَاِنَّهُ اِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاطَرُوا» (نهج البلاغه، نامه ۴۷ در وصیت به فرزندشان - بحارالانوار ج ۹۶، ص ۱۶)

ترجمه: خدا را! خدا را! درباره‌ی خانه پروردگارتان در نظر داشته باشید که تا هستید، آن را خالی نگذارید. زیرا اگر حج متروک شود نظر رحمت خدا از شما قطع خواهد شد [از کیفر حق، مفر و مهلت نمی‌یابید].

WWW.X-SHOBBHE.COM



گوناگون - خرداد ۹۸

تقابل طب اسلامی و طب نوین غربی به بالاترین حد خود بیش از هر زمان دیگری رسیده است ...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"طب اسلامی" یعنی چه، که با طب نوین که امتیازش به نام غربی‌ها ثبت شده، در تقابل باشد یا نباشد؟!

یک موقع شما می‌گویید: "حکومت اسلامی"، یا خلافت، ولایت و امامت اسلامی، برای این است که بدل غیر اسلامی‌اش، در حکومت مستکبران و ظالمان و امامان جور وجود دارد؛ یک موقع می‌گویید: "حقوق اسلامی"؛ مثل حقوق تجارت در اقتصاد، یا حقوق کیفری، یا حقوق بین‌الملل و ...؛ برای این است که انواع و اقسام حقوق‌های دیگر، در مکاتب و ایسم‌های دیگر وجود دارد؛ اما آیا ریاضیات یا نجوم اسلامی هم داریم؟! طب اسلامی یعنی چه؟ یکی تعریف بدهد!

در علوم ریاضی یا طبیعی (تجربی)، چه فرقی بین "اسلامی و غیر اسلامی" وجود دارد؟! بالاخره هر چه که هست، کشف قوانین حاکم بر آفرینش الهی می‌باشد. آیا اگر در قرآن مجید بفرمایید که سیاراتی چون زمین، ماه، ستارگان و ... همه در مداری می‌چرخند، می‌شود: «نجوم اسلامی»؟!

پس تفاوت در نگاه عالم‌شناسی [جهان‌بینی] دانشمندان است، نه در طبیعت و قوانین حاکم بر آن. تفاوت دانشمند موحد و مسلمان با دانشمند ملحد و کافر این است که مسلمان عقل و خرد را به کار انداخته و طبیعت و قوانین حاکم بر آن را بی‌اصل و ریشه، بی‌مبدأ، تصادفی، همین‌طوری و بی‌نتیجه نمی‌بیند و به مبدأ آفرینش و معاد، بر اساس براهین عقلی معتقد است، اما دانشمند کافر، فقط عنصر شناس است و با اول و آخر کاری ندارد، انکار و یا حتی کتمان نیز می‌نماید.

● - بنابراین، چیزی تحت عنوان ریاضیات اسلامی، نجوم اسلامی، معماری اسلامی و طب اسلامی، که جدای از علوم مکشوفه‌ی انسان در طبیعت باشد نداریم - اما این که با جهان‌بینی توحیدی - اسلامی نگاه کنیم و این علوم را در چه جهتی بکار بندیم، داریم.

بله، مسلمانان با انتزاع از باورهای خود، به نوعی از معماری [آرشیتمتی] بیشتر علاقه دارند، نه این که در اسلام چیزی تحت عنوان معماری اسلامی وجود دارد. مثلاً می‌فرماید: در ساخت و ساز شخصی و یا شهری، باید

حقوق فردی و اجتماعی از حیث‌های گوناگونی چون سلامت، امنیت، بهداشت و ... رعایت گردد، راه‌های عمومی سد نشود و

ریاضیات، علم اعداد است - نجوم علم آسمان‌شناسی است - معماری علم ساخت و ساز است - و طب، علم پزشکی و علم بدن می‌باشد؛ آیا این علوم اسلامی و غیر اسلامی دارند؟! آیا میگرن، یا زخم معده، در مسلمان و یا غیر مسلمان تفاوت دارد و یا داروی معالجه‌اش متفاوت است؟! بنابراین، اگر تقابلی باشد، بین "طب سنتی" و "طب نوین" می‌باشد، نه "طب اسلامی با طب نوین"!

طب اسلامی؟!!

● - فرض کنید که در حدیث معتبر و بدون معارضی بخوانید که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرموده‌اند: «اگر مرد کاسنی بخورد، نطفه‌اش زیاد می‌شود - و یا از قولنج معده در شب جلوگیری می‌کند» - یا بخوانید: «خوردن به، سیب و ... توسط زن باردار، به زیبایی جنین کمک می‌کند» - یا بخوانید: امامی، راجع به یک بیماری که طحالش دچار مشکل شده بود، فرموده‌اند: «سه روز به او تره بخوراند خوب می‌شود» و ...؛ آیا این یعنی طب اسلامی؟! مثلاً طب غیر اسلامی، با انجام آزمایشاتی به همین نتایج نمی‌رسد؟!!

● - یک بیماری، به امام معصومی رجوع می‌کند و مشکل خود را بیان می‌دارد، امام علیه السلام نیز که نیازی به آزمایش و پاسخ آزمایش ندارد، به او می‌فرماید که فلان چیز را بخور تا بهبود یابی و او نیز چنین می‌کند و بهبود می‌یابد! آیا نام این می‌شود "طب اسلامی"؟! شاید اگر دیگری مراجعه می‌نمود و همان درد را می‌گفت، امام با توجه به شرایط او، نسخه‌ی دیگری به او تجویز می‌نمود.

در میان فرق انحرافی شیعه، یک گروهی هم بودند به نام "اخباریون"؛ اینها مدعی بودند که هر چه امام فرموده است. بنابراین اگر می‌خواندند امامی برای بیماری که مثلاً اظهار سر درد می‌کند، تجویزی نموده‌اند، همان را به هر بیماری که سر درد داشت تجویز می‌کردند؛ در حالی که علل و ریشه‌های سردرد و علاج آنها متفاوت می‌باشد.

طب سنتی:

بله، یک رویکرد جدیدی در فضای پزشکی و داروسازی پدید آمده است به نام "طب سنتی"! و موضوعش این است که نسبت به مصرف داروهای گیاهی رغبت بیشتری نشان دهند تا داروهای شیمیایی.

این رویکرد، نه جدید است و نه مختص به کشور ما؛ بنده شخصاً به خاطر دارم که حدود چهل سال پیش، در آلمان و سپس سایر کشورهای اروپایی، و البته همه به تبعیت از امریکا، موج این رویکرد آغاز شد و آرام آرام بر تعداد فروشگاه‌های داروهای گیاهی، افزوده شد؛ حالا این موج پس از نزدیک به نیم قرن، به ایران رسیده است؛ و اگر بیشتر داروهای ما وارداتی نبود، این موج زودتر به ایران می‌رسید؛ چرا که اساساً ایران در مصرف داروهای

گیاهی، سابقه‌ی بسیار قدیمی‌تر که به چند قرن پیش می‌رسد دارد و سرزمین پنهان و چهار فصلش نیز برای رویش این گیاهان بسیار مناسب‌تر از سرزمین‌های اروپایی می‌باشد.

حامی اصلی این رویکرد در عمومی‌سازی فرهنگ مصرف داروهای گیاهی، شرکت‌های بیمه بودند؛ چرا که مدت‌ها پیش از این نخله، به پزشکان دستور داده بودند که از تجویز دارو بکاهند؛ چرا هزینه‌های مترتب بر بیمه را زیاد می‌کند و شرکت‌های بیمه، در مقابل حق بیمه‌ای که اخذ می‌کنند، دوست ندارند هزینه کنند، تا سود بیشتری ببرند.

فرقه‌سازی:

بالتبع با رونق بازار داروهای گیاهی، سرمایه‌گذاران و تجار بسیاری وارد این بازار شدند و کم‌کم سر و کله‌ی شرکت‌های بزرگ و حتی باندهای بزرگ و کوچک تجاری در قالب واسطه و ... نیز پیدا شد و به این رویکرد، دامن زد، تا بازار گسترده‌ای بیابد؛ به ویژه با توجه به این که مواد اولیه‌ی جهت تولید داروهای گیاهی، همان زمین، خاک و آب است و نیازی به تهیه مواد شیمیایی، آزمایشات، ترکیبات و ... ندارد و جالب آن که اکثر انواع داروهای گیاهی نیز از نوع علف‌های خودرو می‌باشند.

تبلیغات گسترده، برای بازار داروهای گیاهی شروع شد؛ گاه انواعی برای رژیم لاغری تبلیغ شد، انواعی برای معالجه‌ی سردرد، یا بهبود مزاج، یا تحت عنوان آرام‌بخش که مصرف‌های عمومی دارند، و آرام آرام، مصارف تجویزی برای برخی از بیماری‌ها نیز مورد توجه و تبلیغ قرار گرفت؛ دوره‌های کارشناسی برقرار گردید و پزشکانی نیز به این بازار تزریق شدند و یا به میل خود آمدند.

● - اما، نکته‌ی مهم این است که دنیای تبلیغات، از فرهنگ‌ها، آداب، رسوم و حتی اعتقادات اقوام، نهایت بهره را می‌برد، لذا در یک فرهنگ تحت عنوان داروهای سنتی بومی مطرح شد و در میان مسلمانان و به ویژه شیعیان عوام، تحت عنوان "طب اسلامی"، به آن تقدس نیز بخشیدند!

امروزه، این به اصطلاح "طب اسلامی"، کارشان از مصرف چند گیاه گذشته و ب به یک فرقه و باند بی‌تابلوی عجیبی نیز مبدل شده است که خطرات اعوجاج آن را در آینده‌های نزدیک و دور خواهیم دید! چگونه می‌توانستند اذهان عمومی شیعیان را از اصلی‌ترین مسائل حیات شخصی و اجتماعی بشر دور کنند، و متوجه بدن و اثر گیاهان در آن بنمایند؟!

در یک سازماندهی نمان، طرفداران طب سنتی، تحت عنوان "طب اسلامی"، گروه‌های کوچک تشکیل دادند، به گروه‌های بزرگتر مبدل شدند، حتی خود را طرفدار فلان آیت الله می‌خوانند و در مجلس و جلسه‌ی درسی (به ویژه بانوان) نیز سخن‌شان انتقال یافته‌های جدید و تجویز به یکدیگر می‌باشد! هر روز صبح و شب، در فضای

مجازی، چند داروی جدید را دریافت و چند داروی دیگر را تجویز می کنند! در این عرصه، همه پزشک معالج، داروشناس و گیاهشناس شده اند!

جالب آن که تعصب این عده روی آن چه نامش را به دروغ "طب اسلامی" گذاشته اند، آنقدر شدید است که نه تنها تمام فکر و ذکر خود را مشغول به این کرده اند که چه بخورند، چه چیز را با چه چیزی مخلوط کنند؛ و به دیگران نیز مرتب تجویز کنند، بلکه اگر ببینند کسی با این روش ها و یا این نخله، باند و گرایش گروهی موافقت ندارد، چنان آشفته می گردند که اگر به اصول اعتقادات آنها اهانتی گردد، چنین بر نمی آشوبند و انفعال نشان نمی دهند!

خانم به ظاهر متجددی را دیدیم که از تزریق واکسن به نوزاد خود پرهیز می کرد و می گفت: فلانی گفته این واکسن ها را تزریق نکن و آب یا عصاره فلان گیاهان را بده! لابد اگر خدایی ناکرده نوزادش به فلج اطفال یا ... مبتلا شد، به زمین و آسمان و طب اسلامی و ... ناسزا خواهد گفت!

●● - لذا ضمن آن که آثار مفید "گیاهان دارویی"، که برخی عمومی هستند و برخی دیگر باید طبق تشخیص و تجویز پزشک، مصرف گردند مورد تأیید است؛ باید بدانیم که اولاً چیزی تحت عنوان "طب اسلامی" وجود ندارد، و ثانیاً اینها همه اینها دکان و دستگاه است که به غیر از سودآوری سالانه چند میلیاردی، مبدل به گروه و فرقه نیز می شوند! چنان که "تقابل یا مغایرت این به اصطلاح طب اسلامی، با علوم آزمایشگاهی و رشد علمی بشر در پزشکی و داروسازی"، برای شما نیز ایجاد شبهه در معارف و باورهای اعتقادی و دینی نموده است!

می خواستم بدونم چرا شما سایتی با زبان انگلیسی یا هر زبان دیگه ای که می تونید برای ترویج اسلام ناب تاسیس نمی کنید تا مردم مناطق دیگه دنیا هم بتونن از شما استفاده کنن و الان که این سایت کاربران بیشتری هم داره میتونن در راه اندازیش بختون کمک کنن.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پس از تشکر و تقدیر از حسن ظنّ شما و تمامی کاربران گرامی به این پایگاه، لازم است از باب « وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ - و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی / الضحی، ۱۱»، و نه خدایی ناکرده از باب ریا یا هر نیت و قصد سوء دیگری، اذعان نماییم که به موفقیت های این پایگاه در طرح سؤالات و شبهات و پاسخگویی به آنها واقفیم و از این بابت، پس از حمد و شکر خدا، از استقبال و همراهی کاربران و دوستان گرامی، تشکر می نماییم.

- - جدول درج سؤالات و شبهات به همراه پاسخ، نشان می‌دهد که تا کنون نزدیک به ده‌هزار عنوان سؤال و شبهه و پاسخ آنها در این پایگاه درج شده است که اکثر قریب به اتفاق آنها تکراری نیستند و اگر باشند نیز از منظر دیگری مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند.
- - آن چه که در صفحات این پایگاه درج می‌شود، حدوداً یک پنجم سؤالات و شبهات رسیده می‌باشد، یعنی تعداد ایمیل‌های دریافتی از دوستان، بیش از ۵۰ هزار مورد بوده است، که پاسخ برخی از آنها مستقیم به ارسال کننده ایفاد گردیده و برخی دیگر، به پاسخ‌های پیشین و مندرج ارجاع داده شده‌اند.
- - اگر برای هر پرسش، متوسط سه صفحه (A4) پاسخ نوشته شده باشد، تا کنون نزدیک به ۳۰ هزار صفحه مطلب، در موضوعات گوناگون نوشته شده است، که اگر در قطع رقعی به صورت کتاب در می‌آمد، حدود ۷۰ هزار صفحه می‌شد.
- - بازدید روزانه بین ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر و در مجموع نزدیک به ۲۵ میلیون نفر تا کنون، خود حاکی از استقبال کاربران گرامی فارسی زبان می‌باشد و نشان از موفقیت کم نظیر این پایگاه دارد. متشکریم.

ویژگی‌ها:

این پایگاه چند ویژگی دارد، از جمله آن که اولاً به هیچ سازمان، نهاد، حوزه، جمعیت، حزب و گروهی وابستگی و تعلق ندارد و کاملاً مستقل [به قول معروف بخش خصوصی است]، و ثانیاً هیچ مطلب حاشیه‌ای، از متن، عکس و فیلم گرفته، تا آگهی‌های تجارتي و ...، برای جذب اذهان عمومی ندارد و کارش فقط طرح "پرسش و پاسخ" می‌باشد؛ بنابراین نه حمایت مالی و زمینه‌های مساعد تبلیغاتی دارد، و نه مطالب متفرقه‌ای که کاربران برای آن به پایگاه رجوع نمایند. لذا این استقبال گسترده، از یک سو بیانگر اهمیت موضوع و نیاز جامعه به پاسخگویی به سؤالات و شبهات می‌باشد و از سویی دیگر نشان از لطف خدا و عنایات اهل عصمت علیهم السلام، در موفقیت دارد.

اهداف و برنامه‌ها:

قصد ما ابتدا فقط این نبود که پایگاهی برای طرح سؤالات و شبهات و پاسخ به آنها تأسیس نمایم، بلکه اهداف و برنامه‌های دیگری نیز در اندیشه داشتیم که نیاز مبرم جامعه‌ی خودمان می‌باشد. به عنوان مثال: «نگاهی موضوعی و به روز به قرآن کریم و معارف اسلامی» و یا «نقد و بررسی اندیشه‌های غرب» و یا «خانواده و مباحث مربوط به آن، چه برای مجردها و چه متأهل‌ها» ... که هر کدام پس از مدتی، به یک مجموعه‌ی علمی مفیدی مبدل می‌گردید.

ملل و زبان‌های دیگر:

ما مطالعات نسبتاً خوبی راجع به فرهنگ‌ها و وضعیت ملل گوناگون [اعم از مسلمان و غیر مسلمان] به انجام رسانده‌ایم؛ مطالعاتی که فقط به منابع تئوری محدود نمی‌باشد، بلکه کارشناسانی داریم که سال‌ها در امریکا یا کشورهای اروپایی زندگی کرده‌اند و با مشکلات، انحرافات، و نیازهای فکری، ذهنی، شناختی، اعتقادی، اخلاقی و محیطی آنان آشنایی کاربردی دارند.

بی‌تردید سؤالات و شبهات و یا مطالب مورد نیاز آنها، اگر چه در کلیات یکی باشد، اما در موضوعات بسیار متفاوت است. بنابراین پایگاهی برای آنان مفید خواهد بود که از یک سو خودش ضرورت‌ها و مطالب مورد نیاز آنها را بشناسد و به زبان و فرهنگ آنها طرح نماید، و از سویی دیگر امکانی برای طرح سؤال و شبهه از سوی خود آنان داشته باشد.

● - سازمان‌های قدرتمندی چون: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، و هم چنین بخش بین الملل حوزه‌های علمیه و ...؛ موظف و مکلف به انجام همین رسالت‌ها و مأموریت‌ها می‌باشند، که متأسفانه یا کاری نکرده‌اند و یا آنقدر نبوده که نقش مؤثری در اذهان عمومی و جذب مخاطب مردمی داشته باشند [و یا انشاء الله انجام داده و می‌دهند، ولی ما خبر نداریم]! چنان که به رغم اطلاع از وجود این پایگاه و میزان استقبال شما عزیزان، و نقش و اثرش مطلع هستند، ولی تا کنون حتی یک تماس مستقیم یا غیر مستقیم نیز [هر چند فقط برای احوالپرسی] نگرفته‌اند! الحمدلله رب العالمین.

امام خامنه‌ای: «دائم دارند شبهه خلق می‌کنند. کسانی هستند در داخل که ابزار آنها می‌شوند اما خیلی از آنها خودشان هم در داخل کشور نیستند؛ در بیرونند، خط می‌دهند، عنوان و سوژه معین می‌کنند و پخش می‌کنند و می‌گویند اینها را بگویند، اینها را ترویج کنید.

امروز هم فضای مجازی یک صحرای بی‌پایانی است که از همه طرفش می‌شود حرکت کرد؛ دیگر مثل سابق نیست که شما بخواهید یک مطلبی را بیان کنید، ناچار باشید روی کاغذ بنویسید، آن را پلی‌کپی کنید یا فتوکپی کنید ده نسخه، صد نسخه، دویست نسخه؛ این‌جوری نیست. هر یک نفری که بتواند با رایانه کار بکند یک رسانه است. می‌نشینند پخش می‌کنند شبهات را، حرفها را، جوان‌های مؤمن را، جوان‌های سالم را گمراه می‌کنند. اینها را باید شناخت.

چه کسی بایستی بیاید وسط میدان و سینه سپر کند و مانع بشود از گمراهی جوانان؟ چه کسی باید مانع بشود از اقدام دشمن برای انحراف ذهن جوانان؟ به عهده‌ی چه کسی است این کار؟ جامعه‌ی علمی و مذهبی، یعنی روحانیت، اولین وظیفه‌اش این است؛ مهم‌ترین وظیفه‌اش این است.» (۱۳۹۵/۶/۱۶)

مشکل اساسی ما:

با این حال، ما حاضر بوده و هستیم که به این عرصه نیز ورود نماییم و به حد توان، خدماتی ارائه دهیم که تا حدودی جبران نیاز نماید. ما در راستای تحقق این هدف متعالی، نه مشکل منابع و کارشناسی داریم، نه مشکل زبان دان و مترجم، نه مشکل طراحی سایت و ...؛ بلکه تنها مشکل، مشکلات مالی می باشد که همین پایگاه موجود نیز با آن مواجه است و گاه به شدت گرفتاری پیش می آورد!

ما، از جمع آوری کمک های مالی، محروم و معذور می باشیم، چرا که ظاهراً نهادها و سازمان ها، تا امتیاز و انحصار اینجا را به نام خود ننمایند، کمکی نمی کنند و از مردم نیز نمی توانیم درخواست کمک مالی نماییم!

دوستان و کاربران دلسوزی برای ما ایمیل فرستاده اند و اعلام آمادگی برای کمک مالی نموده اند، اما ما ضمن تشکر، از آنها خواستیم تا در دعا و معرفی سایت به سایر عزیزان ما را کمک نمایند؛ چرا که به محض ارائه ی یک شماره حساب جهت اخذ کمک های مردمی، به غیر از مشکلات قانونی، با جوسازی مواجه خواهیم شد؛ عده ای خواهند گفت: لابد روزانه ده ها میلیون از این طریق به جیب می زنند و ...!

هزینه های این پایگاه، از محل درآمدهای شخصی و نیز مساعدت چند نفر محدود [دو سه نفر] تأمین شده است؛ ولی مگر این منابع شخصی، چقدر امکان مساعدت دارند؟! بنابراین، ما نیز مایل و راغب هستیم که فعالیت های این پایگاه را برای هموطنان، سایر فارسی زبانان و نیز ملل دیگر [دست کم با زبان های انگلیسی، عربی و فرانسوی] گسترش دهیم، اما متأسفانه امکانش نیست! ممکن است دوستان بفرمایند که ما برای شما طراحی وب می کنیم تا بخشی از هزینه جبران شود، اما دقت داشته باشیم که ترجمه و اپراتوری شبانه روزی و ... هزینه های کلان و مستمری می باشد.

پس، از شما عزیزان دلسوز و برخوردار از دغدغه، التماس دعای جدی داریم.

چرا وقتی یه نفر توبه می کنه از گناهانش و بعدش از خدا انتظار دستگیری و رحمت داره و میدونه آگه به فریادش نرسه باز هم برمی گرده ... باز خدا تنه اش میزاره!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همین که پس از گناه، که عذاب فوری را برایش لازم و حتمی کرده، روی به استغفار و توبه می آورد، یعنی خداوند رحمان و رحیم، از او دستگیری و به او لطف کرده است؛ خب دوباره برنگردد و پشت ننماید! و البته کسی که پشت می نماید، باید منتظر این باشد که خداوند متعال نیز او را به خودش واگذار نماید، آن وقت است که با سرعت به سوی گناهان و هلاکت می رود.

- - مهم تر از گناه، توبه، بخشش، بازگشت از گناه، یا رویکرد مجدد به گناه، این است که بپرسیم: «چرا این انسان جاهل و متکبر، دوست دارد دست آخر، خدا را در گناهان خودش مقصر نشان بدهد؟! در حالی که او فرموده، تمامی بدی ها از خود شماست، و تمامی مفساد به دست خود شما بروز و ظهور می یابد:

«ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم، ۴۱)

 ترجمه: فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند، شاید (بسوی حق) بازگردند!
- - باید بپرسیم: «چرا این انسانی که می داند جاهل (کم خرد)، نادان، و گاه متکبر و مغرور (فریب خورده) است، به جای آن که خدا را منزه بدارد و خود را مقصر بشناسد، خود را منزه می دارد و خدا را مقصر مبنایی و نهایی گناهانش می خواند»، در حالی که فرمود: بگوئید: «خداوندا! تو منزه از این اتهامات و توصیفات غلط هستی، بلکه من به خودم ظلم می کنم: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؟!

● - باید بپرسیم: «این بشر را چه می شود که اگر موفق باشد، قارونی می اندیشد و می گوید: «دانش و هنر خودم بود» و اگر شکست بخورد، می گوید: کار خداست»؟!

* - البته بسیار دقت کنیم و شرّ شیطان و افکار شیطانی به خداوند متعال پناه ببریم، که این همان حالت ابلیسی و صفت شیطانی است که به انسان هوادار، مطیع و تابع خودش القا می کند! او نیز وقتی به خاطر تکبرش، عصیان کرد، ابتدا مورد مؤاخذه قرار گرفت که «چرا وقتی فرمودم سجده کنید، عصیان کردی»؟! پاسخ های بی منطقی داد، براهین مبتنی بر تکبر را اقامه کرد، اما وقتی دید فایده ای ندارد و در محضر الهی جای این حرفها نیست، گفت: «خدایا، تو مرا فریب دادی، پس من نیز بندگان را فریب می دهم»؛ یعنی کارش به دشمنی با خدا کشانده شد! «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ - گفت: «پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت» و البته یک استثناء قائل شد «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ - [همگان] به غیر از بندگان مخلصت را» (الحجر، ۳۹ و ۴۰)! چون می دانست به آنها راه نفوذی ندارد.

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (الأعراف، ۱۶)

 ترجمه: گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم! پس مراقب باشیم که کارمان به عداوت و دشمنی با خدا کشانده نشود و او را در گناهانی که با اختیار و اراده و انتخاب خود مرتکب می گردیم، مقصر نشماریم!

اراده:

حال آن بنده‌ای که به اختیار و اراده‌ی خودش، از گناهانش نزد پروردگار عالم استغفار (طلب بخشش) و توبه (بازگشت از گناه به سوی او) نموده است؛ چه انتظاری دارد؟!

- - آیا انتظار دارد که دیگر خداوند متعال اختیار و اراده را از او بگیرد، تا دیگر خطا نکند؟! خب در چنین حالتی مرگش فرا می‌رسد، یا عقلش ضایع می‌گردد!
- - آیا انتظار دارد که خداوند متعال، "جبر" را بر او حاکم نماید؛ در حالی که تا زنده است، بین "جبر و اختیار" قرار دارد.

- - آیا انتظار دارد که خداوند متعال، به خاطر استغفار و توبه‌ی او، کل نظام خلقت و هدایت را متغیر سازد؛ نظامات "اختیار و اراده"، "علت و معلول"، "قضا و قدر"، "هدایت و امتحان" ... و همه را برچیند؟! خب این یک انتظار "جاهلانه و متکبرانه" می‌باشد!

- * - خداوند متعال، راه را از چاه نشان داده، هدایت نموده، اختیار و اراده، عقل و شعور و منطق هم داده، بعد فرموده: «دیگر جبری در کار نیست، چون راه رشد از راه گمراهی مشخص شده است «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، هر کدام را دوست داری برو؛ و البته به هر راهی که انتخاب نمایی و بروی، به مقصد همان می‌رسی.

- * - لازمه‌ی عقل، شعور، منطق، قلب، اختیار، اراده، هدایت تکوینی، هدایت تشریحی، آمدن انبیاء، دعوت، ولایت و امامت و ...، این است که آدمی از نعمت "اختیار و انتخاب" برخوردار باشد. لذا پس از این همه، می‌فرماید: انسانی که نطفه‌ای بیش نبود را سمیع و بصیر قرار دارم، و نیز راه را نشان دادم، حال اختیار و انتخاب با اوست، می‌خواهد بیاید و یا نیاید!

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس!

دستگیری خداوند رحمان و رحیم:

دستگیری خداوند متعال، به این نیست که آدمی را پس از استغفار و توبه بگشود، و یا نعمت عقل، اختیار و اراده را از او بگیرد؛ بلکه پس از تمامی این نعمات و هدایت‌ها، می‌فرماید: بسیاری از گناهانتان را بدون این که حتی متوجه باشید و بابتش طلب بخششی کنید، خودم می‌بخشم - عواقب کوچکی از برخی از گناهانتان را در دنیا نشان می‌دهم که بدانید کار بی‌نتیجه نیست، پس آخرتی در کار هست - باب استغفار و توبه را نیز برایتان باز گذاشته‌ام و بخشش تمام [جمع] گناهان را خودم برایتان، با وعده‌ام تضمین کرده‌ام؛ چون من غفور و رحیم هستم:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»
(الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

اما، معنای این همه این نیست، تا یک جمله استغفار را به زبان آورید [ولو از دل هم باشد]، و برای چند ساعت یا چند روزی توبه نیز نمودید، کاری کنم که دیگر جبراً هدایت شوید؛ خیر، بلکه تا زنده هستید، عقل و اختیار دارید، هم چنان امتحان می‌شوید؛ باید معلوم شود که استغفار و توبه شما جدی بود یا خیر؟! دست کم برای خودتان مشخص گردد، تا مدعی، متوقع و منتظر بی‌جا نباشید. بدیهی است آن که پس از توبه، دوباره به آن گناه بر می‌گردد، هنوز توبه نکرده است! پس چه انتظاری دارد؟!

هدایت و ولایت:

خداوند متعال، هدایت را در "گرو" ولایت قرار داده است؛ و ولایت یعنی "سرپرستی و دوستی"؛ و امر اتخاذ ولایت را نیز اختیاری و ارادی قرار داده است؛ بالاخره هنر و اوج عقل و اختیار، باید ظهور و بروز داشته باشد یا خیر؟!

خدایی که می‌فرماید: من خالق، مالک، قادر و رب همگان هستم، تأکید دارد که در خصوص "ولایت"، فقط ولایت مؤمنان به خودم را می‌پذیرم. آنان که ولایت مرا برگزیدند را هدایت می‌کنم، از ظلمات به نور می‌برم؛ من می‌برم، نه این که خودشان می‌آیند یا می‌توانند بیایند؛ اما آنان که با اختیار خود، ولایت من را کنار گذاشته و ولایت طاغوت‌های گوناگون درون و برون را گردن نهاده‌اند، افساری به خود زده و لگامش را به دست آنها سپرده‌اند که از نور به ظلمت می‌برندشان:

«اللَّهُ وَابِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

پس، خداوند متعال جلوی خطای کسی را می‌گیرد که ولایت او را گردن نهاده است، به عروة الوثقی و حبل المتین چنگ زده است؛ نه آن که پشت کرده و انتظارات بی‌جا نیز دارد.

«وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (الانبیاء، ۸۸ ۸۹)

ترجمه: و ذالنون [= یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت؛ و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت؛ (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت،) در آن ظلمتها (ی متراکم) صدا زد: «(خداوندا!) جز تو معبودی نیست! منزهی تو! من از ستمکاران بودم! * ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم!»

کسی که به این درجه از درک، فهم و شعور می‌رسد که می‌فهمد نقص و اشکال از خودش می‌باشد استغفار و توبه می‌کند، نجات می‌یابد، نه کسی که متکبرانه می‌گوید: «دلم خواست دوباره گناه کنم، پس چرا خدا جلوی من را نگرفت، پس مقصر اوست!»

کسی که اهل استغفار و توبه باشد، اگر صدبار نیز توبه بشکند و به گناهش باز گردد، باز هم استغفار و توبه نموده و سعی در ترک گناه می‌کند، نه این که از خودش سلب مسئولیت نموده و قصور، تقصیر و ظلم در گناهش را گردن خدا بیندازد!
